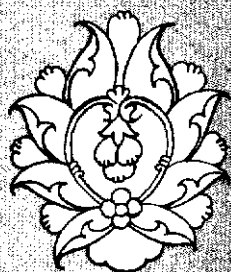


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شماره: ۶۰۰/۸۲۱۹

تاریخ: ۸۲۱/۲۸۲

بسم الله

نویمن جشنواره انتخاب کتاب معلم

معلم و محنته جناب آقای استاد کریم محمد حسینی

تلاش ارزنده شمارا در پدید آوردن آثار شایسته فریبگی و
هنری ابرج نموده و انتخاب کتاب آذربایجان و تبریز و تبریز و تبریز

را در کرده دینے بعنوان مقام اول

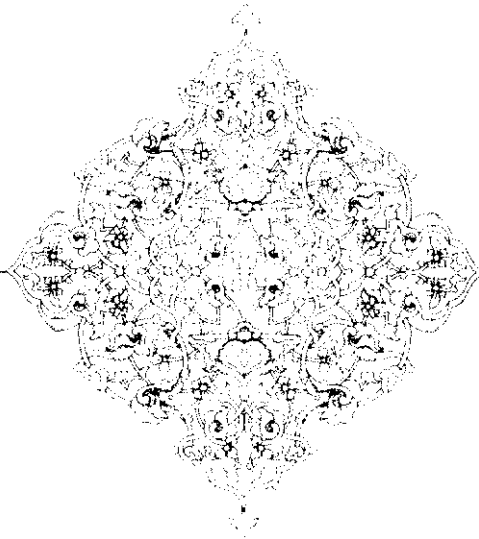
نویمن جشنواره انتخاب کتاب معلم تبریک میگویم.

چشمه زلال ذوق و اندیشه پویای شما، پیمان جاری خوشانجامی

فرستاده شده است
نویسنده: ...

آداب ساوڪو ڦرڻي

استاد ڪريم محمود حقيقي





کتابسازان ایرانی تزکی

استاد کریم محمود حقیقی
ناشر: انتشارات فلاح
لینوگرافی: تیزهوش
چاپ: باقری
نوبت چاپ: پنجم / تابستان ۱۳۸۳
شمارگان: ۳۰۰۰
بها: ۱۲۰۰ تومان

محمود حقیقی، کریم
آداب و سلوک قرآنی (۲) : .
تزکی / کریم محمود حقیقی
شیراز: فلاح، ۱۳۸۳. ۱۹۲ ص.
۱۲۰۰۰ ریال شابک: ۶-۰۰۰-۷۲۰۸-۹۶۴
چاپ اول: ۱۳۶۳. چاپ چهارم: ۱۳۷۸.
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. اخلاق اسلامی - تزکی. الف. عنوان.
BPr۴۷۱/۸/ج۷/۴۱۳۸۳



انتشارات فلاح

مرکز بخش: نمایشگاه کتاب کانون
فرهنگی مسجد قبا (نفس ه)
ص.ب: ۹۷۱ فاکس: ۲۲۴۷۳۶۶ تلفن: ۲۲۴۵۸۳۸
شابک جلد: ۶-۰۰۰-۷۲۰۸-۹۶۴
تمامی حقوق © برای مؤلف محفوظ است.

قم/خیابان انقلاب/جنب بانک ملت/پلاک ۱۱۱
شماره یک تلفن: ۷۷۴۴۵۸۷ و ۷۷۲۹۱۵۰

فهرست مطالب

- ۱ - تمهید ۸
- ۲ - یادآوری ۱۲
- ۳ - مطلع سخن ۱۳
- ۴ - عشق به مرداب در کنار دریا ۱۸
- ۵ - پادشاه دوراندیش ۲۴
- تذکراتی در معالجهٔ حبّ دنیا ۳۰
- ۶ - تذکر اول : ۳۰
- ۷ - تذکر دوم : ۳۱
- ۸ - تذکر سوم : ۳۳
- ۹ - تذکر چهارم : ۳۵
- ۱۰ - تذکر پنجم : ۴۱
- ۱۱ - تذکر ششم : ۴۴
- ۱۲ - تذکر هفتم : ۴۵
- ۱۳ - تذکر هشتم : ۴۷

۶.....تذکره

- ۴۹..... ۱۴- تذکره نهم :
- ۵۲..... ۱۵- برداشتی غلط از آیه ۷۷ سوره قصص
- ۵۵..... ۱۶- دنیای ستوده
- ۶۳..... گناهان کبیره
- ۶۳..... ۱۷- شرک به خدا
- ۶۹..... ۱۸- قتل نفس
- ۷۱..... ۱۹- نافرمانی پدر و مادر
- ۷۶..... ۲۰- ریا
- ۷۸..... ۲۱- متهم کردن زن پارسا به زنا
- ۷۹..... ۲۳- گریز از جبهه جهاد
- ۸۰..... ۲۴- سایر گناهان
- ۸۵..... ۲۵- خود بزرگ بینی
- ۱۰۱..... ۲۶- حسد
- ۱۰۴..... ۲۷- غبطه مانعی ندارد
- ۱۰۶..... ۲۸- آرزوهای طولانی
- ۱۱۳..... ۲۹- کینه توزی
- ۱۱۶..... ۳۰- علاج کینه توزی
- ۱۱۸..... آفات زبان
- ۱۱۸..... ۳۱- دروغ
- ۱۲۱..... ۳۲- جاهایی که دروغ گفتن جایز است
- ۱۲۴..... ۳۳- غیبت

فهرست مطالب ۷

۳۴- مواردی که غیبت جایز است ۱۳۲

۳۵- سخن چینی ۱۳۴

۳۶- نفاق و دوزبانی ۱۳۹

۳۷- سرزنش ۱۴۱

۳۸- مدح و ستایش بی جا ۱۴۲

۳۹- نجوا ۱۴۴

۴۰- شوخی کردن و مسخره نمودن ۱۴۵

۴۱- شوخی همه جا مذموم نیست ۱۴۸

۴۲- لغو در سخن و پرگویی ۱۴۹

۴۳- خاموشی ۱۵۵

۴۴- معاشرت و لغزشهای آن ۱۵۷

۴۵- مجلس معصیت ۱۵۷

۴۶- مجالست با مردگان ۱۶۴

۴۷- مجالست با ثروتمندان ۱۶۶

لغزشهای دیگر در مجالست ۱۷۰

۴۸- مجادله ۱۷۰

۴۹- با خویشان آلوده چه باید کرد ۱۷۳

۵۰- کناره گزینی ۱۷۸

۵۱- با دستورات آمیزش چه باید کرد ۱۸۸

تمهید

حمد و سپاس پروردگاری را سزد که ستایشگران، وصف کمالش نتوانند و مردمان در شمارش نعماتش در نقصانند.

پروردگاری که مرغ دورپرواز «اندیشه» را نیروی برگشودن به قاف «قربتش» نیست. نه افق کرانه ناپیدای شناخت صفاتش را انجامی است؛ و نه توصیف ذات پاکش را فرجامی.

و درود بیکران بر رسول رحمت، حبیب امجد، که قفل بسته دل‌های آدمیان را به مفتاح «محبت» گشود؛ و طریق هدایت و سلامت را بر گم شدگان دریای ضلالت و گمراهی نمود.

و سلام بی‌پایان بر ولی و حجت خدا، علی مرتضی و اولاد اطهر او، که گم شدگان ظلمات خودپرستی تنها به «مصباح» هدایت ایشان ره می‌جویند و غرق شدگان دریای معاصی و طغیان تنها بر «سفینه» ایشان نجات می‌یابند.

اما بعد،

آنچه پیش رو دارید، گزیده‌ای از آیات قرآنی و احادیث انمه معصومین علیهم‌السلام است که به دُرّ نثر و نظم ادب پارسی تزیین و بالطایف و دقایق معنوی، تبیین گردیده؛ تا تشنگان دریای سعادت و شیفتگان طریق معرفت را با «آداب و مراحل سلوک الهی» مأنوس کند.

نگارنده این اوراق، کیفیت آداب و مراحل سلوک الهی را در ضمن چهار دفتر بیان می‌فرماید.

دفتر اول: «تخلی» (در آداب و منازل توبه)

دفتر دوم: «تزکی» (در تزکیه نفس از صفات ذمیه)

دفتر سوم: «تحلی» (در آراستن دل به صفات حمیده)

دفتر چهارم: (تجلی) «در جلوه گر شدن انوار الهی»

و این همه نه از سر «آموزش و تعلیم» است بلکه از سر «تذکر و رجوع» است که مردمان آنچه که باید، به حکم عهد و پیمانی که خدایشان در ازل با ایشان بسته است در درون خود دارند؛ ولی «غفلت» و «علاق» مانع از تابش انوار ربوی بر دل بندگان است.

اما ای عزیزان:

اگر دیر زمانی است که دست «خودپرستی و هوای نفس» بر چوبه دار «نا امید» بسته‌اید، این دفتر باز گشایید تا قاصدان خوش خبر، ستون به ستون شما را مزده همی دهند و سحاب محبت الهی، باران رحمت از آیات و احادیث بر شما همی بارند.

گرچه صرف بیان علاج و تجویز دارو، شفای مریض را به ارمغان ندهد؛ «شوقی» باید از برای نیل به «سلامت» و «خوفی» باید از ماندن در مرداب «ملالت» تا کی میسر شود امر «طبابت»؟!

میندار که «و عظم» هر واعظی تو را به کار آید و سخن سرایی «مدعیان» تو را به راه آرند!

چه بسا آنان که عمرشان به ادعای اهل بیت در قرآن و احادیث طی شده است؛ ولی مدعای ایشان چیزی به جز علمی که «حجاب اکبر» است نباشد.

آنهاگم شدگان لب دریا را مانند که احوال «گوهر» پنهان در «صدف محبت» حضرت حق - جل و علی - را نمی‌توان از ایشان پرسید.

ای عزیز بدان که:

نگارنده این سطور، چهل سال و اندی است، دست در دست یدالهی پیری (۱) ره

۱ - اشاره به مرحوم حضرت آیت الله العظمی شیخ حسنعلی نجابت شیرازی (رضوان الله تعالی علیه) شاگرد برجسته محضر عرفانی حضرت آیت الله العظمی سید علی قاضی همدانی و حضرت آیت الله العظمی شیخ جواد انصاری همدانی (رضوان الله تعالی علیهما).

پیموده داشته و جان در جان او در آمیخته و باکس در نیامیخته تا «خود» به سوختن ساخته و بر خرمن «مشاهدت» همی بر تافته، آنگاه سخن از خامه صداقت بر داشته؛ قلم را بر استقامت افراشته و سَمّه‌ای از آنچه دیده بر تو نگاشته.

این است که «کتابت» او به یقین بر «مطالبت» تو به انس و محبت کارگر افتد.

ای عزیز:

آنچه تو را تا پایان این دفتر با خود به همراه خواهد برد، رمز زیبایی مفاهیم و دلنشینی مصادیق ادبیات فارسی و بهره جستن هرچه لطیف‌تر و دقیق‌تر از صنایع نثر و اشعار ره پویندگانی است که از سر «دل» و به اشارت «جان جانان» سخن رانده‌اند؛ چنان که از ابتدا تا به انتها دیده دلت را بنوازد و رهوار «شوق» تو با تازیانه «یاد» همی بتازد.

دیگر لطف جلیّی این سطور آنجاست که غبار کهنه سالیان «غفلت و سکون» از جان و دل طالب خسته زداید و او را بر مرکب «وصل» نشاند و توشه ره به او سپارد و به سوی محبوب روانش دارد.

پس ای عزیز:

اگر شمیم رحمتی از «گلشن محمدی» - صلوات الله علیهم اجمعین - دلت را به خود کشانید، و بر ساحل «دل» ستان این دریا، زورق امید خود بازیافتی و بر نفس خود همی تاختی و با بُراق آسمان پیمای «عشق» بر سرادقات جمال او شتافتی ما را از تو مسئلهتی است بر دعا؛ که توفیق آن یابیم تا بار دیگر دفتری دیگر بر تو و دوستان آشنا به لطف و مرحمتش بازگشاییم.

باشد تا به رهن ملک ملیک او به دوام درآئیم و هر چه غیر اوست از خانه او برانیم.

ناشر

علیه توکلنا و الیه ننتیب

۱۳۷۲/۴/۵ هجری شمسی

مصادف با پنجم محرم الحرام ۱۴۱۴ هجری قمری

چاپ اول این کتاب منتشر شده بود: در مجلس درس استاد حضرت آیه الله نجابت حضور داشتیم، بعد از پایان درس بایشان عرض کردم، همگی آقایان طلاب این کتاب را میخواهند و متعلق به بنده نیست بلکه سرمایه گذار ناشر است اگر اذن میفرمایید تا از بابت وجوهات شرعیه به همگی آنان کتاب تقدیم گردد. ایشان فرمودند بنده کتاب تو را نخوانده‌ام از خدا مشورت کن، این را فرمودند و قرآن بدست بنده دادند و حدود ۷۰ نفر طلبه در انتظار کتاب چون قرآن را گشودم این آیه آمد:

وَلَقَدْ أَخْبَنَاهُمْ بِكُنُوزِهِمْ فَصَلَّانَا عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ^(۱)

ایشان فرمودند دوباره و سه باره بخوان و بس عجیب است که حتی اسم کتاب در این آیه مبارک آمده و محتوای آن مسلم مورد قبول پروردگارت هست این بزرگترین جایزه‌ای بود که آنروز پروردگارم بر من منت نهاد، تا تو را چه قبول افتد و چه در نظر آید.

ملتمس دعا

مؤلف

یادآوری

سلام بر تو ای خواننده عزیز: که سرآشنایی داری، پیش از این کتابی به نام «تخلی» تقدیمت شد که در آن کتاب از راه و رسم توبه و منازل آن و داستانهایی از تائبین از نظر مبارکت گذشت امید که تمام آن منازل را پشت سر گذاشته عازم حرکت به منازل بعدی باشی. در راه عقبات، دره‌های ژرف و گرگهای درنده فراوان است باش تا از این خطرات تو را بیاگاهانم و سپس به راه ادامه دهیم. اینک این تو و این شناخت‌ها:

بسم الله الرحمن الرحيم

مطلع سخن

ای همدم! باش تادمی دیگر باهم زنیم؛ دمی در راه جانان که غرض از زندگی همان است و همان، که جهان رابی یاد او آبرویی نیست و ما را جز سوی او رویی نیست.

مراهه کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوش آراست
(حافظ)

یادت هست چون قطره‌ای در مسیر زمان به مردابی رسیده بودی؟ آنجا گنداب بود و تورا توقف و خواب، در میان کرم‌ها و لجن‌ها می‌غلطیدی و از تعفن خود بی‌خبر، خداوندت بازجست و با باران رحمت توبه، صخره نفس را از جلو راهت برگرفت و حرکت تورا به سوی خویش از سر گرفت. ای جان عزیز! اکنون از حرکت بازمانی که تو دیگر نه آنی، تو هم اکنون دل و جانی ولایق جانانی. هنوز راهی دراز در پیش است صخره‌ها از سر راه باید برگرفت و رفتن از سر گرفت. تو هنوز قطره‌ای،

قطره‌ای وارسته، وارسته از مرداب باید درراه خسته نباشی وپای بسته نباشی که مارا سررفتن است نه خفتن. کردار است نه گفتن. باید رفت تا به دریا رسید تا قطره بنماند که در دریا ماندن جاودانگی است وبادوست هم خانگی است.

قطره‌ها وقتی حادثه تبخیر آنها را از دریا جدا کرد چه سرگردانی داشتند وچه حیرانی؟! حیران ومات، آنچنان بی ثبات که هر نسیم به سوی می‌راندشان وازین جا بدانجا می‌کشاندشان. گه رعشان فریاد می‌زد وگه برفشان تازیانه.

رنج غربت ودوری، صبوری از دل ایشان در ربود، سردسر یکدیگر نهادند ودر ترا کمی، گریه همدمی سردادند، چون چندی زار بگریستند خود را بر فراز کوهی دیدند. از آنجا چشمشان به دریا افتاد. روی بدو آوردند واز او استمداد طلبیدند که از این رنج غربت ایشان را برهاند. ناله بر آوردند ولی تاریکی فرا رسید. سرما رنجشان می‌داد. غربت بود و تنهایی، بُعد بود وفراق، از شدت فسر دگی دست در گردن هم آوردند وپای بسته وافرده تا پایان شب بفسردند. ولی در سپیده آهی سرد بر آوردند که جیب افق را بردرید وخورشید رحمت فرارسید وزحمت کاسته شد.

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»!

«ونفرستادیم تورا مگر رحمتی برای جهانیان».

از فسر دگی بدر آمدند واز پڑمردگی وارستند. بانور خورشید پیوستند، واز ظلمت بدر جستند. حرکت به سوی دریا آغاز شد. خورشید دریا را روشن کرد وباتجلی دریا، عشق اینان بدو دوچندان شد آمدند وآمدند

شن‌ها و صخره‌ها را پشت سر گذاشتند. خارینان را از پیش راه برکنند. سنگ ریزه‌ها را با خود همی کشیدند و خاک‌ها را از جای بدر آوردند. باز هم رفتند و رفتند تا قضا رادرکنار دشت مردابی بر سر راه دیدند. آنجا را دریا پنداشتند باهیجان و شادی سر دردامنش نهادند و از خستگی راه چندی بیارمیدند. و همچنان خبر نبود که کجایند.

زمان بیداری فرارسید، چون چشمشان از خواب گران گشوده شد، بوی مرداب به مشامشان رسید و پرده پندار بردرید، گرم‌های مرداب آزارشان می‌داد. و مارها به جانشان افتاده بودند دوباره هوا سرد شده بود و اینان بار دررنج غربت و سرما بفسردند آنگونه که مرداب جملگی یخ برآورد. به رنجشان برفزود و هیچکشان نبود. باز در سیده دم آهی برآوردند که این آه بارها مشکل ایشان را حل نموده بود صخره‌ای با آه افسردگان بشکست و آب مردار به صحرا روانه شد. خوب ای عزیز! ما تا اینجا باهم رسیده‌ایم، رنج راه تورا نفرساید. مباد که رو به عقب کنی.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَىٰ بُغْدَ الْجَلَاءِ وَمِنَ الضَّلَالَةِ بُغْدَ الْهُدَىٰ».

(حضرت مهدی - علیه السلام -)

«پناه بر خدا از ناینایی پس از روشنایی، و از گمراهی پس از هدایت».

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تسابق
هرکسی کودورماند ازاصل خویش	بازجوید روزگار وصل خویش
درغم ما روزها بیگانه شد	روزها باسوزها همراه شد
روزها گرفت گو، روباک نیست	توبمان ای آنکه چون تو پاک نیست
خورشید باتو گفته بود که:	
«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».	

تو نیز بادریا بگو: ما سر تو داریم و دل از ره بر نداریم در گریب گرفتار
 و از غربت بیزار. مرداب پای گیر دنیا به لجنمان کشید و شیطان در این تنگنا
 بر ما بسی خندید. تو از مرداب برهائیدی و به راه خویش کشانیدی با ما بساز
 و از راهمان مینداز.

مثل اینکه نسیم از دریا می‌وزد، باشد که دریارا پیامی باشد ولی نسیم
 را با خورشید نجواست باش تا از زبان او بشنویم پیام دریارا که آنجا ملک
 آشنایی است و خورشید را جز بانور پیامی نیست که:

«قَدْ جَاءَ بِكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»^۱.

«به حقیقت آمد شمارا از خداوند نور و کتاب روشنی».

در این مکتوب آشکار مارا دو پیام است بشنو: نخست دریا گوید: مرا
 در هر دم با تو پیام هاست دانی چرا پیام را در نیابی تو در مرداب، رنگ
 و بوی دیگر یافتی با این رنگ و بو شایسته آشنایی نمی‌باشی باید کاملاً
 خود را پاک کنی که پیام مرا جز پاکان در نیابند.

«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۲.

«لمس نمی‌کنند آن را مگر پاکان».

و دیگر پیام این است که:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^۳.

«ای انسان تو کوشنده‌ای به سوی پروردگارت کوشیدنی سپس

ملاقات کنی او را»

پس این دو پیام گوید: پاک شو و از کوشش و جوشش باز مایست. باشد

۱ - سوره مائده، آیه ۱۵.

۲ - سوره واقعه، آیه ۷۹.

۳ - سوره انشقاق، آیه ۶.

مطلع سخن ۱۷

که مارا ملاقات کنی از مرداب جستن سهل بود ولی صفات مرداب
رها کردن بس دشوار؛ ولی از راه مرو که در این ره خداست یاور و یار.
برخود غم راه مدار و دست بر آورد به کار. اکنون در این بخش از آن رنگ
و بوها که در مرداب یافتی با تو سخن گوئیم، اگر آن را در خود می بینی
بکوش تا آن را به مرداب افکنی و زنده آب شوی، هم خود حیات یابی
و هم حیات بخشی کنی که:

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»^۱.

«وگردانیدیم از آب هر چیز را زنده».

و اگر نیایی شکر خدای گزاری که در مرداب چندی ماندی و آن رنگ
و بوی نپذیرفتی.

عشق به مرداب در کنار دریا

میان آب حیاتی و آب می جویی فراز گنجی و از فاقه در تک و پویی
با تو گفتم که به حمد الله از مرداب بدر آمدی و در مرداب ماندن عشق به
دنیا و مافیهاست. از آب و نانش توشه گیر و بر بسترش بیارام و از تمتعاتش
بهره بر ولی اینجا جای دل دادن نیست چه از هر دلبرش «دل» بر باید
داشت و از هر همدمش «دم» بر باید گرفت.
در تو دریایی است و تو خود دریایی هستی عشقت به مرداب از چه
است؟

«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»^۱. خواننده ای، در کجا می گردی؟

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب بین که من از او دورم
چکنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم
(سعدی)

اینکه نخست عشق به دنیا را پیش آوردم از آن جهت بود که امام صادق
- علیه السلام فرمود:

«رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»^۱.

«سر هر خطا دوستی دنیا است».

باش تا خالق دنیا آن را به تو معرفی کند در کلام او بیشترت یقین افزایش دهد.

«وَمَا الْحَيَاتُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»^۲.

«زندگی دنیا جز متاعی فریبا نیست».

«وَمَا الْحَيَاتُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ»^۳.

«زندگی دنیا چیزی جز لهو و بازی نیست».

«إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاتُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ»^۴.

«بدانید به راستی که زندگی دنیا بازی و لهو و آرایش است».

به خاطر داری که در کودکی با کودکان که بازی می کردی گاه تورا بر تخت پادشاهی نشانند، تعظیم کردند و تکریمت نمودند؛ تو هم ساعاتی چند به بازی مشغول گشتی ولی چون شب فرارسید دست خالی و جیب تهی، پادشاهی را رها کردی و به منزل درآمدی؟! داستان لعب دنیا را اینگونه دان و قبر را منزل شناس!

گفت دنیا لعب و لهو است و شما	کودکید و راست فرماید خدا
جنگ خلقان همچو جنگ کودکان	جمله بی معنی و بی مغز و مهان
جمله باشمشیر چوین جنگشان	جمله در لایتنبغی آهنگشان
جملشان گشته سواره بر نئی	کاین براق ماست یا دُذُلُ پئی
	(مولوی)

۱ - کافی .

۲ - سوره آل عمران، آیه ۱۸۵ .

۳ - سوره انعام، آیه ۳۲ .

۴ - سوره حدید، آیه ۲۰ .

۲۰ تزکی

چون هرچه داری واپس گذاری وشک نیستت که بادست تهی ازاین منزل بدر روی. این فقر واین رفتن تورا یقین است باین یقین چه بسا به عشق این بازی خدای را دریازی. ولی داستان خوبان را از زبان علی - علیه السلام - بشنو که فرمود:

«سوگند به پروردگار، اگر تمام جهان طبیعت را درمقابل معصیت به خدا درباره کشیدن پوست جوی ازدهان مورچه‌ای به من بدهند، من این معصیت را نخواهم کرد».

دنیا چو حباب است ولیکن چه حباب نه بر سرآب بلکه بر روی سراب
آن هم چه سرابی که بیند به خواب آن خواب چه خواب خواب بدمست خراب
ونیز امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«دوگرگ درنده گرسنه که به گله بی چوپان زنند یکی از پیش و یکی از دنبال، زبان و تبه کاریشان بیشتر ازدوستی مال و شرف دردین مسلمانان نیست»^۱.

نکند از مرداب بدر آمده و برآن پشت کرده ولی هنوزت با این مرداب
عشق است. وقتی قرآن تلاوت می کنی به این آیه نیکو بیندیش که فرمود:
«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا كَمَا إِذَا نَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ
مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا
أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَيْنَاهَا أُمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْن بِالْأَمْسِ
كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۱.

«جز این نیست که مثل حیات دنیا چونان آبی است که از آسمان فرود
آوردیم و به وسیله آن گیاهان خوراک انسان و چارپایان رادرهم آمیختیم

۱ - کافی .

۲ - سوره یونس، آیه ۲۴ .

و جهان آرایش گرفت تابدا نجا که مردم پنداشتند آن گیاهان زیبا تحت قدرت و توانایی ایشان است ولی شبانگاه یا روزی مشیت برنابودی آنها فرارسید و آن همه را درویده برباد فنا داد. آنچنان که گویی دیروز وجود نداشت. بدینسان خدا آیاتش را بر مردم اندیشمند تشریح می نماید».

سعدی در بوستان چنین دارد:

ز عهد پدر یاد دارم همی	که باران رحمت براو هردمی
که در طفلیم لوح و دفتر خرید	ز بهرم یکی خاتم زر خرید
بدر کرد ناگه یکی مشتری	به خرمایی از دستم انگشتی
چو شناسد انگشتی طفل خرد	به خرمایی ازوی توانند برد
توهم قیمت عمر نشناختی	که در خواب شیرین برانداختی

باری دنیا نه ارزش آن دارد که دل بر آن بندی و عمر در خدمتش گزاری براندیش که در پایان این خدمت تو را چه دهد.

تاری به خود از عشق مال و تاری از عشق خانه، تاری دیگر از عشق زن و تاری از عشق فرزند. در پیچی و در پیچی تار و زری زنجیرت شود در تنگنایی که در آن رو سوی دیگر نتوانی.

امام باقر - علیه السلام - می فرماید:

«نمونه آزمند به دنیا نمونه کرم ابریشم است هرچه بیشتر ابریشم به دور خود تابد راه هارا دورتر و بسته تر می نماید تا زغم و اندوه می میرد».

ای عزیز! آنچه روزی تو از دنیاست تو آن را در خواهی یافت و بهره مردم از این دنیا نوعاً یکسان است، اگر معنی روزی را دریابی، در خبر آمده است که بیندیش بجز لقمه ای که از گلو فروبری و لباسی که به تن کنی وزنی که در نکاح تو باشد روزی تو از دنیا چیست؟!

بر سر سفره کارگری اگر نشینی و لقمه بشمری دانی که روزی او بیشتر

است یا ثروتمندان؟

ثروتمندی برکنار سفره دهقانی دریکی از روستاهایش گذر کرد که مشغول خوردن ماست و خیار و پیاز بود، برسر آن سفره بایستاد و گفت: ای مرد تناول کن، مرد مشغول خوردن شد و ثروتمند به نظاره، در پایان گفت: باور کن حاضرم همه ثروتم بستانند و این اشتهایم دهند ولی بامعده زخم آرزوی یک لقمه از خوراک تو را دارم. جانا عمر در آرامش گذار که به خدا اگر کسی را در آرامش و آسایش و سلامتی نان و پیازی باشد به که در تشویش و پریشانی و بیماری برسر سفره شاهی. و دانم که این سخن درهر بیماری برزبانت جاری شده است.

اگر تو را صد دست لباس باشد بنگر که چند آن برتن تو کارسازی تواند کرد خدا داند که ثروت ثروتمندان روزی کیست؟
بسا مال من ها که صدسال بعد روزی انسان دیگر بُود و از گلوی کسی پایین رود که هنوز به دنیا نیامده است.

هر روز یکی درآید از در که منم با هیبت و باسیم وزر آید که منم
چون کارک او نظام گیرد چندی ناگه اجل از کمین درآید که منم
(خیام)

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«خداوند بر بنده ای دری از دنیا نگشاید جز آنکه براو دری از حرص بمانند آن گشاید».

چه خواهی از خدا چیزی که از فرصت به دنیا بیشتر افتد و در هنگام مرگ چسبندگی بر این آب و خاک بیشتر باشد. یکی از بزرگان درباره این سرای غرور چنین گفته است:

«باچشمان فروسته لب برجام زندگی نهاده اشک سوزان برلبه زرین آن فرو می‌ریزیم تا آنگاه که دست مرگ نقاب از دیدگان ما بردارد. در آن وقت می‌فهمیم که این جام حیات ازاول خالی بوده و ما جز شراب خیال چیزی از آن ننوشیده‌ایم».

جام دنیا خالی است و کامش بانا کامی است، دل بدوستن خامی است چرا که حاصلش بد فرجامی است.

بهترین روزی دنیا سخنان ائمه و کلام پروردگار است که با تودرمیان نهاده‌ایم. بر سر سفره‌ای که نشسته‌ای روزی فراوان است، آن لقمه که قوتِ جان است، اگر حوصله‌ات را از آن کُنْج این باشد که از خون، گنج برگیری که:

گوهر معرفت اندوز که با خود ببری که نصیب دگران است نصاب زروسیم (حافظ)

باش تا بر سر این سفره قُوتی از مولانا علی ابن ابی طالب - علیه‌السلام - در نزد تو نهم:

«آیا مردم! این جهان برای شما خانه و پایگاه نباشد. همانا شما در آن چون کاروانی باشید که بار به زمین نهد و شتر را بخواباند سپس اندکی آرمیده بامداد و یاپسین بار همی بندد و کوچ کند.

مردم سبکبار در این جهان درآیند و سبکبار و بی بُنه و کالا بدر روند. از گذشتن آن هیچ چاره نیابند و نه بر آنچه به جای نهادند راه برگشتی به دست آرند. آنها را همی کشیدند درحالی که تکیه به دنیا زده و آماده رفتن نشده بودند و به سرایی رو نهادند خشکیده که از بیشتر ساکنانش نه خبری است نه اثری، اندکی در این جهان زیستند و شتابانه به دیگر سرای پیوستند»^۱.

ای کاروانی برخیز که هر شام ندای الرحیل در می رسد.
 خنک هوشیاران فرخنده بخت که پیش از دهل زن بیستند رخت
 اینان هم آنانند که بار بسته آماده حرکت اند و چون فرمان رحیل در
 رسد آشفته نشوند. دل از این کاروان سرا، برکنده وبه سرای جاوید
 پیوسته اند. اینها از همین جا جاودانگی یافتند وبه پایدنگی پیوستند. بذری
 نکشتند که بر نداشتند. و چیزی نهداند که نبردند.

یکی بر زیگری نالون در این دشت به چشم خون فشان آلاله می کشت
 همی گشت وهمی گفت ای دریغا که باید کشتن وهستن در این دشت
 (باباطاهر)

گویا از این سخنان خسته شدی بمان تا افسانه ای شنوی دانم که تورا
 قصه از کودکی سروکار افتاده است:
 خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

پادشاه دور اندیش

مرد فقیری به شهری غریب اندر آمد ، هنوز فجر ندمیده و دروازه
 شهر باز نشده بود به پشت در شهر نشست وانتظار گشایش همی داشت.
 ساعتی پیش بر نیامد که درگشودند تاخواست وارد شهر شود جمعی اورا
 گرفته بستند وبه کاخ پادشاهی بردند. هر چند التماس کرد که تقصیرم
 بازگوئید جوابی نشنید ولی به کاخ پادشاه باصحنه عجیبی مواجه شد اورا
 بر تخت سلطنت نشانند وهمه به تعظیم واکرام برخاستند واز او پوزش
 طلبیدند.

چون سبب پرسید. گفتند، همه ساله در چنین روزی ما پادشاه خویش

اینگونه انتخاب کنیم. این بی سروپای فقیر به عزتی نبود که نرسید! چون چندی برآمد روزی باخود براندیشید (خوشا اندیشمندان) که داستان پادشاهان پیش را باید باز جُست که چه شدند و کجا رفتند؟ از هر که پرسید چیزی باوی نگفتند تا طرح رفاقت با مردی افکند و آن مرد در عالم محبت با او گفت که: در روزهای آخر سال پادشاه را به کشتی نشانند و به جزیره‌ای دوردست برند که نه در آنجا آبادانی است و نه ساکنی دارد و آنجایش رها کنند و همگی بازگردند و شاهی دیگر گزینند. مرد محل جزیره را جویا شد و از فردای آن روز داستان زندگی‌اش دگرگون شد. در نهانی غلامان و کنیزان خرید و پول و وسیله در اختیارشان نهاد تا به جزیره روند و آنجا را آباد کنند. سرای‌ها و باغ‌ها ساخت هر چه مردم می‌نگریستند برخلاف شاهان پیشین او را مال و متاعی نمی‌دیدند و حیران بودند که وی را به دنیا کاری نیست. چون سال برآمد روزی وزیران گفتندش که: امروز رسمی است که باید به صید دریا شویم مرد داستان اندر یافت کمر بربست و باشوق به کشتی نشست. او را به لُجه دریا بردند و در آن جزیره دوردست رها کردند و همه بازگشتند. کسان او را بیافتند و باعزت و ناز به سلطنتی دیگر بردند.

ای عزیز! تو این فقیری که بادست خالی به سرای دنیا آمدی و در این جای انواع برخورداریت دادند، پادشاهان پیش کسان تو بودند که همه به جزیره بی‌آب و گیاه گورستان اندر شدند و خیری باخود نبردند و آن وزیران اطرافیانست که تورا برزورق تابوت نهند و به جزیره گورستان رها کنند. آن مرد پیامبر بود که تورا بدان سرای رهبری کرد باشد تا چون این غریب کار خودسازی و طرح نواندازی و باخویش عشق‌بازی، که این روز فرارسید و این سال بسر آید و این سلطنت را دوامی نیست.

ای عزیز! برحال مردگان آشنا بنگر، چندشان دانی که خویشتن برای اندوختن به رنج انداختند. نه خود خوردند نه به کسی دادند. آرزوی بس تمتع بود از خویشتن هم دریغ داشتند. سپس همگی بنهادند و تهی دست از دنیا برفتند.

قسمتش گاهی نه و حرصش چوکوه جُسته بی وجهی وجوه از هر گروه جمع کرده مال و رفته سوی گور دشمنان در ماتم او کرده سور همچو جوی است او نه آبی می خورد آب از او برآب خواران بگذرد (مولوی)

هر آنگاه بر نعیمی از نعمات دنیا دلت فریفته شد تصور نما آن نعمت تورا دادند و در کنارت نهادند ولی ساعت آخر زندگی فرارسیده در آن حال با آن نعمت چه کنی!

امام هادی - علیه السلام - فرماید:

«حالت احتضار خود را که نه طیبی تورا از مرگ نجات می دهد و نه دوستی تورا سود می رساند در نظر داشته باش».

تا چشمت مادام فراسوی دنیای ننگرد و از این میس زرانودود دل نبازی خدایت فرمود: مباد از آنان باشی که:

«تُوْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^۱.

«گزیدند زندگی دنیا را و آخرت بهتر و پاینده تر است».

و یا فرمود:

«كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ»^۲.

نه چنان است بلکه دوست دارید حیات شتابنده را و وامی گذارید

۱ - سوره اعلی، آیه ۱۶ و ۱۷.

۲ - سوره قیامت، آیات ۲۰ و ۲۱.

آخرت را)).

در جوانی پیری را بنگر در ثروت به فقر براندیش و در کمال به نقصان اندیشه کن چه هر بهار را خزان در پی و هر صحت را بیماری در عقب و هر زیبایی را زشتی در انتظار.

گیسوی خوبان روزی به سپیدی گراید و جمالشان را زشتی پیری به یغما برد. توان توانا را ناتوانی کهولت در پی است و دانش دانا را نسیان پیری به دنبال، باش که بر این سرای غرور دل نبندی که در گشادن بس مشکل باشد.

«فَلَا تَغُرَّنَكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^۱.

((شما را زندگی دنیا نفریبید و هیچ فریبا شمارا نفریبید)).

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش آن هم کلیم با تو بگویم چه سان گذشت روزیش صرف دادن دل شده این و آن روزدگر به کندن دل زین و آن گذشت (کلیم کاشانی)

ای عزیز! مبدا خدایت در نعمات بگشاید روزی دهنده را فراموش کرده و به روزی پردازی و ولی نعمت را پشت سر اندازی که آن وقت داستانت داستان این آیت است:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»^۲.

((پس چون به آنچه اندرز داده شدند فراموش کردند. درهای هر نعمتی برایشان برگشودیم تا چون شادمان به داده‌ها شدند به ناگهان ایشان را برگرفتیم و ایشان ناامیدان بودند)).

۱ - سوره لقمان، آیه ۳۳.

۲ - سوره انعام، آیه ۴۴.

بیندیش که تو در زمان، محدودی و در مکان محدود، در خوردن محدود، در آشامیدن محدود، در امیال جنسی محدود در دیدن و شنیدن و بویدن محدود، از چه سبب تمثیلات نامحدود است گیرم که این محدود را بانعمت نامحدود سروکار افتاد چند تواند برداشت؟ بر آن سفره‌ات نشانند که صدکس را سیر توان کرد تو چند توانی برگیری؟ لذت یابی درون باید، که اگر آن در تو باشد تمام جهان تمتع است و گرنه اگر جهانی یابی بی‌تمتعی کارت است. اگر از گل لذت می‌بری گلدانی تو را کفایت کند و اگر اهل این لذت نیستی گلستانی تو را در دسر افزایش دهد که سالم را لقمه نانی قوت باشد و مریض را از سفره‌ای قوت نباشد.

گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد، قسمت یک روزه ای
کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد
(مولوی)

آدمی را چون در قبر نهند حسرت آن ندارد که چرا نداشت! حسرتش آن است که چرا چیزی با خود نیاورد. حسرتش آن نیست که چرا مُرد، حسرت آن است که چرا با خود بُرد. حسرت نه آن که چرا آنجا نیست، حسرتش که چرا چیزی اینجا نیست.

آن یکی می‌گفت خوش بودی جهان گر نبود پای مرگ اندر میان
آن دگرگفت ارنبودی مرگ هیچ که نیریزی جهان پیچ پیچ
خرمنی بودی به دست افراشته مهمل و ناکوفته بگذاشته
مرگ را تو زندگی پنداشتی تخم را در شوره خاکی کاشتی
ای خدا بنمای تو هر چیز را آنچنان که هست در خدعه سرا
هیچ مرده نیست پر حسرت زمرگ حسرتش آن است کش کم بوده برگ
ورنه از جایی به صحرا افتاد در میان دولت و عیش و گشاد

مقعد صدقی نه ایوان دروغ باده خاصی نه سکرانی زدوغ
(مولوی)

باش تا برعشوه‌های فریبای دنیا دل نبندی، واز محبوب به مغضوب
رونکنی. دانی حدیث آن عرب شهوت پرست که به دنبال زنی همی شد
باطنازی و دلنوازی بهر بیغوله‌ای کشیدش. هرچه‌اش التماس می نمود باز
می گفت: وقت وصال نشده تا شب فرارسید در میان ظلمت درچاله‌ای
حجاب از رخساره برداشت وگفت: اینک معشوق که همه روز با او
دلباختی؛ چون خواست با او معاشقه آغازد که برقی از آسمان جُستن کرد
ورخسارش هویدا شد. رخساری از آن شب تار تاریکتر واز آن بیغوله
وحشتناک تر، پیری آبله رو، زنی بدخو، هرزه‌ای آواره هرکو گفت آن
همه طننازی در زیر آن حجاب از چه بود؟

گفت: تادر نور بودی ندیدی اکنون در ظلمت چگونه دریافتی؟!

ای عزیز! دنیا همین پیرزن است که با همه زشتی بس دنیا پرستان
را فریب دهد ویا او دست در گردن آرند مگذار در بیغوله قبر این زشتی
او بر تو ظاهر شود تو هم اکنون در عالم نوری خود پرده از او
برانداز.

دل براین پیرزن عشوه گر دهر میند

کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است

(خواجوی کرمانی)

در خبر است که: عیسی - علیه السلام - در مکاشفات خویش پیرزنی
را دید زشت و بد رو گفت: ای زن! چند شوهر کردی؟ گفت: از بسیاری
برتوان شمرد. گفت بمردند یا تو را طلاق دادند؟ گفت: نه، که همه
را بکشتم. گفت: عجب از احمقان دیگر دیدند تو باشوهران قبل چه کردی

باز به وصل تو حریص بودند و عبرت نگرفتند؟ گفت: با آرایش خویش همه را بفریغتم. عیسی گفت: نامت چیست؟ گفت دنیا!))
 حال که دنیا را نیکو شناختی اگر در ژرفنای دلت باز محبتی از آن بینی برای معالجه در مطالب زیر توجهی شایان نما.

تذکراتی در معالجه حب دنیا

نخست آنکه: اندیشه سودمند برای دنیا داران این است که ببینند حاصل از این همه سعی و کوشش و جمع مال چیست؟ در آخر کار نگرند. آنچه از بستگانت بدان دیار شتافتند در چه سنی رفتند. میانگین آن را سن خود انگار. مبنای این سن نیز برحسب احتمال است چه دانی که در همین ساعت قبر کن قبر تو را کنده باشد. چون در قبرستان بسا قبرکنان بیکار نمی نشینند اگر مرده ای نباشد برای زندگان آماده کنند. وقتی آن ساعت رسید چه با خود برمی داری. کفنت را آماده کرده ای از این رنج و کوش و مال و توش جز آن را با خود نتوانی برد. هر وقت دنیا در پیشت به طنازی پرداخت آن را باز کن و بر این متاع با وفا سلام کن و او را همسفر نام کن که محبت آن باتو از زن و فرزندت بیش است چه بعد از مرگ همه تو را رها کنند و او از تو جدا نشود.

به قبرستان گذر کردم کو بیش بدیدم حال دولت مند و درویش
 نه درویشی به خاکی بی کفن رفت نه دولت مند برد از یک کفن بیش
 (بابا پاهر)

امام صادق - علیه السلام - را از فوت دوستی خبر دادند چون برای تشییع به منزلش رفت گفته شد: حالش سخت بوده و پنداشتند مرده است:

تذکراتی در معالجهٔ حبّ دنیا ۳۱

امام به منزلش رفتند و معلوم شد که بهبودیش حاصل آمده. به او فرمودند: «پندار که مُردی و به قبر اندر شدی آنجا با خدایت التماس افتاد که مرا زنده کن، باشد که توبه کنم و بنده خالصی گردم خدا دعایت را مستجاب کرد و دوباره به دنیا برگشتی. اکنون توبه آغاز کن و کار عمل ساز کن.»

تو نیز یقین بدان که همه کس را در قبر چنین آرزویی است هر شب که به بستر می روی این اندیشه داشته باش که بر بستر قبرم و صبح که بر می خیزی با خود بگویی خدای دوباره مرا زنده کرد تافکری برای رفتن کنم دانی که چون وقت رحلت در رسد دیگر تورا هیچ فرصت نباشد.

«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۱.

«چون اجل ایشان در رسید نه ساعتی باز پس مانند ونه توانند پیشی گیرند.»

بنابراین، چون زمان را قضا نیست و عمر دوباره به کسی ندهند فرصت غنیمت دان که به خدای سوگند حاصل عمر آدمی جز عمل صالح هیچ نباشد. زمانی که تو می روی فرشتگان گویند: چه آورده ای؟ و مردم دنیا گویند: چه گذاشته؟ آنچه آوردی از آن تو است و آنچه گذاشتی از آن دیگران.

باش تا صبح قیامت بر دمد و ببینی که جمعی از همین چند صباح زندگی چه سعادت‌ها که اندوختند که تا ابدیت همی برخوردارند و گروهی چه شقاوت‌ها پس افکندند که به جاوید در نکبت آن بمانند.

عزیز عمر چنان مگذران که آخر کار چو آفتاب تو ناگاه زیر میغ آید
هر آنکه بشنود احوال تو در آن ساعت به خیر بر تو دعا گفتش دریغ آید
دوم آنکه: بیندیش که با یک دست دوهندوانه نمی توان برداشت.
هر کس هر کاری به کمال کند از کار دیگر بازماند. تو در یک زمان دو کار

نیکو نتوانی کرد. آدمی یا کار دنیا تواند و یا کار عقبی، دو کار نه با زمان سازد نه بادل و نه با اندام. هر کار را زمانی باید و توجهی و اندامی اگر به سوی یکی رفتی از دیگری بازمانی. در آن دل که حدیث قیمت و بازار است یار به چه کار است؟ در آن منظر که شهوت خیزد تجلی محبوب چگونه انگیزد؟ در آن پنجه که اسباب لهوش باید تسبیح ملائکش کی شاید؟ این نگفتم که دنیا را به یک باره ترک کن که وصف دنیای محمود با تو بگویم تو هر چه را برای خدا خواهی همه خواست تو خواست خدایی است ولی برای دین و آخرت دنیا خواهی و دنیا داری حد و مرزی دارد تو در این تمنی از بی مرزان نباش شبها کار خفتن است، کودکی از بازی گفتن. جوانی از عیش و تفریح شفتن. کهولت در و مروراید سفتن.

گفتگوها در کودکی با همسال است و در جوانی با عیال است و در کهولت با مال و نوه را قیل و قال، بازگو که بادوست تو را چه حال است؟

یک روز به کودکی به استاد شدیم یک روز به استادی خود شاد شدیم
 پایان سخن نگر که مارا چه فتاد از خاک برآمدیم و بر باد شدیم
 (خیام)

اگر خواهی از این تجارت سود کنی عمر صرف عبادت خدای کن که سود جز در این بازار نیست.

ای عاشق صددل تو دل یک دله کن مهر همه عالم از دل خود یله کن
 یک روز به اخلاص بیا بر در ما گر کار تو بر نیامد از ما گله کن
 «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»^۱.

((خدا برای هیچ مردی دو دل در درونش قرار نداد)).

تو خود یک دله هستی و در یک لحظه در دل بیش از یک چیز نتوانی

تذکراتی در معالجه حبّ دنیا ۳۳

داشت همچنان که در چشم و گوش، پس چون توانی در این عمر کوتاه تحصیل مال درکنار تحصیل معارف حق داشته باشی.

جان همه روزاز لگدکوب خیال وز زیان و سود و از خوف و وبال
نی صفا می ماندش نی لطف و فر نی به سوی آسمان راه سفر
(مولوی)

از معصوم بر تو آورم تا یقینت بیش افزاید:

امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

«هرگاه خدا برای بنده‌ای نیکی خواهد او را به دنیا بی‌رغبت کند و دردیانت فهمیده سازد و به عیوب دنیا بینا کند. و هر که را این خصلت‌ها داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده. هیچ کس حق را از در نی‌نجهسته بهتر از در زهد و این ضد راهی است که دشمنان حق می‌جویند و آنها رغبت به دنیا را می‌طلبند. به راستی که بر شما حرام است که لذت ایمان را بچشید تا زمانی که نسبت به دنیا بی‌رغبت باشید».

ای عزیز! این دو عشق بایکدیگر نسازد. و این عمر کوتاه به تحصیل دنیا و آخرت باهم نرسد یا این یکی را نقصان و یا آن دیگر را زیان.

پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - می فرماید:

«در دنیا داری زیان به آخرت است و در طلب آخرت زیان به دنیا. شما به دنیای خود زیان بزنید که به از زیان به آخرت باشد».

سوم آنکه: بیند دنیا را چه بقایی است. طول بقای دنیا اگرش وفایی باشد برابر طول بقای تو است و اگر وفایش نباشد چه بسا امروز با تو باشد و فردا نباشد.

یکی از پادشاهان در جنگ با رقیب به اسارت برده شد. در بند بود که خوراکش را در ظرفی دسته‌دار پیشش نهادند، سگی در رسید و سر در ظرف

او نمود. خوراک گرم او زبانش را سوخت و سر به عقب کشید، دسته ظرف برگردنش افتاد و ظرف باخود ببرد. شاه اسیر، لب به لبخند گشود. رقیب پرسید: از چه خندی که جای خنده نیست؟ جواب داد: از سرعت زوال روزگار؛ چون دیشب خوانسالار من می گفت: چهارصد شتر آشپزخانه شاه را نتوانند کشید بگویند صد شتر دیگر مرا دهند. امروز می بینم سگی آش و آشپزخانه مرا همی کشد!

«بَلْ تُؤْتَوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرًا وَآتٰی»^۱.

«بلکه برمی گزینند زندگی دنیا را و آخرت بهتر و پاینده تر است»

ابوذر - رحمة الله عليه - در یک سخنرانی می فرمود:

«هیچ اهل و مالی تو را از خود باز نگیرد و به خود مشغول نسازد. چه روزی که از آنها جدا شوی چون مهمانی باشی که شب را نزد آنها گذرانیده و بامداد از نزد آنها به سوی دیگری بسیج کرده. دنیا و آخرت چون منزلی است که از آن به منزل دیگر بسیج کنی و میان مردن و محشور شدن جز خوابی نیست»^۲.
عشق زنان در سر افتد و یا فرزندان. سکه های طلایت دلبری کند و یا نقره، گله های گوسفندت مشغول سازد و یا باغها و املاک، بازین که خداوند همه را یرتو می شمرد و تو را توصیه می کند که اینها در برابر نعمات باقی همه چون دنیای دنی هستند.

«رَبِّیْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالتِّیْنِ وَالْفَنَاطِرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِیضَةِ وَالتَّخْلِیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالحَزْبِ ذَلِكُمْ مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»^۳.

۱ - سوره اعلیٰ، آیه ۱۶ و ۱۷.

۲ - کافی.

۳ - سوره آل عمران، آیه ۱۴.

« آراسته شد مردمان را، دوستی زنان و فرزندان و اموال به دست آمده از طلا و نقره و اسبان خصوصی و شتران و گوسفندان و زراعت، اینها همه متاع زندگانی این دنیا است، نزد خدا بازگشت خوبی است».

بیا که قصرا مل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بریاد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
تو ای بلند نظر شاه باز سدره نشین نشیمن تونه این گنج محنت آباد است
تورا زکنگره عرش می زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتاد است
(حافظ)

گل هنوزش لبخند تمام نشده باد خزانش پرپر کند، بسا جوانی که هنوز سلامش تمام نشده قصد سفر کند. زندگی هنوز معنی خود را با تو نگفته روی دگر کند.

باش تا این دلبران فناپذیر دل از تو نربایند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

« مرا بادنیا چه کار، همانا مثل من با او مثل شترسواری است که درختی در روزگرمی سایه بانش باشد، زیر آن بیار آمد نیمروزی و سپس بگذرد و آن را به جای گذارد»^۱.

چهارم: بیند که برخورداری او از دنیا چنان که گفته شد ولو حاصل آید چه اندک است! اگر شهری را به صورت باغی درآورند و در آن عمارات فراوان و جویبار فراوان و کاخهای فراوان باشد و تورا دهند در یک ساعت بر چند گل توانی نگریست و در چند منزل توانی نشست و در کنار چند جوی توانی آرמיד. بیا و به یک جوی و به یک خانه و با یک باغچه گل قناعت کن.

تو مگر بر لب جویی ز هوس بنشینی

ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

گنجایش مادی تو در این سرای قلیل است ولی در سرای آخرت
بر خور داریت افزون.

«أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»^۱.

«آیا به زندگانی حیات دنیا بر آخرت خشنود شدید و نیست متاع حیات
دنیا در برابر آخرت جز اندکی».

ثروتمند بخیلی که گرسنه مرد

مردی بود کلیمی اورا «داوود ساسون» می گفتند، چندان جواهر طلا
ومال و منالاش بود که خداوند طلای جهان نام گرفته بود. اشتغال او به مال
و دارایی چندان شد که حالتی مالیخولیایی بود دست داده بود. پزشکان
گفتندش: یابا بخشش و امور خیریه مال کم کن و یا جملگی در مخزنی گیرد
آر تا این جمعیت از تفرقات باز دارد.

مرد گفت: اولی را همت نیست و در جمع مال دقت کنم. خزانه‌ای
ساخت از آهن و سرب و مال به جواهر تبدیل کرد و در خزانه نهاد با یک در
کوه پیکر و یک قفل و یک کلید. شها کلید بر بالین می گذاشت و آسوده
می خفت و یا خویش می گفت که: با این کار حسرت بردل مردم از این مال
نهادم. هر از ماهی به دیدار مخزن می رفت و بر جملگی نظاره می کرد
و از دیدن هر یک لذت می برد تا روزی در این خزانه بود که کلیدش در قفل

بشکست و محبوس در زندان باقی ماند. چندان که توانست بر درودیوار کوفت و کس نمی دانست که او در اینجاست. وقتی بعد از ماهی دریگشادند جملگی از گند دستمال بر بینی نهادند و در کنار جسدش این نامه یافتند:

به هوش باشید ای مردمان که: سلطان طلای جهان از گرسنگی جان داد.

اگر تو را بر خورداری باشد خدایت به اندازه بر خورداری می دهد و اگر مال باشد و بر خورداری نباشد بودش تو را چه سود؟ تا چند خواهی چشمان بر نعیم دنیا خیره کنی و از نعیم آخرت غافل مانی؟

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ»^۱.

«ظاهری از زندگی دنیا را همی دانند ولی از جهان آخرت غافلند».

جابر گوید: به خدمت امام باقر - علیه السلام - مشرف شدم و او را غمگین

دیدم. پرسیدم: قربانت غمت از چیست؟ فرمود:

«به خدا غمگینم و هر کس دین خدا خالص در دلش آمد از سوی آن

منصرف گردد. ای جابر! دنیا چیست؟ و امیدداری چه باشد؟ و به کجا برسد؟

آیا دنیا جز خوراکی است که خوردی؟ و یا جامه ای که پوشیدی؟ یا زنی که

بدان رسیدی؟ به راستی که مؤمنان دل به دنیا ننهادند که در آن بیایند، و از

ورود خود به آخرت هم خاطر جمعی و امان ندارند. ای جابر! آخرت خانه

زیستن است و دنیا خانه رخت بریستن. ای جابر! پرهیزگاران کم هزینه ترین

اهل جهانند از همه بیشتر یاریت دهند، اگر از یادشان ببری یادت آرند. در

عشق پروردگار دل از همه خیر برداشته و برای اجرای امر خالق خود از دنیا

سخت درهراسند»^۲.

۱ - سوره روم، آیه ۷.

۲ - کافی.

آدمی را که جسمش در یک بستر بیارامد و جوفش را چند لقمه ای سیر کند و کالبدش را دو متر پارچه بپوشد و جرعه آبی سیرش کند. چه شاید که لشکر کشد و خونها ریزد و کشورها گشاید تا چه شود و چه به دست آورد؟

ابوذر - رحمة الله علیه - فرمود:

«خدا دنیا را نکوهش کند پس از دو قرص نان جو که یکی را چاشت خورم و یکی را شام و دو پارچه که یکی را بر کمر بندم و دیگری را رداء»^۱.

و باز به خاطر آور که به دنبال دنیا رفتن، آدمی را از چه سعادت عظیم باز دارد! قراضه بر کف نهی و تورا از ملک ابدیت دور کند. با کلافی یوسفی از دستت رباید. و با بازیچه ای عمرت به پایان برد.

گویند: سلیمان و لشکریان جن و انس در بیابان می گذشتند به عابدی از بنی اسرائیل رسیدند که مشغول ذکر محبوب بود. عابد را به سلیمان و سلطنت او توجه افتاد سلیمان گفتش: ای مرد! مبادا این سلطنت و توشه دنیا تورا به خاطر آید به عزت پروردگارم سوگند که یک تسبیح اندر صحیفه تو بهتر است از هر چه داوود و سلیمان را داده اند که سلطنت دنیا فانی و عبادت تو باقی است.

امام محمد غزالی در نامه ای به پادشاهی نوشت:

«اگر دنیا از زر فانی بودی و آخرت از سفال باقی بر عاقل واجب بودی که سفال باقی را بر زر فانی ترجیح دهد چه جای آنکه آخرت زر باقی است و دنیا سفال فانی».

چه دانی که بر چه سراپرده ای وارد شوی که خدایش فرمود:

«وَإِذَا رَأَيْتُ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَثِيرًا»^۱!

«وچون آنجارا بینی نعیم وپادشاهی عظیم همی بینی».

ونیز فرمود:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲!

«هیچکس نمی داند چه نعمتها که روشنی دیدگان در آن است برایشان

درنهانی است پاداشی به آنچه کردند».

کودک صفتان فرییش خورند و سرمست شرابش شوند و مفتون نانش

گردند.

علی - علیه السلام - فرمود:

«نمونه دنیا مار است و ه که ملامسه با او چه نرم است ولی زهر کشنده در

درون دارد. مرد خردمند از آن می پرهیزد ولی کودک نادان شیفته آن

می گردد».

بنابراین، هر که با او درافتد از چشیدن زهر و دردش ناگزیر است.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»^۳.

«آن به خاطر این است که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیارا

بر آخرت».

ای عزیز! دانی که عمر گوهری است بی بها که آن را به جهانی ندهند نه

همه عمر بلکه ساعتی از آن. آن را که به هدر اندازی چه از آن برگیری؟ از

دنیا چیزی به مصرف آن تیرزد. باش تا باصرف آن در این بازار توشه ای از

ابدیت برداری که آن وقت است که به هدر نرفته است.

۱ - سوره دهر، آیه ۲۰.

۲ - سوره سجده، آیه ۱۷.

۳ - سوره نحل، آیه ۱۰۷.

۴۰ تزکی

خواهی که بر این متاع اندک ملک جاودانی را در پی اندازی افسوس
تورا از این زیان!

«أَرَضِيْتُمْ بِالْحَيَوَةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا
قَلِيلٌ»^۱.

«آیا به زندگانی دنیا بر آخرت راضی شدید؟! پس مایه حیات دنیا
در برابر آخرت اندکی بیش نیست».

گویند: مردی بر لب دریا نشسته و صندوق جواهر در پیش گذاشته دانه
دانه به بحر می افکند و لب به لبخند می کشود؛ گفتندش: این چه کار است
مگر نمی دانی که در دست چه داری؟ گفت: دانم ولی صدای آب را
دوست دارم براو چیزی اندازم تا صدایش بشنوم.

این مرد آدمی است و ساعات عمرش دانه های گوهر که در بحر عدم
اندازد تالذتی ناچیز از دنیا برگیرد.

مبادا از آن گروه باشی که در کردار و گفتارش فقط زندگانی دنیا
را برگزیند و دلش مادام به سوی دنیا هجرت دارد گویی که زاده از
دنیا و رجوعش به دنیاست اینان را وصفشان خدای - تعالی - چنین
فرموده:

«فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»^۱.

«پس از مردمان کسی هست که می گوید: پروردگارا! ما را در دنیا
بهره مند ساز و او را در آخرت بهره ای نیست».

پس به هوش زی که دنیا و دنیاخواران تورا نفریبند، از ایشان بر حذر
باش چونان که از مار زنگی گریزی که اراده آخرت کردن را جزاین چاره

۱ - سوره توبه، آیه ۳۹.

۲ - سوره بقره، آیه ۲۰۰.

نیست.

«وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَاهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»^۱.

«واگذار آنان را که دینشان را به بازی وهزل گرفتند دنیا ایشان را فریفت. وپند ده مبادا کسی جز خدا به چیز دیگر گروود که نیست جز او دوستی ونه شفیع».

پنجم آنکه: «هرکه بامش بیش برفش بیشتر تو مادام که از زندگانی به اندازه نیاز داشته باشی مسؤولیتی درقبال کس نداری. هرچند دنیای وی را بیفزایی درافزوده‌ای. دانی که در پیشگاه خدا اگرکسی را ده ریال باشد ویک ریال درراه خدا دهد برابر با آن است که دارایش ده میلیون است و یک میلیون بخشد ولی تورا اگر ده ریال باشد ۵ ریال می‌پردازد و اگر ده میلیون باشد صد هزار تومان هم نتوانی بخشید؛ زیرا:

حضرت عیسی - علیه السلام - فرموده است: «دنیاپرستان همچون تشنگانی هستند که از آب دریا نوشند هرچند بیش بیاشامند تشنگی ایشان در افزایش».

تو با آنچه داری بسا توانی که شادمان زندگی کنی و اگر پا از گلیم فراتر نهی نه که خوشبختی گمشده بیابی بلکه بدبختی خویشتن درافزایی. آنچه را تصور کنی سعادت زاید، برآنها که آن متاع را دارند سؤال کن سعادت‌منداند؟

پادشاهی که پی پیراهن خوشبختی می‌گردد

گویند: پادشاهی بود که جمله نعمتهای جهانی را در کاخ خویش گرد آورده بود و از هر نعمت تمتعی، ولی احساس بدبختی می‌کرد. همه روز غمگین در کنار جوی آبی می‌نشست و گریه می‌کرد. پزشکان همه در کارش حیرت آورده بودند که بدنش سالم بود. و خود نمی‌دانست غمش از چیست؟ به دنبال درمان می‌گشت و کسی او را درمان نکرد! تاروژی حکیمی به درمانش آمد و از حالش پرسید و بعد از تفحص بسیار بدو گفت: ای پادشاه! تو را معالجه این باشد که پیراهن مردی خوشبخت را یک شبانه روز در بر کنی. از این معالجه پادشاه متعجب شد و معذرت بفرمود تا خوشبخت را بیابد و پیراهنش بستانند. چند روز برآمد و خوشبخت یافت نگردید.

پادشاه از وزیر گله کرد و وزیر گفت: همه به کاوش اند و تاکنون کوتاهی نکرده‌اند. روزهای دیگر نیز سرآمد و خوشبخت را نیافتند. تا آنکه در این کار ماه‌ها بگذشت و این پیراهن به چنگ نیامد. باری شاه برآشفته و به تمام موالی شهرهای مملکت پیام نوشت که اگر خوشبخت را نیافتند همه را از کار برکنار کند. سالی بگذشت و سعادت مند یافت نشد و شاه از درمان ناامید رنج می‌برد. بردرهرخانه که احتمال سعادت بود کوفتند و معلومشان شد که همه از بدبختی رنج می‌برند. تا شب هنگامی دو مأمور خسته و کوفته به دنبال کاوش روزانه در کنار خرابه‌ای برای رفع خستگی نشسته بودند که از درون خرابه صدای مردی را شنیدند که می‌گفت:

«خدایا شکر، سپاست خدایا همه نعمت به من ارزانی داشتی! آیا از من

سعادت‌مندتر بنده‌ای داری؟».

این دومرد مات و حیران به درون خرابه رفتند ولی در اثر تاریکی مرد دیده نمی‌شد، آتشی در گوشه‌ای افروخته بود، به کنار آتش برآمدند. شبی دیدند نشسته، سفره انداخته و مشغول تناول است پرسیدند: ای مرد! اینکه گفתי واقعی بود یا شوخی؟ مرد گفت: با خدا شوخی نتوان، مردی هستم کارگر و غریب، تنم سالم است، هر روز کار کنم و خدایم روزی فراوان دهد، صبح وشام خورده‌ام وهم اکنون را می‌بینید. شب‌ها رادراین خرابه تا صبح به خواب می‌روم. خدایم را از دیرباز شناخته‌ام و با عبادتش آشنایی دارم دیگر چه غم داشته باشم!؟

هر دو مرد شادمان به هم نگریستند. یکی از آنها گفت: ای مرد پیراهنت را به ما فروش هرچه ارزش داشته باشد دوچندان خریم. مرد گفت: مگر شمارا دیده نیست؟ بیشتر آید. نزدیک تر شدند دیدند عجب مرد پیراهنی به تن ندارد!

شاه را خبر دادند که خوشبخت یافت گردید ولی او را پیراهنی نیست شاه در حال شگفتی با حکیم مطلب باز گفت. و حکیم درافزود که درس همین بود که تو درگسترش نعمات سعادت جویی و آن در قناعت و قدر نعمت دانستن است هرآن روز که این فهم تورا حاصل آمد در زمره خوشبختانی.

ای عزیز! به دنبال کمبودها مگرد، اگر آنچه خدا به تو داده است برشماری کم نیست بر آنها شکرگزار آن وقت درنگر که تورا تاچه حد آرامش و سعادت است.

قناعت توانگر کند مرد را خبرکن حریص جهانگرد را
(سعدی)

تو با افزونی مال مسؤولیت خویش ورنج و فکر خویش درافزایی
و آسایش در آرامش است و مال زیاد را با آرامش دشمنی است.

تو اموال زیاد را سعادت و تمتع دانی در حالی که خدای صاحب نعمت
آن را هلاکت و عذاب دانسته .

«فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»^۱.

« پس به شگفت نیندازد تو را مالها و اولاد ایشان جز این نیست که
خدا اراده کرده عذاب ایشان را به آنها و هلاکت نفسشان و اینان کافران
باشند».

ششم آنکه: چون دنیا با تو رو کند در هزاران گناه بر تو باز شود که فقر
یک درد است و صد سلامتی و توانگری یک سلامتی و صد درد است.

چند دانی کسانی را که تادنیا برایشان روی ننموده بود مردمی سالم
و باصفا بودند، چون چند صباحی شاهد دنیا در روی ایشان خندید مست
غرور شدند و دست از شریعت بازکشیدند و به راه هوس شدند. و چند دانی
کسانی که چون فقر برایشان روی آورد روی به خدا آوردند و از عالم غرور
و فریب باز آمدند.

ای عزیز! فقر حقیقت است مربنده را و توانگری غرور است او را. اگر
در مقام سلیمان باشی اگر از غنا دمی زنی نادانی که توانگر حقیقی و ذات
بی نیاز اوست بنده خاکی را چه سزد که دم از غنی زند.

امام سجاد - علیه السلام - فرماید:

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَهَلْ يَزْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ».

«ای آقا و سرور من تو بی نیاز و من نیازمندم کیست که بر نیازمند ببخشد

جزیبی نیاز».

یاد تکبر را در سر فقیران نیایی، که هر آنچه تکبر است از آنان است که دنیا روی برایشان آورده تا معرفت از در کدام ثروتمند درآید و بداند که مالک حقیقی خداست و تکبر شایسته اوست نه آدمی محتاج.

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است

الهی منعم گردان به درویشی و خرسندی

(حافظ)

تو به قناعت باش مبادا از این گلیم پافراتر نهی و در هزاران دام افتی .

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

« هر که از خدا به معاش کم راضی باشد خدا از او به کردار کم راضی

است»^۱.

و رسول خدا - صلی الله علیه وآله - فرمود:

«خوش به حال آنکه مسلمان باشد و زندگانش به قدر حاجت و نیاز

بود»^۲.

و اگر چنین وضعی داری شاد باش و سپاس خدای را گزار و بیش از خدا نخواه که در هزاران فساد بر تو بسته شده. در قرآن نخوانده‌ای که فرمود:

«وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ»^۳.

«اگر خدا روزی را بر بندگان فراخ می نمود ستم می کردند در زمین ولی

فرو فرستد به اندازه آنچه خواهد».

هفتم آنکه: همی دان که تا دنیا با تو روی نیاورده محسود خلایق نیستی

۱ - کافی .

۲ - کافی .

۳ - سوره شوری، آیه ۲۷ .

و به مجرد آنکه دنیا باتو لبخند زد همه بر تو حسد برند عجب دارم از مردم این جهان که بر مرد خدا حسد نبرند که دنیا و آخرت از آن اوست و بهشتش از همین جهان شروع شده است. ولی براهل دنیا حسرت برند که چرا خداوند باری بردوششان بیشتر نهاده به خدا اگر پرده برمی افتاد خدائیان محسود همه خلائق بودند.

در کلام یکی از بزرگان است که اگر پادشاهان می دانستند عارفان را چه مُلکی است بالشکریان به جنگ آنها می آمدند! الحمدلله که نمی دانند.

باری ای عزیز! کمترین فضل فقر این است که از چشم حاسدان مصون و کسی را باتو کاری نیست و این خود موهبتی است. و در واقع مسؤلیت مادی که در برابر نزدیکان و همسایگان نداری. نه زکاتی تورا مانده و نه خمسی. نه از زوال مالت رنج است نه از نگهداری آن واهمه، نه از مالیات دولتت خبر است نه از دزد درخانه ات اثر و این آرامش خیال، خود گنجی است اگر قدر آن بدانی. نه بر مخدوم تعظیم داری و نه بر خادم تحکم. نه بارکس بری و نه باکس گویی بارم بیار.

یک لقمه نان اگر شود حاصل مرد

وز کوزه شکسته ای دمی آبی سرد

مخدوم کم از خودی چرا باید بود؟

یا خدمت چون خودی چرا باید کرد؟

(خیام)

باری نقل است که: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر شتر چرانی گذشت و از او شربتی خواست وی پیام فرستاد که شیری که ماراست از آن صبحانه و شام قبیله است. پیامبر فرمود: خداوند مال و اولاد تورا بیفزاید.

وبرچوبان دیگری گذشت وازاو شربتیی خواست وی جامی چند شیر ووشید وبه خدمت محمد - صلی الله علیه وآله - آورد وبه همراه گوسفندی نیز تقدیم داشت. پیامبر فرمود: بارخدایا! به اندازه حاجت به او روزی دهد. اصحاب پرسیدند: اولی رابا آن خبائث این دعا فرمودی! واین رابا این کرم این دعا؟ پیامبر - صلی الله علیه وآله - فرمود: آنچه کم باشد وبسنده به از آنچه بیش باشد وتورا فریفته کند.

هشتم آنکه : درنظر آورد که چون دلبستگی نبود چقدر مرگ آسان است. وبه عکس بادلبستگی ها چقدر وداع دشوار، گاهی دندانان از پایه سست شده است وبسا باجویدن خوارک دردهان افتاده توافتادن آن را حس نکرده ای وبرعکس وقتی پایه ها محکم است بسا بازور پزشک هم کندن آن دشوار!

وین بدرمی رود ازباغ به دلتنگی وداغ

وآن به بازوی فرح می شکند زندان را

دستگاهی نه که تشویش قیامت باشد

مرغ آبی است چه اندیشه کند طوفان را

(سعدی)

حکایتی دیگر:

دلبستگی به مال دنیا وجان کندن

دنیاداری را حال احتضار درکنار آمده بود ووارثان را انتظار ارث درکار آمده، روزها براو می گذشت واوبامرگ دست وپنجه نرم می کرد وهنوز بدن گرم همی داشت، طیب وعده فردا می داد وآن فردا نمی آمد، فرزندان

قبر آماده و کفن نهاده و شکم را بر بلعیدن میراث وعده داده بودند ولی انتظار به پایان نمی آمد. طیبی باشگفتی حالش به بالین نشسته بود. خواست جرعه ای درکامش ریزد که محترض از جا پرید و دست طیب واپس زد و دوباره سر بر بالین نهاد. فرزندان را گفت: مریض را چه شد که اینچنین برآشفت. گفتندش: وی همه جواهرات و سکه ها در صندوقی نهاده و کلید در بالین جاداده و دل در یاد بالین گشاده چون دستی فرابالین رود، اواز سُکر به در شود. طیب گفت: صندوق کجاست؟ گفتند: همین که بینی که نظر بیمار مرتب آنجاست. گفت: حتمالی چند گوید تا درآیند. چون حمالان آمدند نهیب داد که این صندوق بدر برید. تا حمل صندوق از حجره بسر آمد جان بیمار از قالب بدر آمد.

پای در گیل رود و آسان بدرآید چون گیل مر پای را جای ماندن نیست ولی درخت را که در گیل نشانی بعد از مدتی چون توانی برکنی؟ چون آن را قصد ماندن است.

چون دانی آهنگ ماندگاری نیست دل دادن را چه سبب؟ کاروان وار چون آهنگ جرس درآید باید کار رفتن بسرآید.

الا یا خیمگی خیمه فرو هل که پیش آهنگ بیرون شد زمزل
تیره زن بزد طبل نخستین شتر بانان همی ببنند محمل
(منوچهری)

طبل نخستین سپیدی مویت بود، آیا تو محمل بر بسته ای؟

شتر پیشاهنگ رحلت همسایه ات بود، دانی تو به دنبال او هستی؟

خوشا آنان که بار بسته اند و از علایق رسته و پرگشاده، آماده پروازند.

خنک هوشیاران فرخنده بخت که پیش از دهل زن ببستند رخت

(سعدی)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۱.

«ای گروندگان غافل نگرداند اولادتان و اموالتان شمارا زیاد خدا، کسی که اینچنین کرد زیانکار است».

نهم آنکه: دراندیش که خدا شایسته‌ها را به شایستگان همی دهد. اگر دنیا شایستگی داشت پیامبران را از آن سهم بیشتری بود. و اولیای خدا از آن بهره‌مند بودند درحالی که در تاریخ انبیاء دیده‌ای که همه مردمی تهی دست بودند و بر فقر هم افتخار می‌کردند و محمد - صلی‌الله علیه‌وآله - فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي» این بی‌نیازی است که در معرفت خدای را بر تو همی گشاید.

وقتی عزرائیل بر نوح - علیه‌السلام - نازل شد تا روحش را قبض کند درشگفت ماند از مسکن او. پرسید: قریب هزار سال در دنیا بودی و این مسکن را ساختی؟ گفت: به خدا قسم اگر می‌دانستم که به این زودی می‌آمدی چنین هم نساخته بودم!

عزرائیل گفت: چه می‌کردی اگر جزء امت آخرالزمان بودی که اینان را عمر بیشتری شصت تا هفتاد است؟

گفت: در این صورت همه عمرم را در یک سجده به پایان می‌آوردم. موسی - علیه‌السلام - که بر رفاه کاخ فرعون لگد کوبید و پای فراراه فقر و سلوک زد وقتی که به مدین رسید از خستگی پای و گرسنگی باخدای زمزمه کرد که:

«رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^۲.

۱ - سوره منافقون، آیه ۹.

۲ - سوره قصص، آیه ۲۴.

« پروردگارم به راستی که بر آنچه از خیر بر من فرو فرستی نیازمندم».
 وهم او بود که هفت سال شبانی شعیب را پذیرفت و کلبه محقر او را
 بر سرای سر به فلک کشیده طاغوت مصر ترجیح داد که در این کلبه نور
 خدا را یافت و در آن کاخ نار جهنم را.
 یوسف - علیه السلام - راندیدی که چون از کاخ عزیز بر زندان غریب
 درآمد باخدای گفت:

«رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ»^۱.

« پروردگار من، زندانم به از آنچه به سوی آن می خوانندم».
 و ابراهیم خلیل الرحمن مدتی از ایام شباب را به چوپانی پرداخت. در
 میان پیامبران هیچ یک را دنیایی نبود. و اگر در اطراف سلیمان
 - علیه السلام - چیزی از دنیا به خاطر داری او را دنیاوی نه به تن چسبیده
 بود و نه به جان که از سبببافی امرار معاش شخصی می نمود و به جان اگر
 مشغول تماشای اسبی شد بلافاصله باخدای مراجعت کرد و خدا او را آوآب
 یعنی: رجوع کننده خواند:

«وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۲.

«وبخشیدیم داوود را سلیمان که بود بنده خوب و رجوع کننده ای».
 و باحیب خود محمد - صلی الله علیه و آله - پیام فرستاد که: اگر خواهی
 به دست تو تمام سنگ ریزه ها را طلا کنم؟ عرض کرد: نمی خواهم، دوست
 دارم یک روزه روزه باشم و روزی دیگر طعام خورم.
 ای عزیز! دوستان خویش را از سفره حب روزی دیگر دهد که و رای
 این مُلک و مال است. ندیدی فرمود که: دنیا بازی و بازیچه است. کودکان

۱ - سوره یوسف، آیه ۳۳.

۲ - سوره ص، آیه ۲۰.

را به بازیچه مشغول کنند.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«هرگاه مؤمن خود را از دنیا کنار کشد مقامش بالا رود و شیرینی دوستی

خدارا دریابد و نزد دنیا داران به دیوانه ماند به راستی که بدین اینان حُبِّ خدا

درآمیخته و به کاری جز آن دست نیندازد^۱.

برداشتی غلط از آیه ۷۷ سوره قصص

بعضی دنیا دوستان برای روایت کار خود خواسته‌اند مدخلی از قرآن بیابند. هیچکدام از این آیات، که بر تو آوردیم ندیده و دست روی این آیه نهاده‌اند:

«وَاتَّبِعْ فِيمَا أَنْتَ مِنَ اللَّهِ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»!

«بجوی در آنچه داد خدا تو را سرای آخرت را و بهره‌ات از دنیا را فراموش مکن».

ومی گویند: خدا گفته است بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن باید خوش خورد و خوش خفت و خوش اندوخت و خوش گذراند که همه اینها بهره دنیاوی است.

باری بسا نادان که با این طریق بهره‌برداری از آیات قرآن به ضلالت افتادند. تو ای عزیز! قرآن را بگشای و آنطور که بر تو نویسم بر آن توجه نما.

روی سخن باقارونی است که خدا فرماید:

«آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوتُوا بِالْعُضْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ»^۱.

«آن مقدار گنج ها به اودادیم که کلید گنجهایش برزورمندان گرانی می کرد».

به عقیده این گروه باید گفت: فارون با این همه اندوخته هنوز کمبود داشته که قومش با او بگویند که جناب فارون بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن هنوز این جمع آوری تو را کم است.

مثل این است که به یک آدم پرخور برسر سفره بگویند: فراموش مکن گذارا.

ای عزیز! اگر در جلسه امتحانی به دانشجویی گویند: بهره‌ات را از این جلسه فراموش مکن یعنی: این جلسه برای تو سرنوشت‌ساز است تا آنجا که توانی از وقت استفاده کن.

باری بهره تو از دنیا سعادت ابدی است که از این عمر کوتاه توانی یافت. بهره‌ات آن است که از هبوط به عروج ببیوندی و وصال از دست رفته را باز به چنگ آری.

بهره دنیا را در قبر بازتوان یافت. بی بهره‌گان آنانند که در این منزل دستشان از حسنات خالی است. در چند آیه بعد فرماید:

«قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»^۱.

«(برآنان که آرزوی ثروت فارون را می کردند) گفتند دانشمندان: وای

بر شما پاداش آخرت به است مرآنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند».

۱ - سوره قصص، آیه ۷۶.

۲ - سوره قصص، آیه ۸۰.

و سپس فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱.

« این است سرای آخرت می گردانیم آن را ویژه آن کسان که برتری
در زمین نمی جویند و نه فساد می کنند و انجام کار برپرهیزگاران است. »
نادان آنکه این همه شواهد واپس نهد و روی کلمه ای پافشاری کند که
نفس بدان سویش برد و آنجایش کشاند.

در مورد همین آیه در معانی الاخبار از جناب علی - علیه السلام - چنین
تفسیر گردیده که:

«لَا تَنْسُ صِحَّتَكَ وَفَرَاغَكَ وَسَبَابَكَ وَنَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ».

« فراموش مکن تندرستیت و آسایشت و جوانیت و شادمانیت که بدینها
بجویی جهان آخرت را. »

و این معنی بر تو حجت باشد.

دنیای ستوده

تاکنون از مذمت دنیا مطالبی خواندی باش تا معنی دنیای مذموم و دنیای محمود با تو بازگوییم که خدا این دنیا و هرچه در آن است نیکو آفرید و جمیل، و باید که برداشت تو از آن نیکو باشد و جمیل.

ای عزیز! اگر حج بر تو واجب بود و راه دریا و خشکی بر تو بسته باشد و از طریق هوا ناگزیر باشی سفر کنی و هواپیمایی برای سفر تو نباشد تو ناچار باشی برای سفرت هواپیمایی خریداری کنی یکصد میلیون تومان و برای تهیه این خرید سالها به رنج افتری و کار کنی تا این پول به دست آوری طلب تو و رنج تو و سرمایه تو هیچکدام دنیاوی نیست چه همه برای جلب رضای خالق عالم است.

و اما اگر گویند: برای نوشیدن خمر استکانی لازم است تا تورا جام گردد، ۵ دقیقه کار کن تا وجه استکان تورا حاصل آید، کارت و طلبت و خریدت همه دنیا است.

با آوردن این مثل بنگر تا در چه کاری. آدمی را درد دنیا خوراک لازم است تا بدان قوت قوت بدن حاصل کند و بتواند بدن را در راه محبوب به

عبادت کشد. مسکنی لازم است تا در آن با آرامش خیال به تفکر و توجه و نیایش رسد. لباسی لازم است تا با آن از سرما و گرما خویشتن را مصون دارد. نکاحی ضروری است تا بازوجه دلش بیارامد و به حرام نیفتد. از خدا بخواه تا در طلب هیچکدام محروم نمانی که اینها دنیای مذموم نیست بلکه همه دنیای محمود است.

و اگر تو را مال حلال حاصل شود در هیچکدام بخیلی بر خود روا مدار که پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «چون خانه خواهی سعی کن فضای خانه بزرگ باشد. وزن زیبا انتخاب کن. و از سه چیز دنیاوی که فرمود دوست دارم یکی زن را گفت. و لباس متعارف و شایسته آبرو بیوش. و نیت راست دار و هرچه کنی برای خدا کن که طلب همگی دین خداست».

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و خانه و فرزند و زن
مال را کز بهر دین باشی حمل نِعَمَ مَالٍ صَالِحٍ خواندش رسول
آب در کشتی هلاک گشتی است لیک اندر زیر کشتی پُشتی است
چونکه مال و مالک را از دل براند ز آن سلیمان خویش جز مسکین نخواند
(مولوی)

این جهان جلوه گاه محبوب است. هرچه بینی اسماء و صفات و افعال او بینی. کدام جاهل است که دل درگرو این همه آثار نهد و این جهان را دوست ندارد. چون سپیده برجیب افق لبخند زند از «يَا مَنُّ أَصْحَاكَ» گوید.

و چون ابر بردمان زمین گرید از «يَا مَنُّ هُوَ أَبْنِي» دم زند.
وقتی گندم ها خوشه می آورند با تو از «يَا جَوَاداً لَا يَبْخُلُ» (ای بخشنده ای که بخل نورزی) گویند.

زمانی که سر بر آسمان می کنی آسمانت «يَا عَظِيمًا لَا يُوصَفُ» (ای بزرگی که در تعریف نگنجد) خواند.

و چون به عظمت کهکشان بیندیشی «یا کبیراً لایضُر» (ای بزرگی که کوچک نشود) شنوی.

سایه‌های نوازشگر درختان دردمای تابستان باتو «یا مَن لُطْفُهُ ظاهِر» (ای آنکه لطفش آشکار است) گویند.

اوراق فرسوده تاریخ با زبان عبرت آموزش «یا مَن مُلْکُهُ قَدِیم» (ای آنکه ملکش دیرین است) آموزد.

در شامگاه پاییز وقتی کلاغها از چرا باز می‌گردند به آسمان چشم دوخته‌ای، گاه پرواز آنها آسمان را می‌پوشاند. هر سپیده دم اینها به صحرا می‌روند و هر شامگاه به خوابگاه باز می‌گردند. همه صبح گرسنه‌اند و همه شام سیر، در شام ایشان را غوغایی عجیب است دانی چه فریاد می‌زنند باخا کیان گویند: از محبوب بشنوید که «یا مَن فَضْلُهُ عَمِیم» (ای آنکه فضل او همگانی است).

جهان همگی کتاب حق تعالی است و آفاق همگی اسماء او بر این صفحات زیبا بنگر و آیات او برخوان.

«یا مَن آيَاتُهُ بُرْهَانٌ لِلنَّاطِرِينَ. یا مَن كِتَابُهُ تَذْکِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ».

«ای آنکه نشانه‌هایش دلیل است بر نگرندگان. و ای کسی که کتابش

یادآوری است بر پرهیزگاران».

از گردش وضعی زمین شب و روز را آفرید. زمین را چون مهد خوابگاه شبانت کرد و ماه را چراغ شب. خورشید را روشنگر روز نمود و روز را برای

کسب و کارت. بره‌ریک براندیشی از خالق مهربان باتو دم زدند.

«یا مَن جَعَلَ الْأَرْضَ مَهَاداً یا مَن جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً یا مَن جَعَلَ الْقَمَرَ نُوراً

یا مَن جَعَلَ النَّوْمَ سُبَاتاً».

«ای کسی که قرار داد زمین را بستر. خورشید را چراغ. ماه را نور،

و خواب را آرامش».

باش تادولت عشق برسرت سایه افکند آنگاه چون نعمت او بر خود تمام بینی گویی: «يَا مَن لَّا تُعَدُّ نِعْمَاتُهُ» (ای آنکه نعمتهایش از شمار بیرون است).

و چون توفیق شکرش یابی دانی که سپاسش افتخار آفرین است و گویی: «يَا مَن شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشَّاكِرِينَ» (ای آنکه شکرش کامیابی است سپاس کنندگان را) و اشیاء عالم را همه نشانه او بینی و زمزمه کنی که:
 «يَا مَن فِي الْأَرْضِ آيَاتُهُ وَيَا مَن فِي كُلِّ شَيْءٍ دَلِيلُهُ».
 «ای آنکه در زمین آیاتش هست و ای آنکه در هر چیزی نشانه هایش هست».

در طلوع خورشید «يَا نُورًا قَبْلَ كُلِّ نُورٍ» (ای کسی که نورت قبل از هر نوری است). و در هر غروب «يَا نُورًا بَعْدَ كُلِّ نُورٍ» (ای کسی که نورت بعد از هر نوری است) خوانی.

در هر گوشه این جهان ذراتش را با خود هم آواز بینی که در تسبیح خالق یکتا زمزمه دارند. کیست که گوید چنین دنیایی مغضوب است. همه از تو و تو با همه و فرشتگان با جملگی هم آواز. هر که چنین جهانی را دوست ندارد بس کج سلیقه باشد.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - فرمود:

«هیچ وقت از دیدن این آسمان سیر نمی شوم».

اغنیا دنیا را نیکو دارند و دنیا پرستانش زینت دهند و بیارایند و دوستان خدا بنگردند و لذت برند بنابراین همه را خادمان اینان دان.

شهوة دنیا مثال گلخن است که از او حمام تقوا روشن است
 لیک قسم متقی زین تون صفاست زانکه در گرمابه است و در نقاست

اغنیا مانده سرگین کشان بهر آتش کردن گرمابه دان
ترک این تون گیر و درگرمابه ران ترک تون را عین آن گرمابه خوان
هرکه درحمام شد سیمای او هست پیدا بر رخ زیبای او
تونیان را نیز سیمای آشکار از لباس و از دخان و از غبار
(مولوی)

امید که تو از حمامیان باشی نه از تونیان. تو خود دانی که از گلستان
باغداران جز بی باغان لذت نبرده‌اند و از اندوخته دنیاپرستان جز وارثان
بهره ندارند.

دنیای مذموم آن است که تو بدان چسبندگی پیدا کنی چندانکه
یاد آخرت فراموش گردد و یا حامل دیگران گردی و عمر به حمالی گزاری
و از خویشتن خدای خویشتن غافل شوی.

هرآنکه توشه راه آخرت برگرفت از همین دنیا بود. عارفان در همین
دنیا خدا را شناختند و عابدان در همین جا عبادت کردند و عالمان در همین
سرا علم آموختند از چه این سرای را بدگویی.

پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - در همین سرای چندین زن داشت و با
عایشه کَلْمِیْنِیَ یا حَمِیرامی گفت.

آنکه عالم مست گفتارش بدی کَلْمِیْنِیَ یا حَمِیرا می زدی
چون پی یَسْکُنُ اِلَیْهاش آفرید کی تواند آدم از حوا برید
(مولوی)

اگر تمام هم تو در زندگی دنیا شد حسب حال تو را خدا در این آیه بیان
فرماید که:

«فَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ»^۱.

«پس ، از مردمان کسی هست که می‌گوید: پروردگارا! ما را در دنیا بهره‌مند ساز و او را در آخرت بهره‌ای نیست».

و اگر از خدای خواستی که در دنیا نیازت را برآورد ولی هم تو آخرت و سرای جاوید باشد حسب حال تو را خدا در این آیه بیان فرموده که:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^۱.

« واز ایشان کسی هست که می‌گوید: پروردگارا! ما را در دنیا خوبی و در آخرت نیز خوبی ده و دور دار ما را از عذاب آتش برای ایشان است بهره از آنچه کسب کردند و خدا زود حساب است».

اگر در کار خویشان به شک افتادی که تو اهل دنیایی و یا آخرت، ساعات شبانه‌روز خود را بنگر که در چه کار بسر آید. در هر راه هر چند تو را کسب بیش بهره بیش، چرا که فرمود: «أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا».

و برگوی که اگر ثروت اغنیا نبود خمس و زکات نبود و این همه عمران مساجد و مدارس و ارشاد روحانیت و عمران موقوفات از کجا فراهم میشد. لیکن براندیش که مال زیاد حلال هر کس را فراهم نشود ولی کفایت را به شرط سعی و کوشش ما خدای ضمانت فرموده است.

گفت پیغمبر که بر رزق ای فتی در فرو بسته است و بر در قفل ها
کوشش و و آمد شد ما زاکتساب هست مفتاحی بر این قفل و حجاب
(مولوی)

برای کسب حلال بکوش که پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود:
«دو ثلث عبادت، کسب روزی حلال است».

تو چون بدین کسب پردازی خود نوعی عبادت است و از این کسب

بازنمان که سربار مردم گردی و دراین فقر کفر است که پیامبر خدا فرمود:
 «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا».

«بیم آن است که فقر به کفر انجامد».

لیک چنان غرق کسب و مال مشو که خدارا فراموش کنی که کسب مال برای زیستن تو است و زیستن تو برای عبادت خدا؛ چون نیت چنین شد کسب برای عبادت و خود عبادت بود و اگر زیستن برای کسب مال است این هلاکت بود و دام شیطان که دراین دام سخن باتو بسیار گفته خواهد شد.

در خاتمه این بحث به حدیثی که شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل می‌کند توجه فرما:

امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - از مردی شنید که از دنیا بدگویی می‌کند بدون اینکه بفهمد چه می‌گوید، در پاسخش مطالبی فرمود که از آن جمله این است:

«دنیا جای راستی است، برای کسی که با آن راست بگوید. و جای عافیت است برای کسی که از آن چیز بفهمد. و جای بی‌نیازکردن خویش است برای کسی که از آن توشه بگیرد. دنیا مسجد انبیای خداست. محل نزول وحی اوست. نمازخانه فرشتگان و تجارت‌خانه اولیای خداست. دراین دنیا رحمت به چنگ آورید و بهشت رایج برید. پس این کیست که دنیا را مذمت می‌کند، دنیا ناپایداری و جدائش را از اهل خود اعلام می‌کند و بابانگ بلند از فراق و جدایی خبر می‌دهد. خود خیر از مرگ خود آورد.

با نمونه‌هایی که از شادمانی دارد بشر را به سرور و شادمانی سرای دیگر تشویق می‌کند. و با نمونه‌های بلا و درد از بلای آخرت برحذر می‌دارد. و این ترغیب و تخدیرش را با بهترین بیان عرضه می‌نماید.

پس هان ای که دنیا را به باد مذمت گرفته‌ای! در همان دم که آن را فریبا می‌خوانی فریب خورده بیان خویشی. او کی تورا فریب داده؟ بستر مرگ پدران، قبور ایشان و کهنه و پوسیده شدنشان را به تو نشان نداده؟ با تو کشیدن مادرت را در قعر گور پنهان داشته است؟ تو مگر یادت نیست که با دست خود و به مباشرت خود آنان را پرستاری و عیادت کردی. به امید آنکه شاید بهبودی یابند و چقدر و با چه علاقه‌ای شرح بیماریشان را برای پزشک بیان می‌کردی و از آنها التماس دارو می‌نمودی نه آن علاقه و اشتیاق سودی برای آن بیماران داشت و نه میانجی‌گریت فایده‌ای به حالشان داشت. این وضع که خود دیدی و دنیا نشانت داد در حقیقت بستر مرگ تورا نشانت داد که در آن روز تورا همچنین نه گریه سودی بخشد و نه دوستانت یاریت توانند».

«گناهان کبیره»

شرک به خدا

ای عزیز! حال که دنیای مذموم و دنیای محمود را شناختی با تو از گناهان گوئیم تا شناختی نسبت به گناه تو را حاصل آید و سپس راه دوری واجتتاب از آن بر تو نماییم که هم درد بینی و هم درمان و انشاءالله شوق درمان تو را حاصل آید. و مقام «تخلی» با خروج از دفتر «تزکی» به پایان رسد و تو پاک و منور از حمام سلوک به درآیی و وارد گلزار «تحلی» شوی.

باری گناهان را بر کبیره و صغیره تقسیم کرده‌اند ولی چنان دان که این تعبیر از جهت نسبیّت است اگر کوچکی و ناچیزی خود را دانی و عظمت خدای را بازشناسی دانی که صغیره در کار نباشد. گناه در ساحت رب الارباب همه کبیره است ولی دانی که در نسبیّت، کار تفاوت کند. دیدن نامحرم گناه خدای تعالی است و چون نافرمانی خدای است

پس بزرگ باشد ولی دیدن نسبت به ملامسه کمتر و ملامسه نسبت به بوسیدن کمتر و بوسیدن نسبت به زنا کمتر و زنا عادی نسبت به زنا محصنه بس کمتر باشد ولی همه نافرمانی خدای است و گناه. نسبت به تعداد گناهان کبیره اختلاف است ولی آنچه در قرآن شریف واحادیث معتبر آمده است چنین است:

«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا»^۱.

«اگر کناره گزینید از کبائر آنچه نهی شده‌اید بیوشانیم پرشما گناهانتان را و بر گرامی جایی در آوریم».

یکی از معصومین میفرماید: «کبائر آنهاست که خدای عزوجل برای آنها دوزخ را لازم کرده است»^۲.

در حدیث دیگری منسوب به ابی الحسن - علیه السلام - است که: «شخصی نامه‌ای برایشان نوشت و تعداد گناهان کبیره را خواست. در جواب نوشت آن هفت است: قتل نفس، ناسپاسی پدر و مادر، رباخواری، تعزب پس از هجرت، متهم کردن زنان پارسا به زنا، خوردن مال یتیم، گریز از جبهه جهاد».

و نیز روایت شده است که: «عظیم‌ترین کبائر شرک است که خداوند برای مشرک چیزی در این آیات باقی ننهاده است».

«مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»^۳.

«هر آن کس که بر خدا شریک آورد حرام کرده است خدا براو بهشت

۱ - سوره نساء، آیه ۳۱.

۲ - کافی.

۳ - سوره مائده، آیه ۷۲.

را».

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»!

«به راستی که خدا شرک آوردن به او را نمی‌آمرزد و می‌آمرزد آنچه به جز آن است از برای هر که خواهد. پس هر آن کس به خدا شرک آورد مرتکب گناهی بس بزرگ شد».

و نظیر این آیات در قرآن بسیار باشد و مستفاد آنکه بالاتر از شرک گناهی مر بنده را نیست و این آیات مربوط به شرک آشکار است که رسماً معتقد باشد که خدایی دیگر جز خدای یگانه است و هر کس اصولاً اعتقاد به خدا ندارد در این شرک وارد است چه خالق عالم را طبیعت و دهر می‌داند و این خود شرک جلی است.

و در پیش با تو گفتم که: تا کار سلوک بر تو تمام نشود از شرک بدر نیایی و مراد از این شرک، شرک پنهان است و آن شرک خفی است که گفته شد: ذیل هر گناهی که کنی شرکی خفی خفته است و در سخت بسا این شرک آشکار گردد:

اگر فلان پزشک نبود من مرده بودم!

اگر فلان دارو نرسیده بود من از این درد هلاک شده بودم!

اگر بهمان این پول را به من نرسانیده بود از گرسنگی تلف گردیده

بودم!

اگر زید این کار را حل نمی‌کرد تا پایان عمر سرگردان بودم!

اگر دولت حقوق نمی‌داد من از کجا نان می‌خوردم!

و نظائر این کلمات بر زیانت چند گذشته است. باری یک خدا بگو و دهانت را طاهر نما. تودانی که اگر آزر، ماهی یک بت می تراشید تو روزی صد بت برای خود تراشی. ابراهیم وار تیشه بردار و گردن این بتها را بزن و برگو که:

«إِنِّي لِأَجِبُّ الْآفِلِينَ»^۱.

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۲.

« به راستی که رویم را گردانیدم به سوی آنکه پدید آورد آسمانها و زمین را حق گرای و نیستم من از شرک آورندگان».

گونه دیگری از شرک خفی این است که: تو خشنودی مردم را برخشنودی خداوند عزوجل ترجیح دهی. رضای خداوند را زیر پا گذاری و رضای مردم جوئی و خداوند همین مردم را دشمن تو سازد.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

« رسول خدا فرمود: هرکه خشنودی مردم به خشم خداوند جوید خدا ستاینده او را از مردم نکوهش کننده او سازد»^۳.

و نیز از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که: مردی برحسین بن علی - علیه السلام - نوشت: مرا بادوسخن پند ده. در پاسخش کتابت فرمود:

«هرکه امری را بانافرمانی خدا بطلبد آنچه امید دارد زودتر از دستش

۱ - سوره انعام، آیه ۷۶.

۲ - سوره انعام، آیه ۷۹.

۳ - کافی.

برود، واز آنچه حذر دارد زودتر برسرش آید»^۱.

واز امام باقر - علیه السلام - منقول است که:

«دین ندارد کسی که فرمان برد کسی را که دین خود داند که نافرمانی خدا کند. و دین ندارد به افترای ناحقی، برخدا دینداری کند. و دین ندارد کسی که به انکار یکی از آیات خدا دینداری کند».

باری مسائل و نمودارهای شرک خفی بسیار وسیع و معذک نامرئی است تا کدام سالک بصیر براوج اعلی پرواز نماید واز فراز آن افق ریزه کاری های شیطان و نفس را باخود همی بیند واز بند آن دشمنان بدرآید و تواتو توحید حقیقی را نیاموزی و به توحید ذات و صفات و افعال پی نبری از این شرک بدر نیایی. و انشاء الله در کتاب «تجلی» باتو سخنی از آن توحید خواهد رفت.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا ما چو مرغان حریص بینوا
دم بدم وابسته دام نویم هریکی گر باز و سیمرغی شویم
(مولوی)

مگر خدای از این فتنه ها رهاند که ما را قدرت رهایش نیست.

و نیز حال که گناهان کبیره را دانستی باش تا بر صغیره مداومت نمایی که صغیره است؛ زیرا هر صغیره در اثر مداومت کبیره گردد.

امام صادق - علیه السلام - فرمود: «با اصرار گناه، صغیره نباشد و با آموزش جویی و استغفار گناه کبیره نماند»^۱.

حتی بسا در اثر اصرار برگناه خداوند طاعت تو را نمی پذیرد. از

۱ - کافی .

۲ - کافی .

ابی بصیر است که گفت امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«نه به خدا که خداوند چیزی از طاعت خود را با اصرار بر چیزی از گناهان خود نپذیرد»^۱.

حال که معنی شرک باز دانستی از هفت گناهی که در حدیث آمد و از کبائرش دانستند بر تو بر شمارم.

قتل نفس

اولین از هفت گناه را معصوم قتل نفس دانست. باخود گویی که اهل این گناه نیستم. پناه‌بر او آور چه دانی که تو را چه پیش آید؟ اما هیچ دانی که بسا پدر و مادرها فرزندی که نطفه‌اش منعقد شده برای آسایش خویش از هستی ساقط کنند و این جنایتی است بانزدیکترین کسان. توجه دانی که این کودک درآینده که باشد و چه شود؟ شاید او یکی از نوابغ بزرگ و یا عارفی دانا و یا عابدی شایسته باشد و وجودش تو را بس سود دهد. این جنایت گناه به عنوان فقر کنی که پنداری تو نان آور او هستی. و این خود شرک و کبیره دیگری است.

یکی طفل دندان‌برآورده بود	پدر سر به فکرت فرو برده بود
که من نان و برگ از کجا آرمش؟	مروت نباشد که بگذارمش
چو گفتم این سخن ناتوان پیش جفت	نگر تازن او را چه مردانه گفت!
مخور هول ابلیس تاجان دهد	هرآن کس که دندان دهد نان دهد

(سعدی)

گوش دار تا خدا با تو چه می‌گوید:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِنَّا كُنْمُ إِنَّا قَتَلْتَهُمْ كَانِ خِطَاءً

کَیْرًا»^۱.

« و مکشید فرزندان را از بیم تنگدستی ما روزی به ایشان و شما می‌دهیم، به راستی که کشتن ایشان گناهی بس بزرگ است».

زمانی به فرزندان رشید خود بنگرید و بیندیشید که بسا در هنگامی که مادر از ایشان باردار بود تصمیم به کشتن ایشان گرفتید آن وقت درمی‌یابید که عازم چه تصمیم خطرناکی بودید. و چه بسا مادران مهربانی که بادیست خود عزیزانشان را روانه گورستان کردند فردا جواب خدا را چه می‌دهند؟

«وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»^۲.

« و آنگاه که از دختران زنده بگور پرسیده شود که به کدام گناه کشته شده؟».

و نیز از تحولات نفس پرهیز تو که گاه اگر پایت به اشتباه روی موری رود از آزار موری ناراحت شوی درحالات خشم به سبعی مانی که نزدیکترین کسان خود را ازهم بدرد. هیچ قاتلی قبل از قتل قاتل نبوده و چه بسا اشخاص مهربان و آرامی بودند و ازین رو از هیچ گناه به خود مطمئن مباش و همیشه نفس را در مراقبت آر که او بر هر چه دستش رسد کوتاهی نکند.

۱ - سوره اسراء، آیه ۳۱.

۲ - سوره تکویر، آیه ۸ و ۹.

نافرمانی پدر و مادر

در عالم مُلک و ماده نزدیکترین کسان بر تو پدر و مادر است و آن کس که نسبت به پدر و مادر ناسپاس باشد بهترین دلیل بر کفران اوست که هر آن کس که مخلوق را سپاس نگفت خالق را چون سپاس دارد؟ و آن کس که با پدر و مادر وفا نمود با که وفا کند؟

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»^۱.

« و سفارش نمودیم انسان را به پدر و مادرش برداشت مادرش او را در سستی و ناراحتی پس از سستی، و دو سال او را شیر داد که شکر کن مرا و پدر و مادرت را ولی بازگشت به سوی من است.»

در این آیه که تو را مشاهدت رفت بر آندیش که خدا در سپاس شریکی برخورد گرفته بر تو واجب نموده که سپاس او و پدر و مادر را گزاری و این نشانه اهمیت حق پدر و مادر است و گرنه دریافتی که خدای از شرک تاچه حد بیزار است.

نیکی بایزید بسطامی به مادرش

گویند: «بایزید بسطامی» در ابتدای جوانی خدمت مادر می‌کرد شبی در بیابان در کنار مادر خفته بود و جام آب بر کنار مادر نهفته بود. به نیمه شب مادر تشنه از خواب بیدار شد و آب بر بالین ندید بایزید را بیدار کرد که دوش آب بر بالین نهاده‌ی. بایزید از خواب پرید و به تمنی آب بیرون رفت کوزه برگرفت و از چاه آب برکشید و بر بالین مادر آمد او را خفته دید. در اندیشه ماند که او را چه باید کرد اگر آب بر نهد و بکار دیگر شود اگر مادر بیدار شد و آب را ندید تشنه تا صبح همی ماند و اگر مادر را بیدار کند شاید در خواب ناز به رنج آید. در این اندیشه کوزه در دست بر سر مادر همی بایستاد تا صبح بر دمید چون مادر به نماز خواست فرزند را دید ایستاده کوزه از سر مادر کف فسرده. گفت: ای فرزند! نخواهم چنینت بینم که از بهر من خویش را به رنج افکنی. گفت: مادر این مجاهدت نه از بهر تو که از بهر خدایم است که فرمود: «أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلَوْلَا إِلَهُكَ» و هر چه می‌اندیشم شکر دوشدای نتوانم نهاد چه دوش از نافلة شب به این کار باز ماندم.

مادر گفت: ای فرزند! من تو را به راه حق آزاد کردم و حق خویش از تو برگرفتم تو خدای را باش.

بایزید روی به حق نهاد و به آنجای رسید که دانی.

او پس قَرَن را آرزوی دیدار پیامبر بود چون این آیه را شنیده بود و مادرش او را اجازه زیارت خاتم انبیاء نداد مادر رها نکرد و نفس او آن مبارکی یافت که پیامبر از مکه روی به یمن می‌کرد و از آن ناحیه بوی عشق می‌شنید.

کنار و بر مادر دلپذیر بهشت است و پستان در او جوی شیر

نه رگهای پستان درون دل است پس از بنگری شیر خون دل است
به خونش فرو برده دندان نیش سرشته دراومهر خونخوار خویش
(سعدی)

وامام صادق - علیه السلام - فرمود:

« مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: یا رسول الله به من توصیه ای بفرما. پیامبر - صلی الله علیه وآله - فرمود: چیزی را با خدا شریک مگیر گرچه به آتش سوخته و شکنجه شوی جز آنکه دلت وابسته به ایمان خدای یکتا باشد و پدر و مادر خود را فرمانبر باش و به آنها احسان کن چه زنده باشند و چه مرده و اگر به تو فرمان دهند از خاندان و دارایی خود دست بکش، زیرا این از ایمان است»^۱.

ندیدی که خدای تبارک و تعالی فرمود:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»^۲.

« و حکم کرد پروردگارت که نپرستید مگر او را و به پدر و مادر نیکی کردن. اگر در حیات تو یکی یا هر دو به پیری برسند پس اف برایشان مگو و بدی با آن دو مکن و گفتاری نیکو با ایشان داشته باش».

از امام صادق - علیه السلام - در معنی احسان در این آیه پرسیده شد. فرمود، « معنی آنکه به خوشی با آنها یار باشی و آنها را وانداری که آنچه نیاز دارند از تو بخواهند».

باری از کودکی و ناچیزی خود یاد آر که چه بودی و در سایه تربیت و پرورش تو را به این روز رسانیدند خود ضعیف و پیر شدند تا تو قوی

۱ - کافی .

۲ - سوره اسراء، آیه ۲۳ .

وجوانی نیرومند شدی، خود از پای درآمدند تا تو برپای ایستادی. قامتی خمیده کردند تا تو قامتی راست یافتی».

جوانی سرراز رأی مادر بتافت	دل دردمندش به آذر بتافت
چو بیچاره شد پیشش آورد مهد	که ای سست مهر فراموش عهد
نه گریان ودرمانده بودی وخرد	که شیها زدست تو خوابم نبرد
نه درمهد نیروی وحوالت نبود	مگس راندن از خود مجالت نبود
بجائی شوی باز در قعر گور	که نتوانی از خویشان دفع مور

(سعدی)

وامام کاظم - علیه السلام - فرمود:

«مردی از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پرسید: حق پدر بر فرزند چیست؟ فرمود: او را به نام نخواند، و جلو او راه نرود، و پیش از وی نشیند و وسیله دشنام به او را فراهم نکند».

ای عزیز! شاید بود که تورا پدر و مادر یا یکی از این دو در حیات نباشند. و افسوس خوری که هم اکنون نتوانی سپاس ایشان داری. بر این حدیث توجه کن که کنونت نیز فرصت باقی است.

امام صادق - علیه السلام - فرمود: «چه مانعی است هر کس از شمارا که احسان کند به پدر و مادرش، زنده باشند یا مرده. از طرف آنها نماز بخواند و صدقه بدهد و حج کند و روزه بدارد. آنچه کند از آنها باشد و مانند آنها راهم به خود او بدهند و خداوند به احسان و صله او خیر فراوانی افزاید».

و آنچه تو در حیات در حق ایشان می کردی جنبه دنیاوی داشت و فانی، و آنچه هم اکنون کنی جنبه اخروی دارد و باقی و ایشان قدر آن بیش دانند. و احادیث در این باب زیاد است.

ولی باید دقت کنی که در همه جا فرمان ایشان بر تو باید جاری باشد
جز در ترک واجبات و حقوق پروردگارت که فرمود:

«وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا
فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»^۱.

«واگر بکوشند که تو را باز دارند برآنکه شریک گردانی بر من آنچه
نیست تو را به آن دانش پس اطاعت آن دو مکن ولی با هر دو باخوبی رفتار
کن.»

وهمی دان که نزدیکترین ارحام پدر و مادر باشند و تو اگر حق ایشان
نگزاری حق که گزاری؟ و واجبترین سپاس مخلوق سپاس پدر و مادر بود
که در حق تو نیش از همه رنج بردند تو اگر سپاس این دو نگزاری سپاس که
گزاری و از همین رو هر آن کس را دیدی که پدر و مادر از او راضی نیست
امیدی به صفا و وفا و سپاس از وی مدار.

ربا

و دیگر از گناهان کبیره که در حدیث آمد، ریاست و آن وام دادن پول یا جنسی به کسی است که بعد از مدتی معین بیش از وام از او ستانی. و در حدیث نبوی آمده است که: «یک دینار ربا برابر است با هفتاد بار زنا یا با مادر در خانه کعبه».

و نیز در قرآن آمده است که:

« الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ »^۱.

«رباخواران برنخزند مگر اینکه شیطان مصروعشات کرده از جنون».

در تفسیر قمی ذیل همین آیه چنین آمده که: امام صادق - علیه السلام - از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - روایت فرمود که: «هنگامی که مرا به آسمان بردند مردمی را دیدم که هرگاه یکی از آنها می خواست برخیزد از بزرگی شکمش نمی توانست. از جبرئیل سؤال کردم: اینان چه کسانی هستند؟ گفت: اینانند که ربا می خوردند بر نمی خیزند جز مانند آن کس که شیطان او را آشفته

ربا ۷۷

حال کرده باشد. اینان مانند فرعونیان هر صبح وشام بر آتش عرضه می شوند
ومی گویند: پروردگارا کی رستاخیز پیا می شود؟».

مردی از رسول خدا - صلی الله علیه وآله - پرسید که: مردی را
می شناسم که ربا می خورد ومالش افزوده می شود. حضرت فرمود: چه
نابودی از این بالاتر که یک درهم ربا دین را نابود سازد. واگر توبه کند مالش
از دستش برد».

و در مجمع البیان از علی - علیه السلام - روایت شده است که:
«رسول خدا - صلی الله علیه وآله - برای ربا پنج کس را لعن فرمود: رباخوار،
ربادهنده، دو شاهد آن ومنشی ربا»

وباز از حضرت علی - علیه السلام - روایت شده که:
«هرگاه خدا بخواهد مردمی هلاک شوند ربا در میان ایشان ظاهر
می شود».

ویکی از دلائل حرمت ربا این است که در جامعه ته مانده ثروت فقرا به
جیب اغنیا رود وغنی حق ضعیف خورد ومردمی بدون کار وفعالیت ثروت
بر ثروت اندوزند.

وقرض الحسنه که در اسلام این همه ثواب برای آن قائل شده اند
بدانست که در جامعه اسلامی مردم نیاز یکدیگر را بر طرف کنند وکس را
نیاز به پرداخت ربا نبود.

تعرب بعد از هجرت

و تعرب بعد از هجرت برای کسانی در صدر اسلام به کار می رفت که
بعد از هجرت دوباره به آیین اولیه برگردند ومرتد شوند. وشاید امروز به

هرکس که در راه ارشاد گام می‌زد سپس شریعت محمدی را رها نموده و رو به کفر نهاده اطلاق شود.

متهم کردن زنان پارسا به زنا

و دیگر متهم کردن زنان پارسا به زناست که بسا در این اتهام خونها ریخته شود و خاندانها برباد رود و دانی که چنین نسبت دادن را جز با عین الیقین جوازی نیست و باطن و گمان چون توانی چنین فتنه و آشوبی برانگیزی؟

خوردن مال یتیم

و دیگر خوردن مال یتیم، که فرمودند: از اشد معاصی است تا بدانجا که خداوند سبحان فرمود که: این مال نیست که می‌خورند آتش است.
 «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا
 وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا»^۱.

«به راستی آنان که ثروت یتیمان خورند به ستم، نه ثروت، که آتش به شکم فرستند و به زودی به آتش انداخته شوند».

و نیز در این آیه می‌فرماید حتی نزدیک مال یتیم نشوید مگر به قصد خیری:

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۲.

۱ - سوره نساء، آیه ۱۰.

۲ - سوره انعام، آیه ۱۵۲.

«پیرامون مال یتیم مگردید الا به آنچه بهتر است».

ویدان که چون یتیم را پناهی نیست پشت وپناهِش خداست وچون کسی به مال یتیم تجاوز کرد به پناه خدا دستبرد زده و به حریم خدا تجاوز کرده است. بسا درهمین جهان کیفرش را ببیند واین بنده چند تن را به خاطر دارم که با تجاوز به مال یتیم حتی مال خود را نیز از دست دادند.

گریز از جبهه جهاد

و دیگر گریز از جنگ جهاد است. که اگر مجاهدین به چنین گناهی تن دهند سرزمین اسلامی به دست کافران افتد و اینان با چنین عملی تیشه بر ریشه اسلام زنند.

این ارقام از گناهان کبیره طبق حدیث گذشته آمد وگرنه شمارش گناهان کبیره را عده ای بیش از این نام برده اند.

و تو ای عزیز! همانطور که گفته شد در بند گناه مباش که نافرمانی خدا کبیره بود چه خداوند کبیر است و نافرمانی او بس عظیم. و برای شناخت سایر گناهان و پرهیز از آنها گناهیانی چند را بر شماریم.

سایر گناهان

ای عزیز! چنان دان که تو ودل و چشم و گوش و سایر اندامت همه توهستی، و هر یک از اینها اگر کرداری نیکو کنند تو کرده‌ای و اگر کرداری زشت نمایند تو نموده‌ای. و ایمان نیز به تمام اجزای بدن تو ودل تو تعلق دارد که هر کدام بر صلاح باشند تو بر صلاحی. بنابراین، ایمان در خارج از تو نیست و معرفت در خارج از تو نی. و گناه نیز همچنین دان چون زیانت و پاچشمت و یا دست و پایت و یا دلت لغزشی داشت تو لغزیده‌ای. برای اینکه بهتر با این راز آشنا شوی بر این حدیث توجه نما: ابو عمرو زیبری گفته است که: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: کدام اعمال از همه بهتر است؟ فرمود:

«آنکه خداوند هیچ عملی را نپذیرد جز به همراه آن. گفتم آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدایی که شایسته پرستشی جز او نیست. و ایمان بلندتر درجه اعمال و شریفترین مقام و والاترین بهره است. گفتم: به من خبر ندهی از ایمان که گفتار است با کردار یا همان گفتار است بی کردار؟ فرمود: ایمان همه کردار است و گفتار هم بعضی از آن کردار است و بعضی گفتار تنهاست... خداوند

تعالی ایمان را بر همه اعضای تن آدمی فرض کرده و بر آنها پخش کرده و تفریق نموده هیچ عضوی نیست جز آنکه گماشته بر یک وظیفه ایمانی است غیر از آنچه عضو دیگر بر آن گماشته شده است»^۱.

حال تو که به سوی خدا بازگشت نموده‌ای هر شب قاضی شو و در کار دل و چشم و گوشت و فرج و دست و پایت قضاوت کن و هر کدام از ایمان خداوند خویش خارج شده‌اند کاری از صواب برایشان برگمار تا اقللاً جبران خسارت کرده باشی. زیانت اگر خطایی دارد به ذکرش مشغول ساز و چشمت را بر خواندن قرآن تحریر نما و دلت را ساعتی به یاد او مشغول کن و همچنین ...

و در این کتاب تا آنجا که از طریق ایجاز و اختصار خارج نگردد باتو از این لغزش‌ها باز گویم.

نخست سلطان تن دل است و از دل شروع کنیم. بعد از آنکه در دلت ایمان به خدا فراگیر شد و تبت راست کردی که نیست عملی پذیرفته جز با خلوص تبت و در کتاب «تحلی» ان شاء الله از تبت راست و قلب سلیم باتو سخنها دارم. بر آن باش تا اندیشه‌های غلط و اخلاق ذمیمه در دل نیاید که تورا از راه باز دارد و چندی از این خطاها بر تو برشمارم.

«ریا»

از شرک تا حدودی سخن رفت و شرک جلی و خفی را شناختی و همی دان که ریا نوعی شرک است و آن این است که میل کنی عمل خوب تورا دیگران ببینند و بر این میل عمل نمایی یا در نزد کسی

گویی یا درجریده نگاری چون درخلوت نماز کنی گونه‌ای بود و چون درحضور خوانی گونه‌ای.

درخبر است که: کار توحید شما تمام نمی‌شود تا مردم درنظر شما به منزله شتران نباشند. این بدان معنی است که اگر درهنگام نماز شتری درکنار تو نشسته باشد تأثیری درنماز تو نکند باید که اگر همه خلائق برنماز تو ناظر بودند همه درکارت تأثیری ندارند. اگر دیدی که در دل واقعاً درهنگام عبادات و خیرات و مبرات توجهی به مردم نداری و باقلبی سلیم روی به خالق آسمانها و زمین داری ازاین خطر مبرایی و گرنه تورا مرض ریاست که خواهی مردم برعیب تو واقف نشوند و همه هنرهای تو بینند.

و برای معالجه این درد بیندیش که آن روز که از دنیا می‌روی کدام یک از خلائق درکار تو مؤثراند اگر بادامنی پاک بر خدا وارد شوی گو همه خلائق دشمن باشند و اگر آلوده بر خداوند خویش در آیی ولو همه دوستان صمیمی، چه توانند کرد؟ به خدا که درکار خدا گذشته و حال و آینده یکسان است. اکنون را نیز درکار خالق چنان دان. تو خدای را باش. در نیت جز برای او کار مکن. مرد موحد باید که اگر در میدان شهر به نماز مشغول بود تادرغاری یکه و تنها درحال و نماز و ذکر او تغییری نبینی!

سعدی را درگلستان حکایتی است که: مردی چون به افطار دعوت شد درنماز مبالغت کرد و همه را بر سر سفره منتظر گذاشت و چون برکنار سفره نشست لقمه ای بیش تناول ننمود. چون به خانه آمد گفت: سفره را ببندازید. پرسرگفت: ای پدر! نخست نماز اعادت کن و پس طعام که نه آن نماز بود و نه این افطار.

باید ازاین مرض پنهان که اعمال ضایع کند و نیکی‌ها ببرد و سرمایه

برباد دهد به خدا پناه برد.

وازامام صادق - علیه السلام - منقول است که فرمود:

«مبادا خودنمایی کنی؛ زیرا هرکه برای جز خدا کار کند خدایش به کسی واگذارد که برای او کار کرده».

ونیز فرمود:

«این کار مذهب داری خود را برای خدا بدارید و برای خاطر مردم مدارید؛ زیرا راستش این است که هرچه برای خداست از آن خداست و هرچه برای مردم است به درگاه خدا بالا نرود».

آدمی خواهد که در نزد همه محبوب باشد، همه نامش برند و نیکش دانند ناچار به ریا پردازد ولی چنان دان که مردم یکی دوبار به فریب تو پی نبرند دیری نباید که تورا آنگونه دانند که هستی. ولی اگر کارت به قصد رضای خدا شد، خداوند در همین جهان هم تورا محترم کند و رفعت بخشد. و اگر نشان ریا را در خود خواهی برای گفتار علی - علیه السلام - بنگر:

«ریا کار سه نشان دارد: هنگامی که در برابر مردم باشد نشاط به عبادت دارد. چون تنهاست کسل و تنبل است. و دوست دارد در هر کاری از او ستایش کنند».

ای عزیز! مردم راهریک سلیقه ای است، تو چگونه توانی به مزاج همه ره روی و کار کنی. در نتیجه در هر روز راهی روی و روی سویی کنی. به هریادی چون بیدی بلرزی و باهر نسیمی چون کاهی بلغزی. روی سوی حق آر تا از کاهی به کوهی رسی و از لغزش به ثبات در آیی و چون کاری نیک کنی بکوش تا در سرحد امکان پنهان باشد و پنهان ماند.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«نگهداری کار خوب از خود کار سخت تر است. زاوی گوید پرسیدم:

نگهداری از عمل چگونه است؟ فرمود: مردی صله‌ای می‌کند و خرجی در راه خدای یگانه می‌نماید و ثواب کار خیر در نهانی برای او نوشته می‌شود. سپس آن را یادآوری می‌کند و اظهار می‌نماید و از دفتر کار خیر نهانی محو می‌شود و در دفتر کار خیر آشکار نوشته شود. باز آن را یادآوری می‌کند و اظهار می‌دارد و یک عمل ریایی و خودنمایی برای او نوشته می‌شود»!

خود بزرگ بینی

بیماری دیگر در نفس تو خودبینی و تکبر است. آدمی را چه شود که در حیات، حتی یک لحظه از فقر خارج نبود و استغنائش دست ندهد بر این بساط چون دم از سلطنت و تکبر و خودستایی زند؟
تو، به آب و باد و خاک و خورشید و باران و زمین محتاجی.
تو، به گیاه و جماد و حیوان نیازمندی.
تو لاشه خوار بره و گاو و مرغ و ماهی هستی.
تو دزد خانه زنبورانی.
در حال حاضر اگر سلولهای در بدنت از کار و امانند تو از حیات و امانی.
دانی این سلولها به هیچ چشم دیده نشوند تو باچشمی که مستحفظان خود را نبینی خود را چون بینی؟
«هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً»!

«آیا نیامد برانسان روزگاری که نبود چیز قابل ذکری؟».

آن روزی که رنگی از حیات آدمی یافت، اسپرمی بود که کوچکی آن بدان حد است که اگر تمام مخلوق جهان را به اسپرم تبدیل کنند در نصف یک انگشتانه جای گیرند بیندیش که تو به تنهایی چند بودی ساکن آبی گندیده.

«أَلَمْ يَكْ نُطْفَةٌ مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى. ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى»^۱.

«آیا نبود نطفه از منی ریخته شده و سپس خون بسته پس آفرید و راست کرد او را؟».

دانی در حضور که دم از بزرگی زنی؟

«أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانَ إِذَا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»^۲.

«آیا آدمی ندید که او را از منی آفریدیم پس او خصومت آشکار یا ما کند؟»
این اصل و نسب را چگونه از یادبری؟ اگر روزی چند پس از مرگ بر تو بگذرد هیچ گورکنی قادر نیست تو را از گند جسدت در گور نهد! اولی چنین و آخری این حال در این میان این نازش از چیست؟!

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۳.

«رویت را با تکبر به مردم مگردان و در زمین با نازش مخرام به راستی که خدا دوست ندارد هر متکبر نازنده را».

بر ناتوانی روز آمدت اندیشیده‌ای؟ از مالکیت چه داشتی؟ از ریاست چه باتو بود؟ از نیرو چه توانت بود؟ از خون غذایی و درسه ظلمت جایی.

۱ - سوره قیامت، آیه ۳۷ و ۳۸.

۲ - سوره یس، آیه ۷۷.

۳ - سوره لقمان، آیه ۱۸.

«قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ. مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ وَقَدَرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ»^۱.

«مرگ بر آدمی چه کفران ورز است؟ از چه چیز آفرید او را؟ از نطفه آفریدش پس اندازه مقرر داشت او را. پس به راه آسان راندش».

این قصه‌ای از آغاز و این هم سرنوشتی درانجام:
«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»^۲.

«به راستی که آمدید به سوی ما تنها همچنان که آفریدیم شما را اول بار و وانهادید آنچه به دست آورده بودید در پشت سرتان».

هرکه تورا نشناسد تو خود را خوب شناسی!

«بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»^۳.

«بلکه انسان بر خویشتن بیناست. هر چند عذرها آورد».

در زندگی چند نافرمانی خدا کردی، چند بنده شیطان شدی حتی در هنگام عبادت پروردگار چند افکار غلط تورا احاطه کرده بود. یک رکعت نماز بدون خیال خوانده‌ای؟ یک سجده خاضعانه به درگاه حق - تعالی - رفته‌ای؟ اگر پوست چهره‌ات را عقب زنند تو در نجاست خون غرقی! اگر پوست شکمت را بشکافند چه آلودگی‌ها از تو آشکار شود! خدای ستار معایب تورا پوشانید اگر دفتر اعمال زشتت را بگشایند همه از تو فرار می‌کنند. با این روسیاهی، در پندار چه می‌بافی؟ و با خلق خدا از چه لافی؟!

۱ - سوره عبس، آیات ۲۰ - ۱۷.

۲ - سوره انعام، آیه ۹۴.

۳ - سوره قیامت، آیه ۱۴ و ۱۵.

«یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَمَكِ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»^۱.

«ای انسان! چه چیز تو را بر پروردگار کریمت مغرور نمود؟!».

روزی بر خویشتن بناز که بر نفس و شیطان چیره شدی. روزی افتخار کن که بنده‌ای از بندگان خدا شده باشی.

رقص آنجا کن که خود را بشکنی	پنبه را از ریش شهوت برکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند	رقص اندر خون خود مردان کنند
چون رهند از دست خود دستی زنند	چون جهند از نقص خود رقصی کنند
مطربانشان در درون دف می‌زنند	بحرها در شورشان کف می‌زنند

(مولوی)

دانی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «هر که به اندازه ذره‌ای کبر در دلش باشد هرگز روی بهشت نیند»؟

از چه نازی اگر نازشت از مال دنیاست گمانم نیست که مالت چون قارون باشد که خداوند فرمود:

«إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوتُوا بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ»^۲.

«به راستی کلیدهای گنج هایش بر زورمندان گرانی می‌کرد».

داستان آن دانی و شرح آن در قرآن خوانی که زمینش چون باگنجینه‌ها فرو برد؟ و در میان مال و املاک چگونه جان داد، فرعون به مصر و نیل نازید دانی که امواج نیلش چون بلعید؟ شیطان به خلقتش از آتش در برابر آدم خاکی نازید و در آخر خوراک آتش شود تو با هر چه نازی از همان سوی بر خویش تازی عزت و بزرگی به من و تو نبرازیده، آن برازنده خداوند

۱ - سوره انفطار، آیه ۶.

۲ - سوره قصص، آیه ۷۶.

متکبر و عزیز است.

امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

«عزت چون روپوش خداست و کبر چون زیرپوش او هرکه به یکی از آنها دست اندازد خدا او را در دوزخ سرنگون کند».

آدمی که داند بادست تهی به دنیا آمد و بادست تهی از دنیا می رود چون است که به مالی نازد که خود داند در هنگام رفتن رهاش کند. و اگر مرضی خطرناک و کاری با او روی نمود از آن مال هیچ شفا نبیند و اگر دست قضا فتنه ای برایش انگیخت مالش از فتنه نکاهد.

سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که می رفت و عالم گذاشت
میتر نبودش کز او عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی
(سعدی)

چه دانی که بسا همین ثروت و بال حسرت دنیا و آخرت گردد و جز
رنج و تأسف برایت نزاید.

هرچه آن هموار باشد بازمین تیرها را کی هدف گردد بین
سربرآرد از زمین آنگاه او چون هدفها زخم یابد بی رفو
نردبان خلق این ما و من است عاقبت زین نردبان افتادن است
لاجرم هرکس که بالاتر نشست استخوان او بتر خواهد شکست
(مولوی)

براین سخن علی - علیه السلام - بنگر که فرمود:

«سپاس مرخدارا که عزت و کبریا را به خود اختصاص داده و به هیچکس
بجز خود برنگزیند و آن دورا درمقابل غیر خود قرق و حریم خود قرار داده
و آن دو صفت را برای جلال خود انتخاب فرموده و لعنت خود را شامل کسی

کرد که در آن صفت با او به نزاع برخاست»^۱.

روزی که خلائق در پیشگاه حق - تعالی - ذلت خویش بینند سکه‌های زر و سیم به جان ثروتمندان و ه که چه آتش افکند.

«يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۲.

((روزی که آتش دوزخ بر آنها افروخته گردد پس داغ کرده میشود به آنها پیشانی و پهلو و پشت‌هایشان این است آنچه نهفتید مرخویشتن را پس در چشید گنج‌هایتان را)).

ای بسا شهد که زهر انگیزد و بسا نوش که نیش زاید بسا کام که به ناکامی رساند و بسا جاه که به چاه اندازد. تو سرمست یک پیاله از چه‌ای؟ اگر پیاله‌ای از محبت جانان نوش کنی هرچه دردنیاست فراموش کنی. مال چه جویی لذت وصال بجوی که به خدا سوگند در وصال او خارستان گلستان بود و کوخ کاخ گردد.

ملک و مال و اطلس و این مرحله	هست برجان سبک رو، سلسله
سلسله زرین بدید و غره گشت	ماند در سوراخ جاهی جان، زدشت
الفرار ای غافلان زان گلشنی	کاو حقیقت بدتراز هر گلخنی
زینهار ای جاهلان زان گلشکر	که بسوزاند دهان را چون شرر
چند گویم من تورا کاین انگین	زهر قتال است زان دوری گزین
خواجه آخر یک زمان بیدار شو	وزحیات خویش برخوردار شو
یا تکبر و نازت به علم است، اگر علمت تکبر زاید جهل از آن به بود؛ بلکه	

۱ - نهج البلاغه .

۲ - سوره توبه، آیه ۳۵ .

این علم خودجهل است و ندانی، چه از آثار علم یکی خشوع است که فرمود:
 «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱.

«جز این نیست که بندگان دانا از خدا می ترسند».

دانایی گفته است: نسبت علم بشر بامجهولاتش نسبت شعاع دایره را دارد به محیط. دانی که هرچند شعاع بزرگتر شود محیط بزرگتر. آدمی هرچند دانشش بیش آموزد مجهولات جدیدش بیش بود. تو اگر آخرین مدارج تحصیلی را گرفته‌ای برای تهیه نانت محتاج به شاطر نانویی و برای ساختمان منزلت محتاج به بتا و برای رُفتن کوچه ات محتاج به رُفتگر و... این چه غنایی است؟ باز دانی که علم را صدها رشته بود و هررشته را

صدها تخصص، تو بیش از یک تخصص نداری! بادنیای علم نازی؟!!

آن یکی نحوی به کشتی درنشت	رو به کشتی بان نمود آن خودپرست
گفت هیچ از خوددانی گفت لا	گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دلشکسته گشت کشتی بان زتاب	لیک آن دم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند	گفت کشتی بان بدان نحوی بلند
هیچ دانی زاشنا کردن بگو	گفت نی از من تو سبّاحی مجو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست	زانکه کشتی غرق در گردابه‌است
آب دریا مرده را بر سر نهد	لیک زنده خود ز دریا کی رهد؟
محو می باید نه نحو اینجا بدان	گر تو محوی بی خطر در آب ران
مرد نحوی را از آن در دوختیم	تا شما را نحو محو آموختیم

(مولوی)

رداء بر زمین مکش و در انتظار سلام به این و آن منگر تو نحو خواندی

که محو شوی نه به کار لهو و سهو شوی!

«وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»^۱.

«در زمین با کبر و ناز ره مرو، تو رخنه در زمین نتوانی و در عظمت به کوه‌ها نرسی».

از محمد - صلی الله علیه وآله - داناتری نبود نشنیده ای که به حصیر می خفت، و با لقمه نانی قانع بود، گاه با پای برهنه همی رفت، و در رهگذر حتی به کودکان سلام می کرد و اگر گرانباری می دید به کمکش می شتافت.

نام میری و وزیری و شهی نیست إلا درد و مرگ و جان دهی
بنده باش و بر زمین رو چون سمند نی جنازه تا که برگردن نهند
(مولوی)

دانی که بسا علم آفت جان عالم شده است! آنکه میکروب اسهال
خونی را کشف کرد به این مرض از دنیا رفت.

و کخ کاشف میکروب سل است باهمین مرض سالها پنجه نرم می کرد
و باهمین مرض از دنیا رفت.

علمت اگر برای تو خضوع نزاید سالها از جهان علم بدوری.
و محتمل آنکه صاحب جمالی به جمال نازد با او بگو: دانی صاحب
جمال کیست؟ تو وقتی نطفه بودی چه جمالت بود و چون درگورت نهند
چه جمال؟ بیندیش که جمال از آن جمیل است نه از تو.

از جمیل است این جمال آب و گل پس زخاطر یادجانان را مهیل

مست آن گل شوکه ندارد خزان می‌نیند هیچ باد مهرگان
(مولف)

دل براین جمال زود زوال از چه بندی که هر بهاری را خزان در پی وهر
جوانی را پیری وهر توانی را ناتوانی.

تودانی که در قیامت باچه قیافه برمحشر وارد شوی باش تا امام صادق
- علیه السلام - باتو گوید

«به راستی که متکبران، به صورت مورچه‌های ریز محشور گردند و مردم
آنها را پایمال کنند تا خدا از حساب خلائق فارغ شود».

چه بسا صاحبان جمال که جمالشان و بال آنها گشته و به دامشان افکنده.

دشمن طاووس آمد پز او ای بسا شه را بکشته فر او

ای بسا روباه صحرا کز کمین سر بریدندش برای پوستین

ای بسا پیلی که زخم پیل بان ریخت خونش از برای استخوان

(مولوی)

و جمال را تو خود به دست نیاورده‌ای تابدان نازشی باشد. بلکه خدای
جمیل تو را اعطاء فرمود که شایسته است شاگرد او باشی نه نازان.

و آورده‌اند که: عایشه زنی را گفت که: کوتاه قد بود؛ محمد - صلی الله

علیه‌وآله - فرمود: غیبت کردی و این نازش و کبر بود به بالای خویش که

اگر کوتاه قد بودی چنین نگفتی.

و این زیبایی چه نازشی دارد که به کمتر بیماری از دست رود. پوست

زیبا به آبله‌ای زشت گردد. گونه جالب به سالکی زیبایی فرونهد و آب و

رنگت به یرقانی به زردی گراید. چه دانی که فردایت چه پیش آید؛

و زندگی چگونه به سر آید؟

و دیگر آنکه تکبر تو با قدرتی از نیروهای خدادادی باشد. قهرمان شهری یا کشوری هستی هرچند بعضی از جوانان اگر در میان سه تن قوی ترین باشند بر آن دو فخر فروشند. ببندش که این قدرت را که به توداد؟ چند گفته ای «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» هنوز ندانی که این قدرت از تو نیست و از آن دیگری است و میکروبی که با چشم آن را نبینی گاه این نیروها از تو بازستاند.

قهرمان وزنه برداری جهان را دیدم که می گفت: انسانم که دو کیلو پرتقال را اگر از بازار به منزل برم دستهایم می لرزد. تو بر این زور و بازو از چه نازی؟

به جایی شوی باز در قعر گور که نتوانی از خویشتن دفع مور گویند قهرمان کشتی گیری به شهری اندر آمده بود و قهرمانان را پشت برخاک ساییده و فریاد «لَمَنْ الْمُلْکِ» سر داده و در شهر حریفی دیگر نیافته بود. چند روزی خبر از وی نیافتند. حریفان مغلوب به کاروان سرا به دیدنش رفتند. یافتندش در گوشه اتاقی خزیده، رنج غربت و بیماری چشیده، چند روزی دارو و طبیب ندیده بود، رنگ از رخ باخته و با بی غذایی ساخته بود. حریفان که جوپای حالش شدند گفت: بیش از هر چیز این رنجم می دهد و اشاره به طرف پای نمود چون بستر کنار زدند موشی چند دیدند که انگشتان پای وی می جویدند و وی را قدرت رهایی نبود.

این توانایی ها بدین سرعت به ناتوانی گراید و این زورها به گور درآید. با کار نکردن عصبی که به قطر ریسمانی است آدمی از قوت بازماند؟ آن که به ریسمانی بند است، نازشش به چند است؟!

مرد آن رادان که خود را بشکند مرد آن نبود که صف ها بشکند
و این چه نازشی است که گاو و خر و اسب و بسا درندگان در نیرو و قوت
بر آدمی پیشی دارند. تو هرگاه آن سرپنجگی یافتی که دیو درونت را از پای
درآوری، خشمت را فروخوری و بر شیطان پیروز آیی سزد که خود را
قهرمان دانی آن هم نه به نازش بل به شکرانه.

و دیگر تکبر برای انسان بی معرفت ممکن است با عبادت زیاد پیش
آید. و چنین تکبری حاصل بی معرفتی است.

تواضع و عبودیت محمد - صلی الله علیه وآله - و یا علی - علیه السلام -
سخن ها شنیده ای و مطالب دیده ای. تقوای ماکی با ایشان همانند آید اینان
را بین که جز افتخار به عبودیت دربارگاه کبریایی خدای نداشتند.

دانی که سعدی - علیه الرحمه - فرمود:

هر نفسی که فرو می رود مُمدّ حیات است ، و چون برمی آید مُفَرَّح ذات ،
پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب .

از دست و زبان که برآید؟ کز عهده شکرش بدر آید؟

تواضع عهده شکر به تنهایی بر خواهی آمد. دو رکعت نماز بی توجه تمام
بغیر خوانده ای؟ در عبادات خلوص داشته ای؟ در مسکن و لباس و طعامت
مال حرام و شبهه نبوده است؟

بهوش باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند

(حافظ)

تورا اگر توفیق عبادتی حاصل آید شکرانه آن به درگاه خدای گزار که
تورا صحت و فرصت و توفیق آن عبادت حاصل آمده نه منت بر خدای نه
که آن کار کردی که اگر چنین باشد گناه از آن ثواب به.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«به راستی که مردی گناه می‌کند و پشیمان می‌شود از آن گناه و کار خیری می‌کند و از آن شاد می‌شود و از آن حال ندامت و پشیمانی دور می‌افتد و اگر بر همان حال پشیمانی باشد بهتر است برایش از این حالی که پیدا کرده»^۱.
 درکوی ماشکسته دلی می‌خرند و بس بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است
 و از ابوسعید - رحمة الله علیه - رسیده:

«بیزارم از آن طاعت که مرا به عجب آرد. بنده آن معصیتم که مرا به عذر آرد».

و فرمود خدای - تعالی - که:

«فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»^۲.

(خویشتن را پاک م شمارید).

و امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«عالمی نزد عابدی آمد و گفت چطور نماز می‌خوانی؟ در پاسخ گفت: از چون منی پرسند چطور نماز می‌خوانی؟ من از آغاز چنین و چنان خدا را عبادت می‌کنم. گفت: چگونه است گریه تو؟ گفت: به اندازه‌ای گریم که اشکم روان می‌شود. آن عالم گفت: به راستی اگر بخندی و از خدا ترسان باشی به که گریه کنی و به خود بیالی. به راستی که هر که بر خود بیالند هیچ کرداری از او بالا نرود»^۳.

در باب توبه خوانندی که خدای را به تائب چه عشقی بود در حالی که تائب از معصیت بازآمده و اینجا دیدی که خدای را بامتکبر چه نفرتی

۱ - کافی .

۲ - سوره نجم، آیه ۳۲ .

۳ - کافی .

است درحالی که بسا از طاعت باز آمده.

امام باقر - علیه السلام - فرمود:

«دو مرد به مسجد رفتند یکی عابد و یکی فاسق، از مسجد بدر آمدند آن فاسق مقام صدیق داشت و آن عابد فاسق بود و این بدان جهت بود که عابد به عبادت خود می نازید و فاسق در پشیمانی از گناه و توبه و آمرزش خواهی بود».

دانی که قلب شخص در اثر تکبر مسدود شود و راهی دیگر به ملکوت اعلی نیابد و نوری بروی نتابد و در نجات بروی بسته شود و خدای - تعالی - بر این در مهر زند که دیگر گشایش نباشد؟ در قرآن نخوانده ای که فرمود:

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا»^۱.

«اینچنین خداوند مهر می زند بر هر دل متکبر جباری».

از حضرت رضا - علیه السلام - منقول است که:

«عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت می نمود بعد از آن قربانی کرد و قبول درگاه حق واقع نگردید. بانفس خطاب کرد که: همه تقصیر از تو است. پس خدایش وحی فرستاد که: مذمتی که از نفس خود کردی در درگاه ما از عبادت چهل ساله ات بهتر بود».

و نیز از امام صادق - علیه السلام - منقول است:

«خداوند به داوود خطاب نمود که: بشارت ده گناه کاران را که توبه ایشان پذیرم و گناه ایشان عفو فرمایم و بترسان صدیقان را که عجب نورزند به علمهای خود چه هر بنده ای را که به مقام حساب در آورم و به عدل حساب او کنم هلاک شود».

زخاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
 یکی قطره باران زابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
 که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقا که من نیستم
 جو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید
 سپهرش به جایی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ شاهوار
 (سعدی)

و دیگر کبر آن است که از مقام و ریاست زاید: بیندیش که بالاترین
 ریاست جهان مادی پادشاهی است. همی دانی که شاهی به کس نباید
 واگر پاییدی قطر تاریخ به این حد نبودی. و چه بسا شاهان که بیش از چند
 روز و یا چند ماه بر تخت سلطنت نشستند و طرّوفی از ریاست نبستند.

چیست دوران ریاست که فلک با همه قدر

حاصل آن است که دائم نبود دورانش

او خدایی است تعالی مَلِكِ الْمَلِكِ قَدِيمِ

که تغیر نکند ملکیت جاودانش

(سعدی)

خدای تعالی فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا
 وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» .!

« این است سرای آخرت: می گردانیم آن را از برای آنان که
 نمی خواهند تفوقی در زمین و نه فساد را و انجام نیک از آن پرهیزگاران
 راست».

امروز صاحب جاهان را چنین نگری از ساعت دیگرشان چه خبر داری؟ ندیدی که گروهی در کنار قارون امروز آرزوی جاه و مقام و ثروتش کردند و فردا باخود همی گفتند که:

«لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا»!

«اگر نبود منت خدا بر ما هرآینه زمین ما را نیز فرو برده بود».

و تو چه دانی که ریاست طلبی بادین تو چه کند؟ و تو را چه آفت باشد. اگر خواهی بدانی بدین حدیث بنگر که ابوالحسن - علیه السلام - فرمود:

«دوگرگ گرسنه و درنده در میان گله گوسفندی که چوپان ندارد زیان مندتر نیستند از زیان ریاست در دین مسلمانان».

تو باخود مگو که ریاست در مزاج من تأثیر نکند که بسا بزرگان رابه لغزش درافکنده است.

«از امام صادق - علیه السلام - رسیده است که: چون یوسف به مقام سلطنت مصر رسید و در مقام پذیرایی از پدر برآمد و یعقوب براو وارد شد عزت سلطنت او را در گرفت و جلوی پای پدر پیاده نگردید. جبرئیل براو نازل شد و گفت: نبوت از نسل تو برکنده شد به کیفر اینکه برای پدرت پیاده نشدی».

خاک مصر طرب انگیز نبینی که همان

خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

دینی آنقدر ندارد که براورشگ برند

ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

(سعدی)

برای آدمی فقیر و نیازمند نازش همه پندار است و پندار برای بیدار عار
است و از هر نازشی بی پایه تر نازش بر اصل و نسب است.

تو بر آنها که پوسیده اند و خاک گور شدند می نازی آنان که مَفخر تواند
خود کجا شدند که تو طفیل ایشان کجا شوی؟

تا تطاول نپسندی و تکبر نکنی

که خدارا چو تودر مُلک بسی جانورند

نظر آنان که نکردند بدین مشتی خاک

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

(سعدی)

حسد

دیگر از بیماری های درونی که آدمی را از خود فراموش کرده و سرگرم دیگران می کند حسد است. آن سرگرمی جان کاهی که مادام در رنج نعمت آشنایان است. خدا خواهد که بنده ای را نعمتی دهد و حسود خواهد که نعمتی از بنده ای گرفته شود. خدا به میل حسود درهای نعمت نبندد و حسود از این رو درهای نعمت بر خود گشاید. دیگران به شکرانه نعمت شادی کنند و حسود به کفرانه خود خورد. باش تا در این رنج عمر فرساید که حسد خود پاداش حسود بود که از رنجش یک دم نیاساید چون خداوند از نعمت دست باز ندارد.

توانم آنکه نیازم اندرون کسی
حسود را چه کنم کوز خود برنج در است
بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی است
که از مشقت آن جز به مرگ نتوان رست

(سعدی)

و حسود از مار و کژدم آزارش بیش بود و خواهد که همه بدبخت و تیره

۱۰۲ تزکی

روز و تنگ دست باشند و بر سعادت دیگران رنج برد و بر نعمت ایشان تأسف خورد و آه کشد. ندیدی خدای بارسولش فرمود: پناه بر به خدا از شر حسود:

«وَمِنْ شَرِّ خَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ».

((واز شر رشک بر چون رشک ورزد)).

دانی که زمین از گناه پاک بود اول گناهی که در آن شد در سایه حسد بود. آن حسد که در دل قاییل افتاد و جان هاییل به باد داد و زمین از خون این مظلوم بیالود و قاییل از تباهی این گناه دیگر نیاسود. و قاییلان از این ارث هنوز برنچند.

و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - فرمود،

«به خدا قسم حسود ضرر به نفس خود می رساند پیش از آنکه ضرری به

محسود برسد».

و همین بیماری روانی است که حسود را به ظلم و ستم و غیبت و دروغ و حتی قتل و ادا کند.

و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«آنچنان که آتش، هیزم را می خورد و خاکستر می کند حسد اعمال نیک

را ازین می برد».

آدمی اگر به کار دنیا و آخرت خود بپردازد آنقدر گرفتاری دارد که او را بس است؛ کی باید سر دیگران داشته باشد؟ بسا در سایه افسردگی و تبلی دستش از نعمتی چند خالی مانده حسرت آنان خورد که با کار و تلاش چیزی به کف آوردند. به جای آنکه نعمت را اگر دوست دارد به تلاش و کوشش آنها روی آورد، خویشتن کاهد و آه کشد و بر حسرت افزاید.

هرکه را دید او کمال از چپ و راست از حسد قولنجش آمد، درد خاست
 زانکه هر بدبخت خرم من سوخته می نخواهد شمع کس افروخته
 همین کمالی دست آور تا توهم از کمال دیگران نُفتی بغم
 از خدا می خواه دفع این حسد تا خدایت و ارهاند زین حسد
 (مولوی)

و امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«لقمان پسر را گفت: حسود را سه نشان باشد: در غیاب، غیبت کند. در
 حضور، تملق می گوید. و چون مصیبتی به محسود رسید شماتت کند».

دانی که حسود با خدای می ستیزد که چرا فلان را چنین داد و بهمان را
 چنان و بنابراین هیچ حسودی تن به رضای خدا نداده است.
 ودانی که حسد در دل آتش افروزد و این آتش قبل از آنکه به محسود
 رسد خانه دل را بسوزاند و حسود را آتش زند و از همه بدتر آنکه حسناش
 را به محسود دهند.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«سعی کن محسود باشی نه حسود؛ چون میزان اعمال حسود به واسطه
 آنکه اعمال نیکش به محسود می رسد همیشه سبکبار است».

پس بدبخت حسود که در این دنیا رنج اندوزد و در آن سرای گنج خود به
 دیگران دهد و خود برافروزد و حسد آدمی را به هزار گناه دیگر کشد.
 ندیدی برادران یوسف - علیه السلام - را به قتل برادر راضی کرد. ایشان
 از این معامله بس زیان دیدند ولی یوسف به سلطنت و رسالت نائل آمد. از
 چاه به جاه رسید و از محسودی زیانی ندید.

و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - رسیده است که:

«خداوند به موسی بن عمران فرمود: نسبت به فضلی که با مردم کرده ام

حسادت موز و چشم بدان نداشته باش و خویشتن را بدان مشغول مساز؛ زیرا بدخواه کسی است که به چشم غضب بر نعمت من می نگرد و از بخششی که به بندگانم نموده ام جلوگیری می کند و کسی که چنین کند من از او نمی باشم و او هم از من نیست».

اکنون که این مراتب دانستی اگر ذره ای حسادت در خود بینی به علاج این مرض پرداز. و اول بار برای علاج از عدم معرفت خویش رنجور باش. آنکه نعمتی دارد یا به حق و از راه حلال است که خدای این نعمت به او کرامت کرده. اگر کمالی دارد و فضلی اندوخته بیندیش که بر آن چه رنجها برده. و اگر جمالی دارد آن فعل و هبه خداوند است تو با او از چه در جنگی. و اما اگر نعمتی بناحق و از راه حرام اندوخته این وبال است ورنج، تو، بر وبال ورنج حسرت خوری. دیگر بیندیش که امکان دارد حسد تو منشأی از تکبر داشته باشد که خواهی خود از همه فراتر و برتر باشی. رو و تکبر را معالجت کن که با تو در این دفتر از این مقوله سخن ها رفت.

و دیگر حب دنیا است که رأس کل خطیئه است. من جمله حسود که دوستدار دنیا است هر چه داشته باشد نسبت به بالاتر از خود حسد می ورزد و چشمش را هیچ نعمتی پر نخواهد کرد و بر این عیب نیز با تو سخن ها داشتیم.

غبطه، مانعی ندارد

و ای عزیز! اگر در کار تو «غبطه» باشد مانعی برای سلوک نیست و آن اینکه اگر نعمتی را بر کسی دیدی آرزو کنی که خدا به تو نیز آن نعمت دهد نه زوال نعمت بر دیگران بخواهی. و برای دریافت این نظر هر چه از خدا در

دعا می‌خواهی اول برای دیگران آرزو کن و سپس خود را در نظر آر. و سالک راه حق را سبزد که اگر غبطه هم داشته باشد بر امور اخروی و روحانیت بود نه مادی؛ چون آن سعادت‌ها و عشق و سرمستی‌ها که خوبان راست حقیقتاً جای غبطه دارد.

خداوند! تو خود از آنچه بردوستان کرامت فرمودی ما را نیز همی ده
و آن نظر که بر اولیاء و صالحین افکنی بر ما انداز و حسد از جان ما بدور کن
و دل ما را از این مرض برهان **بمَنك و کرمک**.

آرزوهای طولانی

چون آدمی را ساعت مرگ معین نیست باید در هر ساعت آماده پذیرش آن باشد و آن را ناخوش ندارد بلکه محبوب دارد. ندیدی که خداوند یهود را خطاب فرمود که:

«إِنْ رَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ ضَادِقِينَ»!

«اگر می پندارید که دوستان خدايید از غیر مردمان آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید».

پس دلیل دوستی خداوند یکی آن است که مرگ را ناخوش ندارد؛ زیرا که آن دروازه لقاءالله است. این دروازه بس مبارک است و آنان که بر این حیات چسبیده اند کی توانند دل از آن برگیرند؟

ای عزیز! گاه بوده است که مهمانی محبوب را به خانه خوانده باشی،

آرزوهای طولانی ۱۰۷

اگر آماده پذیرایی و ضیافت باشی بساط گسترده، خوان نهاده، و خود آماده کرده باشی و درانتظار که محبوب از درآید ولی اگر خویشتن مهیا ننموده، ماحضری هم درخانه نداری، خوان خالی، فقر و بی مالی و دست تهی و مهمان بی آگهی از درآید تو را چه حال باشد؟

این مهمان ناخوانده خواهد آمد، اگر دربندی از روزن آید، بلکه از سوراخ سوزن آید، بی در زدن آید، خویشتن آماده پذیرایی کرده ای؟!

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱.

(بگو به راستی مرگی که از آن می گریزید شمارا درخواهد یافت و به سوی دانای پنهان و آشکار برگردانیده می شوید و شمارا برآنچه می کردید خبر خواهد داد).

گویی من آماده مرگ هستم نباشم چه کنم؟ علامت آمادگی آن است که برای آینده نقشه کمتر کشی و اگر کشی برسیل احتمال بود. بویژه اگر درسنین بالایی. تو ندانی که این روزهای دراز تاچند تو را از عالم معنی درحسب کشد نخوانده ای که مولای متقیان فرمود:

«وَحَبَسْتَنِي عَنْ نَفْعِي بَعْدَ أَمَلِي»^۲.

(«ومرا دور داشت از نفعم طول آرزویم»).

واین آرزوها همانند غلها و زنجیرها به بال پرواز تو بسته است، بااین گران جانی کی توانی، جانی گیری و جانانی طلبی؟!

ییا که قصرامل سخت سست بنیاد است ییا ربا ده که بنیاد عمر بر باد است

۱ - سوره جمعه، آیه ۸.

۲ - قسمتی از دعای کمیل.

۱۰۸ تزکی

تسوی بلند نظر شاهباز سیدر نشین نشیمن تو، نه این گنج محنت آباد است
تسوراز کنگره عرش می زند صغیر ندانمت که، در این دامگه چه افتاده است
(حافظ)

ورسول خدا - صلی الله علیه وآله - به ابوذر فرمود:

«زینهار، کارهای خیر را به طول امل به تأخیر مینداز. توفیق امروز را داری
و فردا رانمی دانی که خواهی داشت یا نه. پس امروز را به کار خود پرداز که اگر
فردا زنده باشی فردا نیز همچنان باشی و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان
نباشی».

و نیز فرمود:

«از دو چیز است که سخت درباره شما نگرانم. پیروی از هوای نفس
و آرزوی دراز، نیروی نفس شمارا از راه حق منحرف می سازد و آرزوی دراز
دنیا را پیش شما عزیز می گرداند».

تو ای عزیز! اگر جوانی به گورستان رو و بنگر که در آنجا جوانان چند
خفته اند! و حتی جوانی به پایان نبرده اند!

از دنیا دوستی با تو سخن رفت، یکی از آثار محبت دنیا طول امل است
و دیگر غفلت است که آرزو را طویل کند و حتی در پیری نقشه یکصد ساله
می ریزد. برای دنیا سخت اندیشناک است ولی برای آخرت خدایا کریم
می داند.

در کودکی به بازی نازی، در جوانی به هوس پردازی، و سپس کهولت به
زن و فرزند بازی، حال خواهی که علائقی دیگر بانوهها آغازی، اگر مرگ
امروز در رسید با آن چه سازی!!!

دیروز گفתי امروز، و امروز گویی فردا، فردا را نیز فردای دیگر است
و زندگی در دامن گذر، پس فردا را که آدمی ندید، و بس کس که شبش به

سُخَر نرسید و صبحش به غروب نینجامید. بس طعام که ناخورده بماند،
وبس لباس که ناپوشیده پیوسید.

یقینِ مرگ، ازهر واقعه بیش است. و حضرت علی - علیه السلام -
فرمود:

«الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا قَصْرُ الْأَمَلِ».

(زهد در دنیا کوتاه کردن آرزوهاست)!

و نیز فرموده امام صادق - علیه السلام - است که:

«دل بسته به جهان را سه خصلت است: اندوه بی پایان، آرزویی که بدان
نرسد، و امیدی که انجام ندارد»!

و امام محمد غزالی نقل می‌کند که: در زمان رسول الله - صلی الله
علیه و آله - اسامه چیزی نسیه خرید به مدت یک ماه. رسول خدا فرمود:
عجب نمایید از اسامه که به مدت یک ماه نسیه گرفته است بدان خدای
که جانم در دست اوست که من چشم برهم نزنم که نپندارم که بتوانم
برگیرم و چشم از هم برنگیرم که نپندارم که پیش برهم نهادن مرگ
درآید و لقمه ای در دهان نهم که نپندارم با آمدن مرگ فرو توانم
برد.

آرزوها اغلب پنداروار خود می‌نمایند، و آدمی را مشغول می‌سازند.
چون ستارگان در سیاهی و ظلمت غفلت چشمک می‌زنند و آدمی
را از تاریکی که اطرافش را فرا گرفته غافل می‌کنند ولی در هنگام نزع
یک دفعه چون شهابهای آسمانی فرو می‌ریزند و آدمی درمی‌یابد که
همگی آرزو ها چون گلبرگهای گل‌های پاییز به دست باد ویران‌گر

خزان از کنار آدمی دور می شوند. آن وقت است که چشم‌ها باز می گردد و گوش‌ها شنوا.

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»
 «تو از این وضع شگفت انگیز در غفلت غوطه ور بودی. هم اکنون پرده را از برابر دیدگانت بر گرفتیم، چشمان تو امروز نیک تیزبین است.»
 حضرت علی - علیه السلام - درباره این لحظات سخت می فرماید:
 «يُفَكِّرُ فِيْمَ أَمْنِي عُمُرَهُ وَآذَهُبَ دَهْرُهُ».

«می اندیشد که عمر را در چه بسر آورد و روزگار را چگونه سپری نمود؟».

وه که آرزوها آن روز انسان را به باد مسخره می گیرند! ویک بیک از برابر چشم دل می گذرند و آن وقت است که آدمی درک می کند کم آرزویی، چه موهبتی است و معنی شعر خواجه را آنجا درک می کند که:
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 (حافظ)

در آن لحظات جانکاه پنداری که آه و ناله ها همه از درد بود. اینجا دردی است که جز در آن لحظات، محسوس دیگران نیست. در حدیثی مُنکری ایراد داشت که گفته اند: تارک نماز، تشنه از دنیا می رود عمری برای جرعه ای نماز بخوانم؟ در همان لحظه آبی می طلبم تا تشنه نباشم. این بیچاره تشنگی را عطش ظاهر فکر می کرد نمی دانست که آن تشنگی به جان آدمی چه آتش‌ها که می زند.

گرز عزرائیل را بنگر اثر گر بینی چوب و آهن در صور

هم به صورت می نماید گه گهی
 گوید آن رنجور کای یار حرم
 چون نمی بیند کس از یاران او
 ما نمی بینیم باشد این خیال
 گرزها و تیغها محسوس شد
 او همی بیند که آن از بهر اوست
 حرص دنیا رفت و چشمش تیز شد
 چشم دشمن بسته ز آن و چشم دوست
 چشم او روشن که چون خونریز شد؟
 (مولوی)

پس ای عزیز! تا در آن ساعات چنین درمانده نباشی دست از دامن
 آرزوها فراکش و بویژه در ایام کهولت دلت را بازیچه دست آرزو مساز.
 هر روز در انتظار رحلت باش که این کوس اگر امروز نوازند فردا خواهند
 نواخت.

خوشا هوشیاران فرخنده بخت که پیش از دهل زن بسازند رخت
 (سعدی)

وقتی جسدی روی زمین است و در کنار آن نشسته ای ساعتی با خود
 بیندیش که صاحب این جسد تا دیروز چه آرزوها در سر می پرورانید و چه
 نقشه ها داشت که سالها برای اجرای آن وقت لازم بود و این موضوع بویژه
 در مرگهای ناگهانی بیشتر به چشم می خورد و آن وقت ارزش این سخن
 گرانقدر امام موسی بن جعفر - علیه السلام - روشن می گردد:
 «لَوْ ظَهَرَتِ الْأَجَالُ افْتَضَحَتِ الْأَمَالُ».

«اگر پایان زندگی آشکار می شد آرزوها رسوا می شدند».

پس ساز سفر را با قناعت بربند و آرزوهای دور از دست در سر پروران
 که در این رهگذر سبکباران زودتر به مقصد رسند. و همیشه آماده رفتن

۱۱۲ تزکی

باش تا اگر اجل درآید خود را گم نکنی بلکه تسلیم لقای پروردگار خود
باشی و زیان حالت این شعر باشد:

مژده و وصل تو کوکز سرجان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
(حافظ)

کینه توزی

بدان که خشمگین چون بردشمن خشم نتواند راند آتش خشم رایا باید فرونشاند و یا دردل ذخیره کند و این آتش اندوزی را «کینه» گویند.

خود درخانه از آتش هراسانی چونش دردل پروری؟ مهر و عشق گلزار و باغ و ریحان است و خشم و کینه جهنم آتش پنهان. خشم را خاموش کن و درگذر تا کینه در دل راه نیابد، چون پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - که خود اسوه گذشت و بخشش بود فرمود:

«مؤمن کینه نمی ورزد».

چه بسا از کینه، گناهان دیگر زاید که یکی ظلم است، اگر دستش رسد بر مغضوب ستم روا دارد و درگناهی بس عظیم تر آید. و اگر دستش نرسد خود سوزد و خود خورد و خود رنجاند.

دیگر از فرزندان کینه حسد است، که بر مغضوب رشک برد و حسد خورد و این حسد پیش از آنکه با دشمن درگیرد با حسد درگیر شود و او را سوزد. و از حسد با تو سخن رفت.

و دیگر آنکه غیبتش کند و وارد گناهی دیگر شود.

وگاه به باد مسخره‌اش گیرد و خویشتن در آتشی دیگر افکند.
 پرده از رازش بردارد و آبرویش ریزد تا کینه فرو نشاند. اگر از خویشان
 باشد از صله رحم بازش دارد و ترک معاشرت با او کند. چه بسا اگر دستش
 رسد مالش را تلف کند و حقش از بین برد. جانا چه پنداری ندانی که از
 کبریت افروخته‌ای ممکن است خانه‌ای بسوزد و از بذر گلی توان گل‌گذاری
 رویانی.

داس محبت بردار و ریشه حقد و کینه از دل برچین و بذر دوستی افشان
 تا جانان با گل و ریحان بیاراید نه با خار و مغیلاں بیازارد.

هم امروز اگر قصد «تخلی» دل از ذمائم داری کمر بربند و با هر کس
 کینه داری از دل بزدای و به دوستی و یاریش شتاب و او را در آغوش گیر
 و پیشانیش ببوس و از او طلب مغفرت کن سپس در دل نگر و آثار گل
 و ریحان بازین. برای این حدیث پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نیز نیکو
 در اندیش:

«حلال نیست مسلمانی را که بیش از سه روز بر کینه برادران دینیش ادامه

دهد».

باش تاداستانی از شیخ شیرازی - علیه الرحمه - بشنوی و از مطلب

خسته نشوی:

میان دو تن دشمنی بود و جنگ سراز کبر بر یکدیگر چون پلنگ
 ز دیدار هم تا به حدی رمان که بر هر دو تنگ آمدی آسمان
 یکی را اجل در سر آورد جیش سر آمد بر او روزگاران عیش
 بداندیش وی را درون شاد گشت به گورش پس از مدتی برگذشت
 شبستان گورش در اندوه دید که وقتی سرایش زرانده دید
 خرامان به بالینش آمد فراز همی گفت با خود لب از خنده باز

خوشا وقت مجموع آن کس که اوست پس از مرگ دشمن در آغوش دوست
 پس از مرگ آن کس نباید گریست که روزی پس از مرگ دشمن بزبست
 زروی عداوت به بازوی زور یکی تخته بر کندش از روی گور
 سرتاجور دیدش اندر مفاک دو چشم جهان بینش آکنده خاک
 وجودش گرفتار زندان گور تنش طعمه کرم و تاراج مور
 کف و دست و سر پنجه زورمند جدا کرده ایام بندش زبند
 چنانش بر او رحمت آمد زدل که بسرشت بر خاکش از گریه گیل
 پشیمان شد از کرده و خوی زشت بفرمود برسنگ گورش نوشت
 مکن شادمانی به مرگ کسی که دهرت نماند پس از وی بسی
 شنید این سخن عارفی هوشیار بنالید کای قادر کردگار
 عجب گرتو رحمت نیاری براو! که برگیست دشمن بزاری براو
 (سعدی)

باری کینه با که ورزی که در فنا و زوال هردو برابرید و عنقریب هردو
 در دل خاک خفته و دست از جان پاک شسته اید؟!

این سخن گفتنی است که آدمی فراموش کرده رفتنی است!
 در مذبح گوسفندان به صف ایستاده گاه دیده‌ای بایکدیگر در آویزند
 و شاخ به شاخ نهند. از ذبح بی خبر درهم افتند. اینان گوسفندان اند آدمی را
 چه شود که در چنگال مرگ اسیر به جان همگنان افتد و برایشان کینه
 توزد؟!

گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز گوسفندان دگر خیره براو می نگرند
 (سعدی)

علاج کینه توزی

ای عزیز! از گذشت زمانه بیندیش من که باشم؟ تو که باشی؟ گیرم در حق تو کوتاهی شده با تو ستم کردند. تو نیز می خواهی ستم رواداری. از بدان بدی زاید، از تو نیز بدی آید؟ در این موازنه تو را چه افزاید؟ تو از نوریان باش بگذار تاناریان هرچه خواهند کنند.

هر کسی بر طینت خود می تند	مه فشاند نور و سگ عوعو کند
من مه ام سیران خود را کی هلم	چونکه نگذارد سگ آن بانگ سقم
پس شکر را واجب افزونی بود	چونکه سرکه سرگی افزون کند

(مولوی)

چون سرکه طبعان در تو آمیختند توانگبین خوی باش تا صفرای خشم
بیری و گرمی غضب فرونشانی.

دانی که گاهی سلامی، زمانی کلامی، خواندن به نامی، روی آوردن به
گامی آتش کینه ببرد و نسیم محبت بوزاند. به دیدن مغضوب و یا محسود رو
با او سلامی کن هدیه ای با خود ببر. براو لبخند زن سپس که برخاستی
بر قلب خود نگر تائینی در آن چه نار بود وهم اکنون چه نور.

پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - فرمود:

«هدیه بریکدیگر فرستید که آن آتش کینه را ببرد».

و نیز فرمود:

«هدیه دهید و هدیه ستانید که آن دوستی بیفزاید و رنجها و خصومتها

بردارد».

آتش را آتش نشانند بلکه افروخته تر گردانند. در آتش خشم دیگران آب باش و در هر زیانه شاداب، کینه مار زخم خورده است در حفره سینه آشیان دارد آن را بیرون انداز که قبل از دشمن صاحب سینه را زخم زند. این آتش کینه شهرها سوخته و خانمانها برافروخته، فتنه‌ها در انداخته و جانها گذاخته. سخت از آن بپرهیز و اگر واقعاً کینه‌ای داری هم اکنون از جای خیز و با کینه ورز در آمیز تا از غم و درد سبک گردی.

آفات زبان

سخن کردهان ناهمایون جهد چوماری است کرخانه بیرون جهد
نگه دار از او خویشتن چون سزد که نزدیکتر را سبکتر گزد
بدان ای عزیز که اگر دفتر اعمال آدمیان را بگشایند بینی که اکثر
جهنمیان از فتنه زبان به سوی آتش رفته اند. آنچه تا کنون خوانده ای آفات
نفس و درون آدمی بود. اینجا سخن ظهور درون و تجلی طینت آدمی است.
درون از راه زبان خویشتن می نماید هرکس را خواهی شناسی از سخنش
بشناس و مانخست از دروغ باتو ای عزیز سخن گوئیم.

۱- دروغ

دروغ آن است که خلاف حقیقت و واقعیت باشد خواه در سخن آید
و خواه در کتابت و خواه با اشاره. و از گناهان بزرگ است که بسا فتنه ها زاید
و آتش ها برافروزد و خانمانها برباد دهد. بنابراین، از دروغ پرهیز خواه
کوچک و خواه بزرگ.

امام باقر - علیه السلام - می فرماید:

«از دروغ پرهیز چه کوچک و چه بزرگ، جدی باشد یا شوخی؛ زیرا چون کسی دروغ کوچکی گفت به دروغ بزرگ دلیر می شود آیا ندانید که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: بنده پیوسته راست گوید تا خداوند او را صدیق نویسد و بسا بنده ای که پیوسته دروغ می گوید تا خدا او را کذاب نویسد». و بدترین دروغ ها دروغی است که بر خدا و رسول بندی که این دروغ، روزه را باطل کند و چه بسا به بدعت و کفر کشاند. چند دیدی که از بی خبران ققه و اصول و تفسیر اظهار نظر در شریعت شود و نظریه ها ارائه شود و دین را به بحث و بازی گیرند!؟

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ»!

«پس کیست ظالمتر از آنکه دروغ بست با خدا و تکذیب نمود راست را چون آمد او را آیا نیست در دوزخ مقام کافران؟».

و دیگر از بدترین دروغها دروغی باشد که مفسده ای به دنبال آورد، زن و شویی را به هم اندازد، خاندانی را با خاندانی به جنگ آورد و بسا خونی بریزد. و امام باقر - علیه السلام - دروغ را کلید هر شری می داند آنجا که فرمود:

«به راستی که خدا برای هر شری قفل ها مقرر کرده و کلیدش را شراب قرار داده ولی دروغ کلیدی بدتر است».

و نیز فرمود:

«راستی دروغ ویران کننده ایمان است».

و این دروغ گذشته از اینکه تورا در اجتماع خوار کند و بر سخنت اعتماد

نمایید و حرفت را به هیچ انگارند لذت ایمان از دل ببرد و نور ایمان از چهره باز دارد و قلب را تیره نماید.

حضرت علی - علیه السلام - فرمود:

«بنده مزه ایمان نچشد تا دروغ را وانهد چه شوخی باشد و چه جدی».

دانی که با این زبان در نامه اعمالت توانی چه گلهایی رویانی؟ اندرزی گویی، شفاعتی کنی، آشتی دهی، امر به معروفی نمایی، نهی از منکری کنی، دانشی آموزی، غمی بزدایی، تسلی خاطر می دهی، یتیمی نوازی، شهادتی دهی و از همه مهمتر ذکر خدا کنی. حیف نباشد زبانی که این همه سودت دهد با آن مایه شرّ سازی و به گناه پرداز می. و همین سخن است که بهترین محک شناخت انسانهاست.

گفت انسان پاره‌ای ز انسان بود	پاره‌ای از نان یقین دان نان بود
زان علی فرمود نقل جاهلان	برمزابل همچو سبزه است ای فلان
برچنان سبزه هر آن کس برنشست	برنجاست بیشکی بنشسته است
بایدش خود را به شستن از حدث	تا نماز فرض او نبود عبث

(مولوی)

و نیز چه بسا زبانها که رازگشای اسرار الهی بود و سرگردانان وادی توحید را بر شاهراه حقیقت رهبری نماید. سخن بعضی چون آفتاب روشن گر است که به سوی نور و هدایت کشد و سخن گروهی چون لهیب آتش است که همی سوزد و همی گدازد.

مرد عارف چون سخن سُراید:

گفتی اندر باطنش دریاستی	جمله دریا گوهر یکتاستی
نور هر گوهر کز او تابان شدی	حق و باطل را از او فرقان شدی
نور گوهر نور چشم ما شدی	هم سؤال و هم جواب ما بُدی

(مولوی)

از جمله نصایح پیامبر - صلی الله علیه وآله - به ابوذر این بود که فرمود:
«زبان، کلید خوبیها و بدیهاست پس زبان خود را حفظ کن همچنان که
اموال خود را حفظ می کنی».

به این احادیث توجه خاص نما:

امام محمد باقر - علیه السلام - می فرماید:

«هیچ کس از گناه در امان نماند مگر آنکه زبان خود را مهار کند».

حضرت محمد - صلی الله علیه وآله - میفرماید:

«راستگویی آرامش بخش است و دروغ آدمی را مشکوک کند».

همچنین پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - می فرماید:

«آفت گفتار، دروغگویی است».

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«هر که بسیار دروغ گوید آبرو و شرف او برود».

علی - علیه السلام - فرمود:

برای مرد مؤمن شایسته است از برادری و رفاقت کذاب کناره کند؛ زیرا که

او دروغ گوید تا آنجا که راستش هم باور نشود».

جاهایی که دروغ گفتن جایز است

حال که از دروغ باتو سخن رفت توجه کن که چه بسا دروغ مسلمانی
در آن جوازی باشد همه را زود به دروغ متهم منما که دروغ در مواردی
جواز دارد.

اول: دروغ بادشمن در نبرد اسلامی و حيله و مکر با او.

دوم: دروغ برای جلوگیری از ریختن خون ناحقی.

سوم: برای آشتی دادن دو مسلمان بریده.

چهارم: وعده دروغ به خانواده که امکان انجامش نیست.

وما دروغ مصلحت آمیزی که شریعت آن را جواز داده باشد جز این نداریم و آنجا که در کتاب گلستان شیخ - علیه الرحمه - فرموده: «دروغ مصلحت آمیز به که راست فتنه انگیز». یکی از موارد فوق است که منع ریختن خون بی گناهی است و همه این سخن را از شیخ یاد دارند و به دنبال هر دروغ حجت آورند و جواز کار خود دانند!

امام صادق - علیه السلام - فرموده:

«از هر دروغ بازپرسی شود جز از سه کس: مردی که در نبرد کیدی کند که گناهی براو نیست. و مردی که میان دو کس اصلاح کند و با این برخورد کند به وصفی جز آنکه با آن برخورد کند. و مردی که به خانواده اش چیزی وعده دهد و قصد ندارد آن را انجام دهد».

و نیز اگر از دروغگو دروغ را تشخیص دهی به گفتارش گوش فرامده که این گوش را از دروغ توشه ای نیست و تازیان تو از لغو و دروغ و گوش تو از استماع آنها باز نماند گوش جانست صدای الهام ربانی کی شنود؟!

گوش سر بر بند از هزل و دروغ تا ببینی شهر جان را پر فروغ
هین دهان بر بند از هزل ای عمو جز حدیث روی او چیزی مگو
(مولوی)

و آن دروغ قبیح تر که با آن نیز سوگند یاد کنی و نام خداوند سبحان را به بازی گیری.

«وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ»^۱.

(و خدرا براى سوگندهاى خود دستاویز قرار مدهید).

در مذهب تو خداوند از همه چیز عاجز تر بود که بانامش اینگونه سوگند خوری آن هم سوگند دروغ؟ در حدیث عیسی بن مریم - علیه السلام - آمده است که خطاب به او خدا فرمود:

«ای عیسی سوگند دروغ بانام من مخور که عرشم از خشم به لرزه درآید»^۲.

و پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - فرمود:

«سوگند دروغ، سربهارا خالی شده واگذار».

یعنی: نعمت و برکت را از خانه و شهر ببرد و آنجا که خداوند را کم انگارند خداوند رحمتش را از آن قوم باز گیرد.

و بویژه در بازار، قومی انگارند که با دروغ معامله توان کرد و سود توان برد! ندانند که پول بساکم و با برکت بود و فراوان باشد و بی برکت. به این حدیث از پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - بنگر:

«سوگند دروغ، رواج دهنده متاع و کم کننده کسب است».

چرا که معامله را حرام کند و خدا برکت از حرام باز داشته است.

کسی را که عادت بود راستی خطا گر کند در گذارند از او
و گر نامور شد به ناراستی دگر راست باور ندارند از او
(سعدی)

و ای عزیز! همی دان که راه وصول به خدا راه راست است که هر روز در حمد نماز از خدای هدایت به این راه را خواهی در راه راست به همراه

۱ - سوره بقره، آیه ۲۲۴.

۲ - روضه کافی.

راستان قدم بردار که کج روی تورا منحرف گرداند وهم سفرانت تورا رها کنند ووا گذارند. ماجز این راه نداریم وراهی دیگر نتوانیم پیمود. سعدیا راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرود کج رفتار

۲- غیبت

«وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ».

«غیبت مکنید بعضی از شما بعضی را آیا دوست دارد یکی از شما بخورد گوشت برادر مرده اش را؟! پس آن را ناخوش دارید و از خدا پرهیزید به راستی که او توبه پذیر مهربان است».

وخدای این مثل بدان آورد که گوشت برادر مرده خوردن آدمی را بس نفرت انگیز است او را فرماید که غیبت آنچنان نفرت آور است تا قبیح عمل برایش آشکار گردد. آنجای که خواهی غیبت کنی بیندیش که خود آن عیب که از دیگران می خواهی برزبان آوری نداری؟ و اگر نداری عیب دیگری دامت را نیالوده؟ آیا دوست داری از عیب تو دیگران نیز سخن گویند؟!

ش ب و روز تلقین و تکرار بود	مرا در نظامیه ادرار بود
فلان یار بر من حسد می برد	مر استاد را گفتم ای پر خرد
برآید به هم اندرون خبیث	چومن داد معنی دهم در حدیث
به تندی برآشفتم و گفتم ای عجب	شنید این سخن پیشوای ادب

حسودی پسندت نیامد زدوست چه معلوم کردت که غیبت نکوست؟
 گراوراه دوزخ گرفت از خسی ازاین راه دیگر تودوری رسی
 دربحث حق الناس سخن رفت که غیبت نیز ازحق الناس است
 وتوبه اش طلب بخشش از غیبت شده است وتوان گفت که طلب بخشش از
 سرقت ودزدی آسان تر بود؛ زیرا در دزدی بامال مردم خیانت کردی
 ودر غیبت باخود آنها. واگر کسی درنظر آورد که روزی می باید درحضور
 فرد بااو بگوید من آبروی تورا بردم وبه دنبال سرت چنین وچنان گفتم
 هرگز دست بدین عمل ناپسند نمی زند.

پیغمبر اکرم - صلی الله علیه وآله - می فرماید:

«غیبت زودتر دردین مردکارگر می شود از بیماری خوره در بدن او».

غیبت دراصل سخنی است که درغیاب شخصی گویی واگر بشنود
 ناخشنود باشد واگر آنچه گویی راست باشد غیبت است واگر دروغ باشد
 تهمت.

غیبت ممکن است بازیان باشد وممکن است باکنایه ویا اشاره ویا
 مکاتبه ودرهر صورت اگر عملی کنی که ناظر ومصاحب تو درک
 موضوعی کند که صاحب موضوع از آن راضی نباشد غیبت است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» .

به راستی آنان که دوست دارند که فاش کنند بدی را درباره مؤمنین مر
 ایشان راست عذابی دردناک».

امام صادق - علیه السلام - فرمود: «هرکه درباره مؤمنی بگوید آنچه را
 دو چشمش دیده ودو گوشش شنیده او مشمول آیه فوق می گردد».

واز مواهب دین وایمان آن بود که مؤمنین راباهم متحد نمود و انس و الفت در دلها برانگیخت و نسیم عشق در گلزار دل‌های گروندگان بوزانید! و غیبت همچون سموم زهرآگینی است که این گلزار خزان کند و شکوفه‌های عشق و اتحاد بر خاک ریزد و رشته الفت بگسلاند.

و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود که:

« از اعظم مفساد غیبت آن است که چون روز قیامت بنده‌ای را به موقف عرصات حاضر سازند و نامه اعمالش را به دستش دهند چون در آن نگیرد از حسنات چیزی نبیند عرض کند: پروردگارا! این نامه عمل من نیست؛ زیرا از طاعات که انجام داده‌ام چیزی در آن نمی‌بینم. خطاب رسد که: ای بنده، خدای تو سهو و خطا نمی‌کند. اعمال خیر تو با غیبت مردم رفت و طاعات تو به عوض غیبت به آنها داده شد.

و دیگری را می‌آورند و نامه او را به دستش می‌دهند در آن طاعات و عبادات بی‌شماری می‌بیند، عرض می‌کند: این نامه من نیست من چنین اعمال در دنیا نکردم. ندا در رسد که: این اعمال بندگان است که غیبت تو کردند و از عملشان برداشتیم و به تو دادیم.»

و در همین مقال است که شیخ - علیه الرحمه - فرموده:

چنین گفت دیوانه مرغزی حدیثی کز آن لب به دندان گزی
 من ار نام مردم به زشتی برم نگویم بجز غیبت مادرم
 که دانند پروردگاران خرد که طاعت همان به که مادر برد
 (سعدی)

شنیده‌ای که بزرگی را به گوش رسید که: فلانی غیبتش کرده فی الحال هدایایی تهیه کرده و بر او فرستاد و گفت: شنیده‌ام که برخی از حسنات خویش را به من داده‌ای خواستم بدین وسیله جبران کنم و سلام تقدیم دارم.

ورسول خدا - صلی الله علیه وآله - فرمود:

«زنهار، دوری کنی از غیبت؛ زیرا که از زنا بدتر است چون زنا کارا اگر توبه کرد خدا او را می‌آمرزد ولی غیبت کننده را خدا نمی‌آمرزد تا آن کس را که غیبت کرده از او بگذرد».

پس ای جان عزیز! بگذار تا سروکارت با خداوند مهربان باشد نه بامردم، آن هم مردمی که در روز تغابن حسرت اعمال نیک دارند و تورا از غارت اعمال نیک اگر غیبتشان کرده‌ای رها نکنند. و شنیدن غیبت و سکوت در برابر آن خود معصیت و شرکت در مجلس معصیت است جز اینکه آن را منکر شوی و آبروی مسلمانی را باز آوری.

ورسول خدا - صلی الله علیه وآله - فرمود:

«هر که غیبت برادر دینی خود را رد کند و آبروی او را محافظت نماید خداوند در قیامت امانش دهد و آزادش کند و آبروی او را محفوظ دارد».

خوشا آنان که به خویش نگرانند. معایب خود نمی‌بینند و با داس اصلاح هرزه‌های عیوب از باغ دل برکنند و آنگونه به خود مشغولند که معایب دیگران نمی‌بینند. تو که در بند این و آنی کی به بندهای خود نگرانی؟!

من چنان با درد خود خو کرده‌ام کز همه آفاق دست افشانده‌ام

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» .^۱

«ای گروندگان! بر شما باد نفس خودتان زیان نمی‌رساند گمراه شمارا زمانی که هدایت یافته باشید».

و نقل است که ابراهیم ادهم را به مجلسی دعوت کردند چون بنشست

مردی در آن مجلس غیبت مسلمانی نمود. ابراهیم برخاست و هیچ نخورد و گفت: نفس مرا به مجلسی کشید که در آن غیبت مسلمانی شود و به کفاره این خسارت سه روز روزه داشت.

طریقت شناسان ثابت قدم	به خلوت نشستند چندی به هم
یکی زان میان غیبت آغاز کرد	در ذکر بیچاره ای باز کرد
کسی گفتش ای یار شوریده رنگ	تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ
بگفت از پس چار دیوار خویش	همه عمر نهاده‌ام پای پیش
چنین گفت درویش صادق نفس	ندیدم چنین بخت برگشته کس
که کافر زیکارش ایمن نشست	مسلمان زجور زبانش نرست

(سعدی)

یکی از بزرگان گوید: «بهره مؤمن از تو سه چیز باشد: یکی آنکه اگر نفعی نتوانی بدو رسانی ضرری نیز نرسانی. و اگر شادش نتوانی کرد غمگینش نمایی. و اگر مدحش نکنی مذمتش نیز نمایی.»

در رساله قشیریه خواندم که: یکی از بزرگان در مسجدی به انتظار نماز میت نشسته بود. درویشی را دید که آثار عبودیت در او ظاهر بود و از کسی چیزی می‌خواست بردلش گذشت که این مرد منور چه خوب بود اگر از کسی چیزی نمی‌گرفت چون از کار نماز پرداخت و به منزل شد و شب فرارسید در خواب دید همان درویش را که بر خوانی نشسته و او را همی‌گفتند که: از گوشت او بخور که غیبتش نمودی. گفتم: من با کسی نگفتم این ظن در نفس خویش بردم. گفتند: تو از آنان نیستی که این خطا از تو نگیریم. چون روز شد همه شهر بگردیدم تادر کنار جویی دیدمش نشسته و برگهای تره که آنها شسته بودند جمع می‌کرد. به او سلام کردم گفت: باز هم بر آن ظن می‌شوی یانه؟ گفتم: نه والله. گفت: عَفَرَ اللَّهُ لَكَ.

حال برای اینکه بر قبح غیبت یقینت بیش افزاید به احادیث زیر توجه کن و هر وقت نفس با تو زمزمه غیبت نمود به این صفحه توجه نما که پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه وآله - می فرماید:

«هرکه زبان از غیبت مردم باز دارد خداوند از لغزش روز قیامتش باز دارد و از گناهش درگذرد».

باز می فرماید:

«خوشا به حال آن مسلمان که عیب خودش او را از عیب مردم باز دارد».

و فرموده:

«غیبت مسلمانان مکنید و در رازهای ایشان جستجو و کاوش ننمایید».

امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

«غیبت ثوابهای آدمی را از بین می برد همچنان که آتش هیزم را می سوزاند. خداوند به حضرت موسی بن عمران - علیه السلام - وحی فرمود که: غیبت کننده آخرین نفری است که به بهشت داخل می شود آن هم به شرطی که در حیاتش توبه کرده باشد و اگر توبه نکند اولین کسی است که بر آتش جهنم داخل شود».

و نیز حضرت ختمی مرتبت فرموده:

«هرکس عمل زشت دیگران را در دهن ها اندازد گویی خود، کننده آن کار است».

ودانی که بیشتر معاصی و سائل و یازمانی خاص خواهد که همیشه انجامش پیش نیاید در حالی که غیبت را به مجرد برخورد با کسی توانی نمود و همه روز در اختیار زبانت هست و چه آتش اندوزد آن کس که در هر معاشرت با غیبت حسناتش بسوزد؟! وای براو.

۱۳۰ تزکی

و اگر انگیزه غیبت را خواهی از امام صادق - علیه السلام - بشنو که فرمود: اصل غیبت از ده چیز صورت می‌بندد: ۱ - به خاطر بازکردن عقده‌های کینه خود نسبت به دیگران دهن به غیبت آنها بگشایی.

۲ - برای کمک کردن به دیگران و موافقت امیال ایشان و تصدیق خواسته‌هایشان.

۳ - برای اینکه کسی را که با او دشمنی داری به گناهی متهم سازی.

۴ - تأیید خبری که بدون تحقیق از دیگران شنیده و توهم آن را تکرار کرده و انتشار می‌دهی.

۵ - بعضی اوقات غیبت با سوء ظن صورت می‌گیرد.

۶ - چون با کسی حسد بری سعی کنی او را در نزد مردم خراب نمایی.

۷ - برای تفریح و مسخره، ادا و اطوار دیگران در آوری و برادران دینی را به باد مسخره گیری.

۸ - ابراز تعجب در کار دیگران بدون اینکه نیت واصل کار را تشخیص دهی.

۹ - برای تحمیل عقاید خویش به دیگران حرفهایی را به او نسبت می‌دهی.

۱۰ - بیارایی فردی را با اوصافی که در او نیست.

تمام این موارد غیبت است.

و چون غیبت کردن انجامش آسان بود زیاد بود و متأسفانه برای آدمی هیچ لذتی و سودی ندارد جز اینکه شیطان در او وسوسه انگیزد تا او را به گمراهی کشد.

و تو ای عزیز! نه تنها دامن خود از این ننگ ولوث بشوی بلکه در هر مجلس که غیبت کنند از غیبت شده دفاع کن و غیبت کننده را از غیبت

آفات زبان ۱۳۱

باز دار وچنان که نتوانی از آن مجلس برخیز که حضرت محمد مصطفی
- صلی الله علیه وآله - فرمود:
«هرکه بیند ناکسی در حق مؤمنی بد می گوید نگذارد و آن مؤمن را
حمایت کند در قیامت در حمایت خدای بود».

مواردی که غیبت جایز است

بدان ای عزیز که: در هنگام صلاح مواردی را شریعت محترم جواز غیبت داده است که بسا غیبت از ترک آن اولی بود و موارد مهم آن عبارت است از:

اول: در مقام مشورت که سرنوشت مالی و یازندگی و آبروی کسی وابسته به معرفی تو بود. مثلاً در مورد ازدواج از تو درباره دختر و یا پسری که می‌شناسی سؤال کنند آنچه می‌دانی و درباره آن یقین داری باید بازگویی؛ زیرا که سرنوشت فردی به آن وابسته است. و یا می‌خواهند سرمایه و مالی را به دست کسی سپارند از تو می‌پرسند و تو او را امانت دار ندانی باید برای جلوگیری از اتلاف مال مسلمانی حقیقت را بازگویی و نظائر آن.

دوم: غیبت فاسق، و فاسق آن گنهکاری را گویند که از گناه پاک ندارد و گناهش را در آشکارا انجام می‌دهد و بی‌میل نیست که مردم فعلش را ببینند و بسا به آن افتخار می‌کند از آشکار کردن گناهش پاک مدار. مثلاً زنی بدون حجاب به کوچه و خیابان آید و در انتظار خود نماید از معرفی این

فاسق چه باک.

یا فردی دکان ربا باز کرده و خود معرف خود است. غیبت اینگونه اشخاص مانعی ندارد به شرط آنکه از همان گناه آشکار به گناه دیگر تجاوز نکند.

سوم: سخن گفتن درباره عیبی که شنونده از آن عیب خبر دارد و در حقیقت چیزی بر معلومات او افزوده نشده است بلامانع است.

چهارم: تظلم و دادخواهی مظلوم است از ظالم در نزد هرکس تواند داد دهد خواه قاضی یا فرد دیگر.

پنجم: بداند گناهی را از فرد و یقین کند که اگر آن گناه بازگو شود موجب ترک آن می شود و در این مسأله یقین باشد و از راه دیگری هم نتواند از گناه مزبور جلوگیری کند آن غیبت اشکال ندارد چه نیت گوینده اصلاح آن فرد است.

ششم: رسوا کردن صاحبان بدعت است تا مردم از شریعت خارج نشوند و بدعت و بدعت آور را نیک بشناسند و از او پیروی ننمایند.

هفتم: بیان خطای علمی در هر عالم و مباحثه و مذاکره تا اشتباه هر عالم باز شناخته شود و حقایق روشن گردد.

هشتم: در مورد گواهی و شهادت دادن است در نزد قاضی آنچه به یقین بداند. هم اکنون به حدیثی چند در این معنی توجه فرماید:

امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

«هرکه در پشت سر مردی چیزی را گوید که در اوست و مردم می دانند که در اوست او را غیبت نکرده و هرکه در پشت سر کسی درباره اش سخن گوید که در اوست و مردم آن را نمی دانند غیبت کرده است و اگر چیزی در پشت سر کسی گوید که در او نیست بهتان زده باشد».

باز امام صادق - علیه السلام - می فرماید:
«غیبت این است که درباره برادرت بگویی آنچه را خدا از او پرده پوشی کرده و اما آنچه از وجود او عیان است چون تندی کردن و شتاب زدگی غیبت نیست».

حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - می فرماید:

«هر که بر کند جامه شرم را غیبتش حرام نباشد».

باز می فرماید:

«هرگاه بینید اهل بدعت و ریب بعد از من از ایشان بیزاری جوید و آن را اظهار دارید و ایشان را دشنام دهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار گوید تا در فاسد کردن اسلام طمع نکنند».

همچنین می فرماید:

«هرگاه فاسق متجاهر به فسق باشد و گناه را آشکارا کند غیبت او حرام

نیست».

و از این بیش باتو در غیبت سخن نرود تا کسالت دست ندهد و این سخن بس وسیع و آلوده شوندگان به غیبت بس بسیار باشند و درباره توبه این گناه در جلد اول سخن گفته شد.

۳ - سخن چینی

سخن چینی آن بود که میان دو کس آنگونه سخن گویی یا نقل قول کنی که از گفتار تو کدورت و بی مهری زاید و دشمنی افزاید ولو راست بود و سخنت حقیقت داشته باشد. و اگر دروغ بود که گناه آن بس بزرگتر از

دروغ عادی است. چه دینی که برای اتحاد و وصال مؤمنین دروغ را جایز شمرد وای بر آن کس که دروغ برای فراق و جدایی گوید. و بالأخره دوشخصی که سخن چین در میان آنها افتاده روزی یکدیگر را می یابند و دل باهم خوش می کنند و آن بیچاره در این میان، رسوا و شرم زده باقی می ماند.

میان دو کس جنگ چون آتش است	سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل	وی اندر میان گوریخت و خجل
میان دو کس آتش افروختن	نه عقل است خود در میان سوختن

(سعدی)

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«رسول خدا فرمود: خواهید بدترین شما را معرفی کنم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود: آنها که به سخن چینی روند و میان دوستان جدایی افکنند و برای پاکان عیب جویند».

و اگر کسی از جدایی افکندن و دعوا پیامودن لذت برد در نطفه اش خللی است. ندیدی خدای برای نگونه افراد توصیف حرامزاده را فرمود:

«وَلَا تُطْعِ كُلَّ حَلِافٍ مَهِينٍ. هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ. مَنَّاعٍ لِلْخَبِيرِ مُعْتَدٍ آئِمٍ. عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ».

«اطاعت مکن هر سوگند خورنده دروغ گو را. عیب کننده ای که به سخن چینی رود. بازدارنده از خیر و متجاوز بدکار. جفا کار و سپس حرامزاده را».

و این از تندترین سخنان است که خداوند در اطراف صاحبان این

صفت زشت فرموده است. ودرجای دیگر فرمود:

«وَنِيلَ لِكُلِّ هُمْزَةٍ لَمَزَةٌ»^۱.

((وای بر هر سخن چین بدگو)).

و شاید در آیات سوره قلم که فرمود، «اطاعت مکن سخن چین را» مراد آن است که چون او فاسق است و از غیبت و سخن چینی باکی ندارد از دروغ چه پاکش بود. و شاید بود که او برای گسیختن وجدایی دو دوست اینجا آمده، و چنین کس چگونه مورد اعتماد تواند بود؟
و نیز خاتم انبیا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«سخن چین در بهشت نشود».

ای عزیز! حتماً در عمر خویش لذت انس و محبت را دریافته‌ای آندم که بادوستی نشستی و یابادوستانی مأنوس بوده‌ای دانی چه سرور و شادمانی تورا بوده است و لحظاتی که بادشمن برخورد کرده و در میان دشمنان بودی دانی که ملاقات ایشان تورا جهنم بود. به یقین دان که اگر در اجتماعی همه باهم دوست و خیرخواه باشند چه محیط مطبوعی ساخته آید. اگر خواستار چنین اجتماع و محیطی هستی بکوش تا از دلها کدورتها بزدایی و کینه‌ها برطرف کنی و بذر محبت کاری، نه بردلها زنگار دشمنی افکنی و عداوتها نهی و نهال دشمنی بنشانی.

درخت دوستی نشان که فردایت بکار آید

نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد

(حافظ)

و دبلمی در ارشاد نقل کند که: مردی به حضرت سجاد - علیه السلام -

عرض کرد: فلانی درباره تو چنین و چنان گفت. فرمود: به خدا سوگند توحق برادر دینیت را ادا نکردی و به او خیانت نمودی؛ زیرا به من گفתי چیزی را که حاجتی به شنیدن آن نداشتم. مگر نمی دانی کسانی که سخن چینی و نمّامی کنند از سگهای جهنم خواهند بود. به آن مرد بگو مرگ همه را در خواهد یافت و قیامت وعده گاه و خداوند حاکم و داور است.

و گویند: مردی به نزد بزرگی از دوستش سخن چینی نمود، وی به او گفت: سه عمل زشت با این کار نمودی:

اول اینکه: بر تو اعتماد بود با این عمل اعتماد از تو بر رفت.

دوم اینکه: سخن دوست من گفתי و وی را در نزد من متهم نمودی.

سوم اینکه: فارغ دل و آسوده بودم مشغولم نمودی و از آرامشم بازداشتی.

۴ - تهمت

تهمت سخنی است که درباره کسی گویی و آن صفت در وی نباشد و از غیبت اشد بود؛ زیرا غیبت صفتی بود که در او بود. و تهمت بزرگ را افترا گفته اند.

مثلاً اگر کسی مردی را بازنی بیند بدون آنکه آن زن را بشناسد بگوید: من او را بازنی بدکاره دیدم تهمت است. و اگر گوید: او را دیدم که زنا می کرد افترا بود.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«هرگاه مؤمن برادر دینی خود را تهمت زند ایمان از دلش ساییده گردد

چنان که نمک در آب».

ودانی که زخم تهمت آنگونه بردل نشیند که بهبودی نیابد و تولید کینه و نفاق در جامعه نماید و دوستی ها و خاندانها برهم زند و علایق ببرد. و تهمت زننده را همه جا شرمسار کند. و چه بسا تهمت خونها بریزد. و معمولاً تهمت ثمره دشمنی و یا حسد است که باید آن را از دل برکند.
 ورسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«هر که تهمت و بهتان زند بر مسلمانی و بگوید در حق او چیزی را که در او نباشد خداوند در قیامت او را بر تلی از آتش نگهدارد تا از عهده سخنش بدر آید».

و نیز از حضرت امیر المؤمنین علی - علیه السلام - روایت شده است که:
 در جواب مردی که پرسید: میان حق و باطل چقدر فاصله است؟
 فرمود: چهار انگشت و بعد آن را میان چشم و گوش نهاد و گفت: هر چه ربا چشم دیدی حق است و آنچه را با گوش می شنوی اکثر باطل است.
 و لازم است آدمی تا آنجا که می شود افعال مسلمانان را بر مدار نیکی حمل نماید و باشد که در عملی ۹۹ احتمال خرابی و یک احتمال صحت بینی بر همان باش.

و امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که:

«در حکم به بدی شیعیان ما تعجیل ننمایید که اگر یک قدم دیگر ایشان بلغزد قدم دیگر ایشان ثابت می ماند».

و نیز بر این احادیث که از حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - است توجه نما باشد که تورا در زندگانی سرمشقی گردد:
 «هر که گناه مؤمنی را فاش کند چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد».
 «سزاوارترین مردم به تهمت کسی است که با اهل تهمت هم نشینی

می‌کند».

۵ - نفاق و دوزبانی

اگر تو را دردل ایمانی ثابت و عقیده‌ای استوار باشد درهیچ مورد دوزبانی درمزاج تو راه نیابد. بد، بد است درهرجا و ازهرکه باشد. و خوب، خوب است درهرجا و ازهرکه باشد. مبادا در تو این صفت باشد که به مزاج مردم سخن گویی بافاسق از فسق و بازاهد از زهد و باعبادت و بازانی از زنا و درهر مورد چنان گویی که ایشان را خوش آید. اگر مرام این شعر بود که:

حکایت برمزاج مستمع گوی اگر خواهی که دارد با تو میلی
 هرآن عاقل که با مجنون نشیند نباید گفتش جز ذکر لیلی

اگر این شعر مرادش آن معنی است که یاد شد بسیار نظریه‌ای سخیف است؛ چون اهل هرفسق دوست دارند در سخن با گناهشان توافق کنی و شرع گوید تونهی از منکر نما. و چند دیدی مردمی را که برای خوش آمد این و آن هر ساعت نظریه‌ای اظهار دارند و جانبی گرایند. و چون خس و خاشاک به دست هرنسیمی به بازی گرفته شوند و چون مهره در میان انگشت هرناکس زیر و رو گردند، تو کوه باش تا این آیه در وصف تو باشد که فرمود:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» .

۱۴۰ تزکی

« ثابت می‌گرداند خدا گروندگان را به گفتار ثابت درزندگانی دنیا و آخرت».

این صفت مسلمانان پاک نهاد و استوار است و اما دوزبان گاه اظهار و گاه پنهان دارد. گاه اقرار و گاه انکار نماید. زمانی تعریف و تمجید و زمانی دیگر تکذیب نماید. بابعضی چنین و بایرخی چنان است. و به زودی در اجتماع همه او را بشناسند.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«هرکه بادومسلمان به دو رو و دوزبان برخورد کند روز قیامت بیاید بادوزبان از آتش».

وامام باقر - علیه السلام - فرمود:

«چه بد بنده‌ای است بنده‌ای که دارای دو رو و دوزبان است، در حضور برادرش او را تمجید و ستایش کند ولی پشت سرش بدگوید و از گوشت او بخورد. اگر به او بخشش کند حسدش برد و اگر گرفتار شود او را واگذارد و دنبال کار خود رود».

در نزد بنده صالح، خوب، خوب؛ و بد، بد است. راست همه جا راست و کج همه جا کج است. در قضاوتها و گفتارها تابع هوایش نیست و در کار و اندیشه راسخ و مستقیم است.

در روضه کافی در حدیث عیسی بن مریم - علیه السلام - خداوند به پیامبرش فرماید:

«ای عیسی! باید که زبانت در نهان و عیان یکی باشد و دل و دیده‌ات همچنین، دل و زبان را از حرام دریج. ای عیسی! دوزبان یک دهان را نشاید و دو دل در یک سینه نگنجد و همچنین باشد خاطرها»

و این دوزبانی نفاق و صفت منافقین باشد که خدای وصفشان چنین

فرمود:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»^۱.

((به راستی که منافقین در زیرترین طبقات جهنم جای دارند)).

۶- سرزنش

چنین دان ای عزیز که نصیحت کنند و اندرز گویند تا مسلمانی به دام نیفتد و در ورطه‌ای قرار نگیرد؛ و اما چون به دام افتاد و در ورطه قرار گرفت از سرزنش چه سود. اینجا جای دستگیری و یاری است نه جای شماتت و سرزنش. برزخمر مرهم نهند نه نمک پاشند. بر ره گم کرده چراغ دهند نه تازیانه زنند. چون خود به مصیبت در است بررنجش میفزای و جگرش را به شماتت مخای.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«هرکه مؤمنی را ملامت و سرزنش کند خداوند او را دردنیای و آخرت

سرزنش و ملامت نماید».

در گرفتاری و اندوه آدمی نیاز دارد تا غمش را با کسی گوید و آن کس با دلداری و دلجویی باری از دوشش بردارد و از غمش بکاهد. چه توان کرد که نوعاً غمزدگان از ترس شماتت و سرزنش ناکسان غم بردلشان سنگینی کند و نتوانند آن را با کسی در میان نهند.

این درد را جناب شیخ سعدی - علیه الرحمه - در گلستان چنین آورده:

بازرگانی راهزار دینار خسارت افتاد، پسر را گفت: نباید این سخن با کسی در میان نهی. گفت: ای پدر! فرمان تو راست نگویم ولیکن خواهم مرا بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست؟ گفت: تامصیبت دو نشود یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه.

مگویی اندوه خویش با همگنان که لاحول گویند شادی کنان
وامام صادق - علیه السلام - فرمود:

« هر که مؤمنی را به گناهی سرزنش کند نمیرد تا آن را مرتکب شود.»

۷ - مدح و ستایش بی جا

از خوب تمجید کن ولی در غیاب، اگر می خواهی خوب در خوبی بماند
بامدح تو نخوتی دراو پدید آید که از خوبی او بکاهد. و بسا زیان این
نخوت از سود آن صفت بسی بیش باشد. و آدمی باید باستایش مردم مغرور
نشود و فریب ایشان را نخورد و باخود گوید: اینان خوبی های مرا می دانند
اگر از بدی های من باخبر بودند از من فرار می کردند.

امام باقر - علیه السلام - می فرماید:

«مردم تو را فریب ندهند و از خودت غافل نمایند؛ زیرا نتیجه کردارت به
خودت رسد. روز خود را به چنین و چنان به پایان مرسان؛ زیرا همراه تو کسی
است که کردار تو را در حسابت نگهداری می کند.»

و هیچ انسان بزرگ منشی نباید به خود اجازه دهد که قدها در برابرش
خم شوند و زبانها در وصفش مداهنه کنند و انسانها برای اجرای
درخواستهایشان در مقابل او خود را کوچک کنند.

مولای متقیان علی - علیه السلام - وقتی در برابر یکی از مدّاحان خویش قرار می‌گیرد چنین می‌فرماید:

«برای کسی که جلال و عظمت خداوندی در دلش بزرگ تلقی شده شایسته است که جز خدا همه هستی در برابرش ناچیز جلوه نماید. شایسته‌ترین فرد به این حالت روحانی کسی است که نعمت خداوندی برای او بزرگ و احسانش برای او لطیف و عالی می‌باشد. اصل این است که هرکسی که نعمت خداوندی برای او زیاد بوده باشد حق خداوندی نیز برای او باعظمت‌تر خواهد بود. بدترین حالات متصدیان امور از نظر سبک مغزی در نزد رادمردان جامعه حالتی است که پندارند و بر آنها ثابت شود که پیشروان جامعه به افتخار و خودنمایی علاقمند و مشتاق بوده و موقعیتی که دارند آنان را در تکبر غوطه‌ور ساخته است.

من اگره دارم از اینکه در مغز شما جولان کند که من توصیف و تمجید و سپاسگزاری را دوست دارم، سپاس خدا را که من چنین نیستم. اگر هم ممنونیت و ستایش را از نظر تمایلات طبیعی دوست می‌داشتم به طور حتم به جهت پستی جلب ستایش مردم در مقابل عظمت و کبریایی الهی رهائش می‌کردم و از خود دور می‌ساختم»!

حتی در صفحه دیگری وقتی روستاییان در برابر حضرت علی - علیه السلام - از اسبهای خود پیاده شدند و دسته جمعی به هیجان شدید در مقابل او پرداختند امیرالمؤمنین فرمود: این چه کار است که می‌کنید؟ گفتند: این رفتاری است که ما با امرای خود انجام می‌دهیم. امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: سوگند به خدا این رفتار ذلت‌بار

که شمارا در برابر امراء پست می‌کنید سودی به حال آنها ندارد. شما با این گُرنش و تملق و خودشکنی خودتان را در دنیا به مشقت می‌اندازید و در آخرت هم به شقاوت دچار خواهید گشت.

ملاحظه فرمودید که وقتی علی - علیه‌السلام - از گُرنش و چاپلوسی در برابر بیزار است که را سزد که اجازه دهد مردم در برابرش تواضع کنند؟ زیرا عزت از آن خداست.

تو نیز ای عزیز! تخم تکبر و کبریاپی در دل مردم مکار. تشکر و سپاس در برابر خدمات خوب است ولی به آنها تلقین مکن که از آنچه هستند برتر باشند. نیمی از تکبر متکبران مرهون تملق چاپلوسان است.

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای غزل ارسلان

۸ - نجوا

«إِنَّمَا التَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا»^۱.

((به راستی که این نجوا کردن از شیطان است تا مؤمنین از آن غمگین شوند)).
 نجوا، آهسته سخن گفتن است با فردی در محفلی آنگونه که یکی بشنود و سایرین از شنودن محروم مانند. و این بدان معنی است که رازدار و محرم در این محفل جز این فرد نبود و طبعاً باعث کدورت ورنجش بود. و زنان در این کار بیش از مردان پردازند و چه بسا که به خاطرها بگذرد که در اطراف ایشان سخن گفته می‌شود. و اگر در هنگام نجوا خنده‌ای کنند

پندارند به ایشان می‌خندند. و اگر لغوی شنوند گویند باما بود. و طبعاً نجوا محبت‌ها را زایل کند و مهر ببرد و کینه اندوزد.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«هرگاه سه کس باهم نشسته اند دو تائی آنها سر به گوش هم سخن نکنند؛

زیرا مایه اندوه و آزار آن سومی شود».

منحصراً در سه مورد خداوند اذن نجوارا می‌دهد:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ

النَّاسِ»^۱.

«هیچ خیری در بسیاری از نجوای مردم نیست الا امر به بخشش یا

نیکویی کردنی و یا آشتی دادنی».

و در این سه مورد هم اگر فرصت فوت شود و در وقت دیگر نتوان،

بانجوا گرهی بگشاید و یا عمل خیری انجام دهد.

۹ - شوخی کردن و مسخره نمودن

بسا پنداری که باشوخی در دل مردم جای گیری ندانی که همان شوخی تورا از چشم مردم همی اندازد؛ برای اینکه گروهی را بخندانی یکی را دست می‌اندازی آنان که می‌خندند بر محبت تو نیفزایند ولی آن را که دست انداختی دشمن خود می‌کنی و اگر در غیابش باشد غیبتش نمودی.

«وَيُنَلِّ لِكُلِّ هَمْزَةٍ لَمْزَةً»^۱.

۱ - سوره نساء، آیه ۱۱۴.

۲ - سوره همزه، آیه ۱.

«وای بر سرزنشگر و مسخره کننده و غیبت کننده».

تو خواهی که مردم را بخندانی و خود دلچک ایشان باشی ندانی که امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«خنده بسیار دل را بمیراند. و خنده بسیار دین را ازین برد، چنان که آب نمک را بساید.

و نیز فرمود:

«مبادا شوخی کنید که آبرو را می برد. و هرگاه مردی را دوست داری با او شوخی و ستیزه مکن».

اگر آدمی بیدار باشد و مرگ و حساب و کتاب و سؤال را در نظر آورد کمتر بخندد که دنیا نه جای مسخره و شوخی کردن است. زیاد بیندیش که اگر تو را اندیشه افزایش دهد بکاهد.

چون کنم چون نه بخندم و نه بخندانم	با گروهی که بخندند و بخندانند
تادم صبح به دل خسته و گریانم	از پی آنکه دی از بهر چه خندیدم
که خرد سخت گرفتست گریبانم	خنده از یخردی خیزد من چون خندم

(ناصر خسرو)

به این احادیث نیز توجه شایان نما:

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«خنده فقهه از شیطان است».

و نیز فرمود:

«خنده بسیار آبرو را می برد».

علی - علیه السلام - فرمود:

«مبادا شوخی کنید که دلتنگی آرد و کینه زاید و دشنامی کوچک باشد».

امام باقر - علیه السلام - می فرماید:

«چون قهقهه زدی پس از فراغت بگو بار خدایا مرا دشمن مدار».

و همچنین فرمود:

«جدال مکن تا آبرویت برود و شوخی مکن تا روی مردم به تو باز شود

و بر تو دلیر شوند».

و در خود قرآن صریحاً تمسخر و شوخی که در آن آزاری باشد نهی شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ
وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا
بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِنْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» .

«ای گروهندگان! نباید مسخره کند قومی قومی را شاید که بهتر از ایشان

باشند. و نه زنانی مسخره کنند زنانی را که بسا بوده باشند بهتر از ایشان.

و عیب نکنید خودتان را و بالقب های بد مخوانید یکدیگر را بدنامی است

فسق پس از ایمان پس آنان که توبه نکنند از ستمکارانند».

و این بحث و این احادیث تورا انسانی بد اخلاق و تندخو نکند. نه از این

سوی شو و نه آن سوی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - با مردم بسیار خوش

برخورد بود و هر کس او را ملاقات می نمود می گفت: محمد - صلی الله

علیه و آله - مرا بیشتر از همه دوست دارد.

با آنکه دلت مالا مال حزن است بر چهره مردم لبخند زن و بیه قول

خواججه شیراز - رحمة الله علیه - :

بادل خونین لب خندان ییاور همچو جام

نی گرت زخمی رسد آبی چون چنگ اندر خروش

(حافظ)

شوخی همه جا مذموم نیست:

به ویژه آنجا که مسلمانی را ملول بینی با مزاحی ملایم و لطیفه‌ای جالب نقش خنده بر لبانش آور که احادیثی نیز در این مورد رسیده است؛ معبر بن خلاد گوید: از ابوالحسن - علیه السلام - پرسیدم و گفتم: قربانت مردی باجمعی است و سخنی می‌گوید تا اطرافیان بخندند. فرمود:

«باکی نیست تازشتی و پلیدی در آن نباشد. سپس فرمود: عرب ییابانی نزد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌آمد و چیزی به عنوان هدیه تقدیم او می‌کرد و هم آنجا می‌گفت: بهای هدیه هارا بده و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌خندید. و چون غمگین می‌شد می‌فرمود: آن عرب ییابانی چه شد کاش نزد ما می‌آمد».

یونس شیبانی گوید: امام صادق - علیه السلام - فرمود: چگونه بایکدیگر شوخی می‌کنید؟ گفتم: اندکی. فرمود:

«شوخی کنید؛ زیرا شوخی از خوش خلقی است و توبه و وسیله آن برادرت را شاد می‌کنی و هرآینه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - با مردی شوخی می‌کرد و می‌خواست او را شاد کند».

امام باقر - علیه السلام - فرمود:

«راستی خدا دوست دارد کسی را که در میان جمعی شوخی کند بی آنکه فحش دهد و هرزه درایی کند».

و توان گفت که: این احادیث متضاد یکدیگر نیستند، آنجا که شوخی باعث سبکی، دست انداختن و هرزه درایی و غیبت باشد مسلم مسلمان از آن بیزار است. و آنجا که مراد، بردن اندوهی از دل مسلمانی، و شاد نمودن آزرده‌ای، به لبخند آوردن لبهای پژمرده‌ای باشد آن شوخی خود عبادت است.

۱۰ - لغو در سخن و پرگویی

ای عزیز! دانی که لغو چه باشد آن فعل و کاری که نه فایده دنیا دارد نه آخرت. خواهی گفت: چنین عملی نکنم. اگر دقت و توجه نمایی بیشتر اعمال و گفتار آدمی لغو بود.

دانی که عمر کوتاه و راه سلوک بس طولانی بود، در این راه اگر دم را غنیمت‌شماری کی توانی رسید. پیامبر - صلی الله علیه و آله - در نصیحت به ابوذر فرماید:

«ای ابوذر! ترک نماکاری را که از آن فایده به تو نمی‌رسد. و سخن مگو در امری که در آن انتفاعی برای تو نیست. و زبان خود را حفظ کن همچنان که زر خود را حفظ می‌نمایی».

چه بسا با گفتاری شقاوت اندوخته‌ای و یا از جمله‌ای روزها پشیمانی خورده‌ای.

و از امام صادق - علیه السلام - منقول است که:

«حضرت عیسی - علیه السلام - می فرمود: جز در یاد خدا بسیار سخن نگویند. آنان که بسیار سخن گویند دلشان قساوت یابد و خود نمی دانند.»
رسول خدا - صلی الله علیه وآله - به مردی که از او اندرزی خواست سه بار مکرر فرمود: زبان خود را حفظ نما.

اگر مشک خالص نداری مگوی ورت هست خود فاش گردد بسوی
به سوگند گفتن که زر مغربی است چه حاجت محک خود بگویند که چیست
از آن مرددانا دهان دوخته است که بیند که شمع از زبان سوخته است
(سعدی)

ندیدی که خدای - تعالی - در قرآن یکی از شرایط فلاح و رستگاری را
ترک لغو فرمود:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^۱.

«و آنان که از لغو روی گردانند».

ویکی از خصایص بهشت آن است که در آنجا لغوی نشنوی
و هرزه گویی خاطرت را نیازارد.

«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا»^۲.

«و در آنجا نه لغوی و نه هرزه گویی شنوند».

و نیز در توصیه شراب بهشتی فرمود:

«يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهَا»^۳.

«از یکدیگر جامی گیرند که نه در آن لغوی و نه گناهی باشد».

و چه بسا این جهان را به سخن نابه جای خود برای خویش جهنم کنیم.

۱ - سوره مؤمنون، آیه ۳.

۲ - سوره واقعه، آیه ۲۵.

۳ - سوره طور، آیه ۲۳.

غیبت گوئیم، سخن هرزه بر زبان جاری کنیم، دونفر را به جان هم اندازیم و صدها لاف و دروغ زنیم.

ای زبان هم آتش و هم خرمی چنداین آتش در این خرمن زنی در نهان جان از تو افغان می‌کنند گرچه هرچه گوئیش آن می‌کند ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی ای زبان هم رنج بی‌درمان تویی (مولوی)

ودانی که چون لغو دل می‌راند؟ در مجلس لغو‌گویی عمر مگذران که این ساعات عزیز به باد داده‌ای. واگر درجایی بالغو روبرو شدی از آن اعراض نما که خداوند سبحان فرمود:

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۱.

«و آنان که بر باطل حاضر نگردند و چون بر لغو بگذرند کریمانه بگذرند».

و نیز فرمود:

«وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»^۲.

«و چون لغو را شنوند از آن اعراض نمایند و گویند: کردار ما از ما و کردار شما از شماست. درود بر شما، نمی‌جوییم نادانان را».

پس تو با سلامت نه با ستیز از مجلس لغو بدر آی و بالغو گویان مصاحبت منما و همی دان که چون آدمی پرگوید نتواند نغز گوید و به قول نظامی:

لاف از سخن چو دَر توان زد آن خشت بود که پرتوان زد

۱ - سوره فرقان، آیه ۷۲.

۲ - سوره قصص، آیه ۵۵.

یک دسته گل دماغ پرور از خسرمن صد گیاه بهتر
 پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - می فرماید:
 «هرکه پرسخن بود هرزه اش زیاد بود. و هرکه هرزه گوییش بسیار بود،
 گناهِش بسیار بود. و هرکه گناهِش بسیار بود بر آتش دوزخ اولی بود».



این ده مورد از خطاهای زبان بر تو ای عزیز بر شمردم ولی همی دان که
 زبان را نه تنها این ده خطاست که فراوان خطا دارد. آتش ها برافروزد
 و سرها به باد دهد و ایمانها ببرد. بلی:

این زبان چون سنگ و فم آتش و ش است
 و آنچه بجهد از زبان چون آتش است
 سنگ و آهن رامزن برهم گزاف
 گه زروی نَقل و گه ازروی لاف
 زان که تاریک است و هرسو پنبه زار
 در میان پنبه چون باشد شرار؟
 ظالم آن قومی که چشمان دوختند
 و زسخنها عالمی را سوختند
 عالمی را یک سخن ویران کند
 رویهان مرده را شیران کند

(مولوی)

نکند سخن تو ضرری برای مؤمن سازد، و یا آبروی او ببرد، و یا برایش
 رنجشی به بار آرد که امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«هرکه حکایتی بر ضرر مؤمنی نقل کند و مقصودش این باشد که او را چرکین کند و آبروی او را بریزد تا از چشم مردم بیفتد خدا او را از بستگی خود براند و به بستگی با شیطان بکشاند و شیطان هم او را بپذیرد»^۱.

نکند باسخت رازی از مؤمن فاش کنی و پرده‌ای دری و آبرویی ریزی که عبدالله بن سنان از امام صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که از حضرتش سؤال کردم که: مراد از عورت مؤمن بر مؤمن حرام است چیست؟ فرمود:

«چنان نیست که فهم تو بدان رفته است همانا مقصود فاش کردن سر اوست»^۱.

و نیز حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«پرده بر هیچ مسلمانی مدرید».

مبادا مؤمنی را بر خشم دشنام دهی و هرزه‌ای از زبانت به درآید که امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«دشنام بر مؤمن چون پرت شدن در هلاکت است».

و نیز امام باقر - علیه السلام - فرمود:

«دشنامگویی به مؤمن نابکاری است. و جنگیدن با او کفر است. و خوردن

گوشتش گناه است. و حرمت مال مؤمن چون حرمت خون اوست».

ان شاء الله باتو در کتاب «تَحْلِي» گفته‌آید که: مؤمن را با مؤمن چه حقوقی است ولی در اینجا گویم میندار که مؤمن تواند از کنار برادر ایمانیش بی تفاوت بگذرد و اگر کوتاهی نسبت به حقوق او کند مأخوذ باشد زیرا که امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید:

۱ - کافی .

۲ - کافی .

«هرگاه مردی به برادر مؤمنش گوید: اف، از پیوستگی با او بیرون آید. و چون به او گوید: دشمن منی، یکی از آنها کافر شود. و خدا از مؤمنی که بد برادر مؤمن خود را در دل دارد هیچ کرداری نپذیرد».

مبادا گرفتاری را شماتت کنی و بر رنجش افزایی که امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«شادکامی و شماتت در گرفتاری و مصیبت برادر دینی از خود نشان مده تا خدا به او ترحم کند و آن گرفتاری را به تو دهد».

مبادا در میان سخن دیگران سخن گویی که بر نادانی خود گواه آورده‌ای. و امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«رسول خدا فرموده است: هر که در میان سخن برادر مؤمنش بدوّد و سخن او را برد مانند این است که روی او را خراشیده است».

و این زبان را با آدمی کارهاست و دشمنی و کینه‌ها. باش تا این دشمن را خوب شناسی که از این مار سرخ، بیش از هر دشمنی در زندگی رنج دیده‌ای و در فردای قیامت این مسأله بر تو روشن تر می‌گردد!

خاموشی

بدان ای عزیز که کلید همه این رنجها که بر تو شمردم در سخن گفتن و قفل آن خاموشی است؛ خواهی که در این همه بلا نیفتی و این همه درد و رنج از زبان نبینی اصل را خاموشی قرار ده مگر آنجا که جای سخن باشد. و بسیار مواهب که در خاموشی به دست آید. ذکر خفی و توجه قلب و ادب حضور و استفاده از محضر بزرگان و تفکر و انس، همه و همه در خاموشی باشد. ندیدی که علی - علیه السلام - فرمود:

«چون عقل کامل شود سخن گفتن اندک گردد».

و چون متأسفانه نوع خردها در نقصان است اهل سخن بیش از اهل سکوت باشند. زیرا که محمد - صلی الله علیه و آله - فرمود:

«خاموشی حکمت است ولی اهل آن کم اند».

و خلاف آن در اغلب محاضر خلاف ادب است و از این خلاف است آنجا که خدا سخن گوید:

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱.

«و چون قرآن خوانده شود گوش بازدارید و خاموش باشید. باشد که

مورد رحمت قرار گیرید».

و نیز آنجا که بزرگ و عارفی از کلام خویش فیض بخشد آنجا فیضان رحمت است و سخن گفتن تو آنجا زحمت. باش تاسفره دلت را درچنین رحمت گسترده نگه داری تا عمری از نعمت بهره برگیری.
و هر انسان مؤدب را شایسته است که هرگز در میان سخن هیچ کس چیزی نگوید.

و خاموشی بردو قسم است: خاموشی ظاهر و خاموشی باطن. و این مقام اول است. و در خادوشی درونی در کتاب بعد با تو سخن گفته شود تا بداننی که حال هاست مرید را که در آن حالات، دیگر سخنی نتواند گفت ولی در همین حال که تو را باشد جز در موارد لزوم سخن نگوید تا قلبت از شر زبان درامان ماند.

هر که خواهد از سلامت مسرور بود گویوسته خاموش باش و زبان را از آنچه به کار نیاید نگاهدار.

و در بحث لغو گفته خواهد شد که: هر سخن که در آن نه فایده آخرت بود و نه دنیا آن گفته لغو بود و تالب از اینگونه سخنان نبندی انوار معرفت در دل تو ظاهر نشود.

و یکی از بزرگان گوید: «با خلق اندک گوید و با خدای بسیار تادل شما خدای را بیند».

سخن تانگویی براو دست هست	چو گفته شود یابد او بر تو دست
یکی طفل بردارد از رخس بند	نیاید به صد رستم اندر کمند
نیینی که آتش زبان است و بس؟	به آبی توان گشتنش در نفس
از آن مرد دانا دهان دوخته است	که بیند که شمع از زبان سوخته است

(سعدی)

معاشرت و لغزشهای آن

بدان که در هر مقام که باشی و هر درجه از ایمان که داری نتوانی گفت که معاشرت در من تأثیری ندارد؛ ندیدی که چون خورشید طالع گردد تمام ذرات خاک و کوه و درودشت و آفاق از برکتش نور گیرد. و چون باد برگندیده گذرد باخود بوی گند آورد و خواه و ناخواه چه ببویی و چه نبویی مشامت را بیازارد.

در این مسأله شکی برای تو نیست. در آن معاشرتها که روح تو را جلا دهد و قلبت را روشن کند و ایمانت را بیفزاید در کتاب **تحلی** ان شاء الله باتو سخنی است و در این دفتر بر تو از معاشرتهای غلط و بی‌هنگام بحث است. نخست بر حذر باش از مجالس معصیت.

مجلس معصیت

تو قبلاً اهل معصیت بودی و با اهل معصیت مأنوس، با معصیت تو را عادت بود و همی دان که ترک عادت در میان اهل عادت محال بود. و این مجالس بردوگونه بود: گونه‌ای که تو خود معصیت کنی چنان که در جمع اهل غیبت تو نیز سربجنبانی و دل به سخن آنها دهی و گاه بازبان تصدیق کنی تا معاشرین را خوش آید. و با نامحرمان نشینی که آنها را حجابی نبود. و در لهو و لغو وارد شوی که بی‌شک خود در زمره آنها بی.

امام سجاد - علیه السلام - به ابو حمزه ثمالی فرمود:

«مبادا با گنه کاران همنشینی کنی و به ستمکاران یاری دهی و با فاسقان

همسایه شوی. از فتنه و فریب آنها بر حذر باش و از آستان آنها بدور گرد».
 و در حدیث مفصلی که خداوند تبارک و تعالی با عیسی بن مریم دارد
 چنین آمده:

«بدان که بدی یار، بد سرایت کند و همنشین بد نابودی آرد. بیندیش با که
 همنشین می شوی و برای خود برادران و دوستان مؤمن برگزین»^۱.
 ودانی که پیامبر - صلی الله علیه وآله - فرمود:
 «الْمُؤْمِنُ مِرَاتُ الْمُؤْمِنِ»^۱.
 «مؤمن آینه مؤمن است».

تو در آینه ظلمانی از چه نگری که در همان دم خود را ظلمانی بینی. ای
 جان عزیز! از این یاران نابکار هر چند توانی عزلت جوی که تنهایی بسا
 بهتر تا آشنایی.

فعرچه بگزید هر کس عاقل است زن که در خلوت صفاهای دل است
 ظلمت چه به که ظلمت های خلق سر بُرد آن کس که گیرد پای خلق
 (مولوی)

و مپندار که اینان که تورا بدین مجالست ها خوانند دوستانند بلکه
 دشمنانند و فردا دانی که در این مجالست با تو چه کردند و برسرت چه
 آوردند.

دشمن ارچه دوستانه گویدت دام دان گرچه زدانه گویدت
 گر تورا قندی دهد آن زهر دان گر به تو لطفی کند آن قهر دان
 چون قضا آید نبینی غیر پوست دشمنان را باز شناسی زدوست
 (مولوی)

۱ - روضه کافی .

۲ - نهج النصاحه .

دانی آن دوست که تورا بر مجلس معصیت دعوت کند چه کس باشد آن شیطان است که تورا امروز میزبان شده و تورا که از یاد خداوند خود غافل ماندی امروز قرین گردیده.

«وَمَنْ يَعُشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِیْضَ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ»^۱.

«کسی که از ذکر خدا اعراض کند می گماریم براو شیطان را پس اوست وی را همنشین».

اینان با آنکه خود را دوست تو می دانند و خویشتن را نیک انگارند و در دوستی تو زبان به لاف و گزاف گشایند بزرگترین دشمن تواند.

«وَأَنَّهُمْ لَیَصْدُقُونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَیَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ»^۲.

و به راستی که آنها باز می دارندشان از راه وهمی پندارند که هدایت یافتگانند».

ولی روزی که بادست تهی بر خداوندگار بهترین جلیس و همنشین وارد شوی و نیک دانی که مجالست اینان با تو چه کرد؟ و چگونه ات از آن محبوب باز داشتند همی گویی:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَنِيَّ وَبَنِيكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ»^۳.

«تا چون درآید بر ما گوید: کاش میانه من و تو دوری مشرقین بود چه بدر فیقی بودی».

اگر دعوت چنین کسان شنیدی و بر سفره ایشان خوردی بدان که این خود نوعی شرک است که با تو در این معنی سخن رفت.

علی - علیه السلام - می فرماید:

۱ - سوره زخرف، آیه ۳۶.

۲ - سوره زخرف، آیه ۳۷.

۳ - سوره زخرف، آیه ۳۸.

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ».

«نباید از کسی فرمانبرداری نمود که در آن گناه خداست».

و تو اگر سراین دعوت داری رضایت مخلوق را بر رضایت خالق ترجیح داده‌ای و خشنودی او را گزیدی دانی چه معامله خداوند با تو کند.

براین حدیث از حسین بن علی - علیهما السلام - بنگر:

«مَنْ طَلَبَ رِضَى النَّاسِ يَسْخَطِ اللَّهُ وَ كَلَّهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ».

«هر که خدا را در راه خشنودی مردم به خشم آورد خداوند او را به مردم واگذارد».

بنابراین، در هر دعوت و مجالست اول رضای خدا طلب و بعد رضایت مخلوق.

امام جواد - علیه السلام - می فرماید:

«رِضَا النَّاسِ بَعْدَ رِضَا اللَّهِ».

«خشنودی مردم بعد از خشنودی خدا باید باشد».

و اینها وصف آن مجالس بود که تو با معصیت آلوده شوی.

و مجلس دوم آن است که: تو خود معصیت نکنی ولی در مجلس باشی و دل به مجلسیان همی دهی و با ایشان مأنوس باشی و شیطان تو را گوید که: این نوع مجالست ها چه باک که تو اهل معصیت نیستی. بر قرآن بنگر که خدا درباره مجالست ایشان با تو چه گوید.

«وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»!

«واگذار آنان را که دینشان را به بازی و هزل گرفتند و زندگانی دنیا ایشان را بفریفت».

اینان براین حیات دنیا دل باختند و از حیات دل غافل شدند. صحبت

با اینان دلت میراند.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«سزاوار نیست برای مؤمن در مجلسی نشیند که خداوند در آن نافرمانی می شود و او هم نمی تواند آن را تغییر دهد».

و نیز فرمود:

«شایسته نیست برای مؤمن که برادری کند با هرزه و کذاب و احمق».

مردی گوید: در خدمت امام صادق - علیه السلام - از معنی این آیه

پرسیدم:

«وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْتَدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»!

«و به راستی که نازل شد بر شما کتاب که چون بشنوید آیات خدا را کفر ورزند و به استهزاء گیرند ننشینید با ایشان تا در سخنی دیگر درآیند پس آنگاه شما همانند ایشانید. به راستی که خدا جمع آورد منافقین و کافرین را در جهنم همگی».

فرمود: همانا مقصود از این آیه این است که وقتی شنیدید مردی حق را انکار می کند و دروغ می گوید و یا به ائمه بد می گوید از نزد او برخیز و با او هم نشین مشو هر که خواهد باشد.

و نیز امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«هر که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد در مجلسی که امام را کم شمارند

و یا عیب کنند ننشیند».

و دیگر از آیات کتاب حق - تعالی - که در این زمینه با توسخن رفته

است این آیه است:

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱.

«وچون ببینی کسانی را که به عناد در آیات ما گفتگو میکنند پس روی گردان از ایشان تا درسختی دیگر درآیند. و اگر شیطان فراموشت گرداند پس چون یادت آمد با گروه ستمکاران منشین».

و این خوض، گاه بازبان باشد و گاه باعمل دیگر. در هر صورت سخن از مجالست با هر گنه کاری است که در محضر تو خدای را نافرمانی کند.

و نیز در کتاب الحلیه از امام محمد تقی - علیه السلام - نقل کرده اند که فرمود: «اهل هوا همان کسانی که در آیات خدا خوض می کنند».

و حتی امام باقر - علیه السلام - در ذیل آیه شریفه فرمود: «از آن جمله گوش دادن به سخن نقالان و داستان سرایان است». که این حدیث شمول آیه را بر هر مجلس غفلت و لغو و عمرگذرانی دربر می گیرد.

بنابراین، ای عزیز! در خود بنگر که اگر بر این مجالس و مصاحب نفس مایل است در تو هنوز تمایلات شیطانی نمرده و تونیز سرخدا نداری و اگر از این مجالس و مصاحب بیزاری بیدار باش تا شیاطین تو را بر این بساط خود نبرند.

ای بسا ابلیس آدم روکه هست	بس به هر دستی نباید داد دست
آدمی خوارند اغلب مردمان	از سلام علیکشان کم جو امان
خانه دیو است دلهای همه	کم پذیر از دیو مردم دمدمه
عشوه های یار بد می نوش هین	دام بین، ایمن مرو تو بر زمین
دم دهد گوید تو را ای جان دوست	تا چو قصابی کشد از دوست پوست

سرنهد برپای تو قصاب وار دم دهد تاخونت ریزد زار زار
(مولوی)

و نیز همی دان در مجلس معصیت برسالک طریق الی الله فرض فرار
است؛ و هر عمل ولو نماز در چنین مجلسی مذموم است الا توقف بر اجبار
بود یا برای ارشاد و نهی از منکر و گرنه از این مجالست جز آلودگی نزیاید.
و شاید بود که گویی با خلق خدای مهربان باید بود و با آنها معاشر وصله
رحم بخشی معاشرت و مجالست با ایشان است؛ بلی راست است ولی شرط
این مجالست و معاشرت را از معصوم خواه که امام صادق - علیه السلام -
فرمود:

«حُسْنُ الْمُعَاشِرَةِ مَعَ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ مِنْ مَزِيدِ فَضْلِ اللَّهِ
تَعَالَى عِنْدَ عَبْدِهِ».

«حسن معاشرت با خلق خدا در غیر معصیت او از علائم زیاد شدن فضل
و احسان خداوند بر آن بنده می باشد».

که معاشرت با خوبان از فضل خدای - تعالی - است ولی مجالست آنها
هیچوقت آلودگی و معصیت ندارد؛ بلکه بسا نوری با تو دهند که تا ساعتها
بعد از ملاقات ایشان از معصیت مصون و محفوظی. حال به دنبال فرمایش
امام صادق - علیه السلام - بنگر:

«با مردم به خاطر خداوند رفتار و معاشرت کن نه به جهت استفاده از آنها
در امر دنیا و نه به خاطر رسیدن به جاه و جلال و نه برای ریا و تظاهر و یا اینکه
خود را شبیه آنها کنی و یا مشهور شوی. حدود شریعت را پایمال نکن؛ زیرا
آنها نمی توانند در مقابل خداوند از تو حمایت کنند و تو بدون فایده آخرت
را از دست می دهی. علم یقینی خود را به واسطه شکی که دیگران به تو القاء
کرده اند از دست مده. هنگام امر به معروف با مردم مثل رفیق باش و وقت نهی

از منکر بسیار مهربان و رؤوف و در همه حال از نصیحت به جوانان و پایین تر از خود دریغ مکن چون خداوند فرمود: به کلمات خوب و نیکو سخن گوید. با کسی که معاشرت وی تورا از یاد خدا غافل می کند مصاحب مباش و از کسانی که معاشرت آنان تورا از اطاعت خداوند باز می دارد دوری کن؛ زیرا آنان از دوستداران شیطان و یاران وی اند. و مشاهده مردم تورا و ادار به مدهنه و تملق هنگام ابراز حق ننماید چون در این کار زیان بزرگی است و ما از این خسران به خداوند پناه می بریم».

مجالست بامردگان

مراد از مردگان، دل مردگان است که مردگان قبرستان را مجالست عبرت آموزد و محبت دنیا ببرد و عاقبت کار بنماید و مجالست دل مردگان غفلت آورد و طول امل زاید و عمر به باد دهد. از ساعاتی که بایشان به سرآوردی چه اندوختی؟ و چه برداشتی؟ نگویم مجالستان معصیت است که لغو است و اگر تورا سر فلاح و رستگاری است از لغو نیز باید اعراض کنی که فرمود:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^۱.

«مسلم، رستگار شدند گروندگان، آنان که در نماز خضوع دارند. و هم آنان که از لغو روی گردانند».

و جای دیگر فرمود:

«وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ

عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»^۱.

«وچون بشنوند لغو را از آن اعراض نمایند وگویند: کردار ما از آن ما
وکردار شما مرشمارا، سلام بر شما، نجویم نادانان را».

ای عزیز! آهنگ چنین مجالس منما و اگر براتفاق گرفتار آمدی از آن
کریمانه درگذر.

«وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۲.

«چون بر لغو بگذرند کریمانه بگذرند».

حضرت علی - علیه السلام - به کسی که لغو می گفت فرمود: «برکاتبان
خود دانی چه نامه املا می کنی؟»

و نیز حضرت محمد - صلی الله علیه وآله - به ابوذر فرمود:

«مصاحبت مکن مگر بامؤمن. و نباید طعام خود را جز به مؤمن بخورانی.

و نیز مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران طعامت را به کسی که از برای
خدا تو را دوست دارد؛ و بخور طعام چنین کس را».

و نفس خواهد که با کسانی بنشینی که تو را بخندانند و مزاح باشند
و یا تو را مدح گویند و مدهانت کنند و اگر گشاد دل خواهی با آنان نشینی که
تو را به یاد خدا اندازند و معایبت بر تو عرضه دارند: بر این حدیث از امام
باقر - علیه السلام - توجه کن:

متابعت کن کسی را که تو را می گریاند و خیر خواه تو است. متابعت مکن

آن کس را که تو را می خندانند و فریب می دهد و عنقریب بازگشت همه به سوی
خداست».

۱ - سوره قصص، آیه ۵۵.

۲ - سوره فرقان، آیه ۷۲.

مجالست با ثروتمندان

دانی که مجالس ایشان بیشتر مجالس غفلت است. یا حساب مال کنند یا غرور جاه دارند، و تجملات وزر و زینت به رخت کشند و شیطان و نفس تو را به سوی ایشان جذب کنند و خدا و آخرت را فراموش نمایند. در این معاشرت‌ها بهترین گواه، دل تو است بنگر از هر مجلسی که برخاستی درد دل چه داری بسا مجالست‌ها که چون تمام شود درد دل جز سنگینی و نکبت و غفلت و غم و اندوه هیچ نداری. و بسا مصاحبت‌ها که از برکتش نور آوری و در دل گشایش و رحمت و فیض یابی.

«لَا تَمُدَّنْ عَيْنَكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»^۱.

«مگشای دوچشمتم را به سوی کامیابی گروهی از ایشان از خوشی حیات این جهان تافریفته شوند در آن و روزی پروردگارت بسی بهتر و جاودانه تر است».

نفس در این آرایش که در حقیقت آرایش است به تو گوید که: اینها

آرامش است. چه دانی که این بساط درهمین جهان چه فتنه‌ها زاید و چه آرامش‌ها برد.

«وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»^۱.

«و به شگفت نیورد تورا مال و فرزندانشان. جزاین نیست که اراده فرمود خدا عذاب ایشان را با آنها در دنیا و هلاک شود نفسشان و ایشانند کافران».

و نیز از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - منقول است که فرمود:

«سه کس را مجالست، دل می‌میراند: مردم پست و دنی. سخن گفتن

بازنان. و مجالست اغنیا و ثروتمندان».

و امام محمدباقر - علیه السلام - می‌فرماید:

«با اغنیا همنشینی مکن؛ زیرا کسی که با آنها همنشینی می‌کند اول که با آنها

نشست چنان داند که خدا را براو نعمت هاست و چون پاره‌ای نشست پندارد که

خدا هیچ نعمتی براو نداده است».

و نیز از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - منقول است که: «از

معاشرت چندتن پیرهیزید. و از آن جمله فرمود: از مجالست مردگان.

سؤال شد: مردگان کیستند؟ فرمود: ثروتمندانی که نعمت آنها را به طغیان

و اداشته است و مبادا که تو در مجالست شرک و ورزی و شرک در مجالست

آن عمل است که ثروتمندی را به خاطر ثروتش احترام‌گذاری و صاحب

منصبی را به خاطر منصب. که شخصیت ایشان بابرکناری ثروت

و یا منصب برای تو دگرگون شود».

تو اگر بر طلا و درهم و دینار تعظیم می‌نمودی به بود؛ زیرا این بی‌زبانان

باتعظیم تو تکبر نمی نمودند و باتمجید تو فریفته نمی شدند ولی صاحبان آنها را تو مغرور می کنی و می فریبایی.

یکی پرطمع پیش خوارزمشاه شنیدم که شد بامدادی پگاه چو دیدش به خدمت دو تا گشت و راست سپس روی برخاک مالید و خاست پسر گفتش ای بابک نامجوی یکی مشکلت می پرسم بگوی نگفتی که قبله است راه حجاز چرا کردی امروز از این سو نماز؟ مبرطاعت نفس شهوت پرست که هر ساعتش قبله دیگر است (سعدی)

و مبادا که در مجالست برای خوش آمد مردم سخن گویی که بسا مردم حق نپسندند و ناحق پسندند. تو اگر سخن گفتنت به خاطر خدا باشد هر چه گویی و هر چه کنی نیکو باشد و اگر به خاطر خلق گویی خود نوعی شرک است.

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۱.

«و حق را با باطل مپوشید و پنهان نکنید و شما آن را می دانید».

تورا چون حقیقت، جمال خویش نمود برای هوای این و آن آن را مپوش. برای خدا سخن گو، نه به خاطر کسان که حق - تعالی - فرمود:

«فَأَخَكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»^۱.

«در میانشان به آنچه خدای فرستاده حکم کن و پیرو هوس های ایشان مباش از آنچه آمد تورا از حقیقت».

و باطن و گمان سخن مگوی مبادا که در سخت خلاف آید؛ زیرا ظن و گمان آدمی را از درک حقیقت بی نیاز نمی نماید.

۱ - سوره بقره، آیه ۴۲.

۲ - سوره مائده، آیه ۴۸.

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۱.

«به راستی که گمان، چیزی از حقیقت را کفایت نمی‌کند».

و برخلاف آنچه نوع مردم در مجالست و همنشینی صاحب منصبان و ثروتمندان حریصند و بر آن افتخار می‌کنند توسعی کن با فقرا مجالست کن و برایشان ارادت ورز و از ایشان دلجویی کن تا از شرک به درآیی و قلبت در مجالست ایشان منور گردد و از تکبر و خودپسندیت کاسته شود. و معاملاتتی که خداوند رحیم با تو کرده بهتر بینی و شکرش بهتر گزاری. باش تا از کلام حق سبحان با تو گویم:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِسَىٰ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَلَا تَطْعَمَ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا
وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»^۲.

«شکیبا گردان نفست را با آنان که می‌خوانند پروردگارشان را هر بامداد و شبانگاه و رضای او همی جویند. و نباید که نگاهت از ایشان درگذرد که در این صورت اراده کرده‌ای زینت این حیات دنیا را. و اطاعت مکن آن را که دلش را از یاد خود غافل کردیم و پیرو آرزویش شد و کارش تباه شد».

۱ - قسمتی از آیه ۳۷.

۲ - سوره کهف، آیه ۲۸.

لغزشهای دیگر در مجالست

« مجادله »

بدان که مجادله نور ببرد و دل را زایل کند و تورا از عالم یقین فرود آورد. با آنکه در امر به معروف و نهی از منکر بسا نور افزایش و یقین زیاده گرداند و این آنجا بود که شنونده سرشنوایی دارد و راه آشنایی خواهد و افزایش دانایی جوید نه همچون نهنگ باتو سرچنگ داشته باشد. میدان ارشاد باگود زورخانه بسی فرق دارد در ارشاد مرید به دنبال مرشد همی آید و در گشتی هردو رقیب سرشکست یکدیگر دارند. اگر تصور می کنی در این مبارزه به راه خدایی پنداری بیش نیست که در این گونه مبارزه ها جز به راه نفس نتوان رفت.

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا»^۱.

«مجادله مکن از آنان که باخویشتن خیانت ورزند به راستی که خدا خیانت کار گنه کار را دوست ندارد».

وفراوان افتد تو را که نفس گوید: مبادا در این بحث شکست خوری که آبرویت بریزد و مردم پندارند تو را معلوماتی نیست؛ و تو برای مباحثات و خودنمایی دست از خصم بازنداری و خویش را در جنگ و مجادله و ستیزه اندازی. شاید بر این حدیث نظر نیفکنده باشی که علی - علیه السلام - می فرماید:

«پرهیز از خودنمایی در بحث و ستیزه گری؛ زیرا این هر دو دلها را تیره کند و نفاق و دورویی در دلها بکارند و به بار آورند».

اگر بینی که بینی ایشان شمیم گله‌ها نشنوند و بوی خوش نبیند بگذار تا بر گلخن پندار خویش خزند که اینها به راه گلشن نروند.

«فَلَا يَنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ. وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»!

«پس نباید که در آن امر با تو نزاع کنند و بخوان به سوی پروردگارت به درستی که تو هر آینه به راه راستی. و اگر مجادله کنند با تو پس بگو خدا داناتراست به آنچه می کنید».

بر این حدیث نیز بنگر که پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده:

«سه چیز است که هر که خدا را با داشتن آن ملاقات کند به بهشت رود از هر دری که خواهد: هر که خُلق او خوب است و از خدا در نهان و عیان بترسد. و مرء و جدال را ترک کند گرچه حق با او باشد».

و نیز فرمود:

«هر که خدا را هدف بحث با مردم و ستیزه با آنها سازد در معرض لغزش

ودگرگونی فراوان درآید».

وهمی دان که اگر جایی چاره ندیدی و در میدان بحث و مجادله قرار گرفتی بکوش تا بر اعصاب خود مسلط باشی و سخن زشت از دهنت بیرون نیتند و اگر آنها به مذهب و دین تو اهانت کردند تو بر پیامبران خدایی آنها اهانت نکنی که فرمود:

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»!

«مجادله نکنید با اهل کتاب مگر آنگونه که بهتر است».

و مجادله احسن کار همه کس نتواند بود و کار، کار آن انسانهای با فرهنگی است که هر دو در طلب کشف حقیقت باشند و از عصبیت و بددهانی بدور و بحث را برای اظهار معلومات و جلوه گری در اذهان شروع ننموده و بانزمش و میهر سخن گویند.

پس تاروی در خصمی چنین نداری از مجادله کناره گزین و در گرداب آن شنا متمای و بر این حدیث نیز توجه کن که امام صادق - علیه السلام - به ثابت ابی سعید فرماید:

« ای ثابت! شما را با مردم چه کار؟ از مردم دست بردارید و احدی را به مذهب خود دعوت نکنید. به خدا اگر اهل آسمان و زمین گرد آیند که آن بنده ای را که خدا می خواهد هدایتش کند گمراه کنند نتوانند، دست از مردم بردارید و یکی از شماها نگوید، برادر من است، عموزاده من است و همسایه من است؛ زیرا خدای عزوجل هرگاه خیر بنده ای را خواهد جاننش را پاک کند و هیچ خوبی رانشنود جز آنکه آن را بفهمد. و هیچ بدی رانشنود جز آنکه منکر آن شود. سپس خدا دردش کلمه ای اندازد که به وسیله آن کار او را فراهم سازد».

با خویشان آلوده چه باید کرد؟

واما آگاه باش که تورا آن تردید دست دهد که از طرفی باید از بدان برید و از سویی قطع صلّه از معاصی است. با این تضاد چه باید نمود؟ و این مسأله در آن زمان پیش آید که تورا ارحامی معصیت کار باشند. پس توجه کن تا چه می شنوی. و در شریعت منع شده است قطع رحم تا بدانجا که در عرف خویش خوانده شود:

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ».

«وهم آنان که پیمان خدا را پس از استواریش می شکنند و می برند از آنچه خدا به آن امر کرد و فساد می کنند در زمین مرایشان راست لعنت و بدی آن سرای».

و یکی از مصادیق شاملان این آیه بریدگان از رحم اند. و اما صحنه ای دیگر را پیش چشمانت نهم. میان امام صادق - علیه السلام - و عبدالله بن الحسن گفتگویی در گرفت تا به جنجالی کشید و مردم گرد آنها جمع شدند

و شب هنگام بدین وضع از هم جدا شدند. بامداد امام صادق - علیه السلام - در خانه عبدالله می آید و به او می فرماید: ای عبدالله! من دیشب آیه ای از قرآن خدای عزوجل را خواندم و مرا پریشان کرد. پرسید آن آیه چه بود؟ فرمود:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا آمَرْنَا لَهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ»^۱.

«آنان که می پیوندند آنچه را خدا به آن امر فرموده که پیوند کرده شود و می ترسند از پروردگارشان و بدی حساب».

در پاسخ گفت: راست فرمودی گویا من این آیه را هرگز نخوانده بودم پس یکدیگر را در آغوش کشیده و گریستند.

باشد که تو را این سؤال پیش آید که من در کمال حسن معاشرت با خویشانم، ولی آنها با من وفا نکنند. بگذار تا تو اهل وفا باشی؛ زیرا از مؤمن جفا نیاید.

برای تذکر بیشتر به این حدیث بنگر:

«عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق - علیه السلام - گفتم: به راستی برای من عموزاده ای است که با او پیوندم و او از من ببرد با او پیوندم و باز او از من ببرد تا قصد کردم در برابر قطع رحم از او بیرم آیا به من اجازه بریدن از او می دهی؟

فرمود: به راستی که هرگاه تو با او پیوندی و او از تو ببرد خدای عزوجل به شما هر دو پیوندد و اگر تو از او ببری و او هم از تو ببرد خداوند هم از هر دو شما ببرد»^۱.

۱ - سوره رعد، آیه ۲۶.

۲ - کافی.

باخویشان آلوده چه باید کرد ۱۷۵

و نیز چند حدیث دیگر آورم تا بدانی که از ارحام بریدن گناهی بس بزرگ است.

«مردی نزد پیامبر - صلی الله علیه وآله - آمد و گفت: یا رسول الله خاندان من بر من همی جهند و دشنام همی دهند و ناسپاسی همی کنند تو انم آنها را ترک گویم و از آنها چشم پیوشم؟ فرمود: در این صورت خداهم شمارا ترک گوید.

عرض کرد: پس چه کنم؟

فرمود: باهرکه از تو برید بییوند و هرکس از تو دریغ داشت عطا کن و ازهرکه به تو ستم رسید درگذر. چون چنین کردی خداوند به پاداش از تو پشتمانی کند»^۱.

و همچنین پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - فرمود:

«از خویش خود مبر ولو او از تو ببرد».

و نیز حضرت علی - علیه السلام - روزی بر روی منبر فرمود: «پناه برید به خدا از گناهانی که زود نابود کند». مردی برخاست و پرسید: یا علی آن چه گناهی است؟

فرمود: آن قطع رحم است، به راستی که خانواده‌ای هستند که باهم گرد آیند و کمک بایکدیگر کنند با آنکه بدکارند خدایشان روزی دهد و خاندانهایی ازهم جدا شوند و قطع رحم کنند و خدایشان محروم کند.



خوب تا اینجا برتو از وصل بر شمردم و بدان که حدیث در این باره زیاد

است و بنای سخن برای جاز بود حال گویی با این آیه چه کنم:
 «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ خَادَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ»^۱.

«نیایی گروهی که ایمان آوردند به خدا و روز بازپسین که دوست دارند
 آن را که مخالفت خدا و رسولش نمود ولو بوده باشند پدرانشان یا فرزندان
 و یابرداران و یا خویشانشان».

و در این آیه صریح امر دوستی ننمودن با مخالفین خدا و رسول را فرموده
 ولو پدر و یابردار و یا فرزند و خاندان بود.

در اینجا مسأله دوستی است و عشق و دوستی کار دل است، نه زبان، و تو
 با عمل چنین آشنایان مخالف باش چون مخالفت رسول و خداوند
 می نمایند. ایشان را دوست مدار. و این بحث توی است که مؤمن جز این
 نتواند ولی توانی که در ظاهر از ایشان نبری و در مجالست سر نرمی داری
 و از خدا و رسول گویی و زیان عملشان را گوشزد نمایی باشد تا به راه آیند.
 و به آنها بفهماند که من به متابعت امر خداوند و رسولش از شما نمی برم
 و گرنه پایبند اعمالتان نیستم بلکه از آن بیزارم که امر صله رحم ربط به
 تقوای رحم ندارد و اگر خویشان پرهیزگار داری آنان را باتو دو حق است.
 مردی به امام صادق - علیه السلام - عرض کرد: «من خویشانی دارم که
 هم مذهب نیستند آیا حقی بر من دارند؟»

فرمود: «آری حق رحم را چیزی نمی برد و هرگاه باتو هم مذهب باشند دو
 حق دارند: حق خویشی و حق مسلمانی»^۲.

و اما باقی می ماند تعارض صله رحم با مجلس معصیت که قبلاً بیان آن

۱ - سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲ - کافی.

رفت.

در این صورت تو ای بنده خدای باید تازیرک باشی که آن مجلس معصیت در چه زمان تشکیل می شود. گه گاهی به منزل خویشان درآی که آن مجلس نباشد و در آن محافل به بهانه ای غائب باش. این را بازیرکی توانی که هم در آن مجالست ها نیامیزی و هم قطع ارحام نکرده باشی. و اما اگر گویی به هیچ وجه نتوانم، که در تمام ساعات مجالست ایشان معصیت است؛ همانند مجالست بارحمی که نامحرم است و خود از تو باز نپوشد، در اینجا چاره جز قطع مراوده نیست. ولی ایشان را پیام فرست که مرا باشما جنگی نیست الا در این گناه و امید که گناه برطرف نماید تا بتوانم بر این سنت ادامه دهم.

کناره‌گزینی

با آن مراتبی که رفت چاره جز این ندانی که در معاشرت بسیاری از مردم کناره‌گزینی؛ زیرا که معاشرت با خسان جز آلودگی بهره ندهد. چه دانی که این مجالست‌ها بادل تو چه کند؟! با که می‌خواهی دل خود را سپاری؟ این خانه رحمان است نه منزل شیطان!

امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید:

«زن باایمان از مرد باایمان کمتر است و مرد باایمان از کبریت احمر

کمیاب‌تر، کدام شما کبریت احمر را دیده است»^۱؟

و نیز امام باقر - علیه السلام - فرمود:

«همه مردم چون بهائم اند جز اندکی از مؤمنان، مؤمن غریب است، مؤمن

غریب است بلی مؤمن غریب است»^۲.

ندانی که آب زلال درهر جامی که بینی رنگ جام پذیرد. با بهائم چه نشینی که خوی بهائم گیری، توهم اکنون همچون آب پاک وزلال گشتی،

۱ - کافی .

۲ - کافی .

با این تیرگان خود را میالای. قرآن از اکثریتی فاسد و اقلیتی نیک دم زده است همه جا در این کتاب آسمانی خوانده‌ای:

«أَكْثَرُهُمْ لَا يُفْلِحُونَ» . «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» . «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» .

و نیز خوبان را قلیل یاد کرده: «قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» ، «وَالْعَصْرَانِ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»^۱ .

و دانی که این‌ها بر اقلیت است و آن خسران برا کثرت.

و درباره اصحاب نوح فرمود:

«وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۲ .

«و نگر ویده بودند با او مگر اندکی» .

و نیز فرمود:

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ»^۳ .

«مگر گروندگان و آنان که کردار شایسته کردند و ایشان اندک اند» .

و از این شواهد زیاد باشد و تورا چاره نیست که در معاشرت اکثر مردم

پرهیز روا داری.

امام کاظم - علیه السلام - بایکی از یاران می فرماید:

«به خدا سوگند جهانی بود که در آن جز یک تن خدا را بیش نمی پرستید

و اگر می بود خداوند او را نام می برد آنجا که می فرمود:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴ .

۱ - سوره سبأ، آیه ۱۳ .

۲ - سوره عصر، آیات ۳ - ۱ .

۳ - سوره هود، آیه ۴۱ .

۴ - سوره ص، آیه ۲۴ .

۵ - سوره نحل، آیه ۱۲۰ .

« به راستی که ابراهیم یک امت خداشناس و یگانه پرست بود و از مشرکان نبود».

«و سپس خداوند او را با اسماعیل و اسحاق مأنوس ساخت و سه تن یگانه پرست شدند هلا به خدا که مؤمن کم و اهل کفر بسیارند»^۱.

این مراتب در اینجا رفت تا تو در پرهیز و تقوا بکوشی نه به خود بالی که تنها مؤمن منم ولی بر حذر باش که کفر ناکسان همچون باد صرصر ایمان ناپایدار ببرد و یا حداقل تورا آلوده سازد. تو اگر معرفت خویش را در دین کامل کردی چه باک که کمر به عبادت رحمان برندی و عمر را جز در خدمت او نپایی.

امام باقر - علیه السلام - می فرماید:

«هر که از طرف خدا این امر را شناخت باکی ندارد که بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد تا مرگش در رسد».

فضیل بن یسار گوید: خدمت امام صادق - علیه السلام - رسیدم در حال بیماری که بسیار لاغر شده بود پس به من فرمود: «ای فضیل! من بسیار شوق که با مردی بگویم: هر کس که این امر امامت را شناخته هیچ زبانی نیست که بر سر کوهی بماند تا بمیرد»^۲.

و نیز حفص بن غیاث گوید: شنیدم امام صادق - علیه السلام - می فرمود: «اگر توانی که شناخته نشوی و گمنام بمانی همان کار را کن بر تو باکی نباشد که مردم نتایند و بر تو باکی نباشد که نزد مردم نکوهیده باشی هرگاه نزد خدا پسندیده باشی»^۳.

۱ - کافی .

۲ - کافی .

۳ - کافی .

و چه بسا انسی که با اجتماع داری در اثر عدم شناخت تو است. باش تا در نیاز آنها را در آزمایی ویدانی که کدام زبان بادل موافقت دارد.

امام صادق - علیه السلام - فرمود:

«بامردم درآمیز و آنها را بیازمای و هر زمانی آنها را آزمودی از آنها بدت می‌آید».

اگر با دل انس گیری انسی جز او نیابی، از «یا مونس کُلِّ وحید» باتو گویم. ندانم چند بر در دل خم شده و آن را تعظیم داشته‌ای. اگر بادل آشنایی یابی آنجا را محل خدا بینی.

درواه خداداد و کعبه آمد حاصل یک کعبه صورت است و یک کعبه دل تابوانی زیارت دلهاکن کافزون زهزار کعبه آمد یک دل (ابوسعید ابوالخیر)

با خود براز بنشین، که این تنهایی آخر آید. آن روز که تورا تنها به خاک سپارند و همگی باتو پشت کنند چون با خود انس نداشته‌ای چه قدر از خویش وحشت کنی.

روی بر دیوار کن تنها نشین از وجود خویش هم خلوت گزین
الوداع ای دوستان من مرده‌ام رخت بر چارم فلک در برده‌ام
پهلوی عیسی نشینم بعد از این بر فراز آسمان چارمین
(مولوی)

ندانم که درباره این آیه چه اندیشی؟

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» .

«و مباحثید همانند آنان که خدا را فراموش نمودند پس خودشان را بر آنان فراموش گردانید اینان فاسقانند».

این فراموشی، نفس فراموشی دل است: و این فراموشی چنان که دیدی فراموشی حق - تعالی - است. تو در میان جمع کی توانی بادل نگری و در خود بیندیشی؟

دانی که پیامبر - صلی الله علیه وآله - فرمود:

«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً».

«تفکر ساعتی، از عبادت هفتاد سال بهتر است».

اگر تو خواهی به تفکر پردازی در میان جمع امکان پذیر نیست، معرفت نفس و معرفت حق - تعالی - ثمرات تفکر و تفکر ثمره خلوت است؛ بی خلوت کی توانی جلوت پذیری. از طرفی راه بسیاری از معاصی چون غیبت و دروغ و دیدار نامحرم و نتمای و تهمت و غنا بر تو مسدود شود و نیز فرصت برای به خود پرداختن بیش گردد.

واعظم پریشانی خاطر مربوط به معاشرت‌هاست که در سایه خلوت گزینی. جمعیت خاطر تو را بیش دست دهد و توانی نماز و ذکر با توجه داشته باشی. از سفیان ثوری روایت است که می‌گوید: روزی بر امام صادق - علیه السلام - وارد شدم دیدم آن حضرت در سردابی رفته که دوازده پله داشت، عرض کردم: یا بن رسول الله شما در چنین مکانی می‌باشید با اینکه مردم احتیاج به شما دارند؟

فرمود: «ای سفیان! روزگار فاسد شده و احوال برادران دگرگون گردیده و نظر مردم برگشته برای این جهت گوشه نشینی را اختیار کردم. ای سفیان! آیا چیزی همراه داری که آنچه را می‌گویم بنویسی؟ گفتم: آری. فرمود: بنویس این اشعار را:

لا تجز عن لوحدة وتفرد ومن التفرد فی زمانك فازدد
فد الاخاء فليس ثمة اخوه الا التملق باللسان وباليد

واذا نظرت جميع ما بقلوبهم ابصرت سم نقيع ثم الاسود
فاذا فتشت ضميره من قلبه وافيت عنه مراره لاتنفذ
«برتنهایی بی تایی مکن برآن عادت نما. زیرا برادران به فساد
گراییدند. چنانچه گویی محبتشان باچرب زبانی وتملق وبادست است. اگر
به دلشان بنگری خواهی دید که مملو از زهر سیاهی است که به
کوچکترین امری تورا همی آزارند»^۱.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - به کمیل فرمود که:

ای کمیل! ترک کن رفت و آمد خود را با مردم و مشهور مگردان خویشان
را از قلوب مردم محو نما واحکام دین را یادگیر و عمل به آن کن و لب از سخن
گفتن فرو بند تا سالم بمانی. و هر که ملزم نمود قلب خود را به تفکر و زبان
خود را به ذکر الهی پروردگار قلبش را از رحمت و نور ایمان و حکمت مملو
می گرداند»^۲.

و نیز در کتاب محاسن از امام صادق - علیه السلام - روایت است که:

«خداوند به یکی از پیامبران بنی اسرائیل وحی فرمود: اگر دوست داری
که مرا در جایگاه مقدس بهشت ملاقات کنی پس در دنیا تنها و غریب
و اندوهناک و محزون باش و از مردم وحشت کن همچون پرنده‌ای که در زمین
بی آب و علف پرواز می کند و از شاخ درختان روزی می خورد و از آب
چشمه ها می آشامد و چون شب فرارسد تنها به آشیانه رفته و با پروردگارش
مأنوس است و از پرنندگان در وحشت».

باکسان بودنت چه سود کند که بگور اندرون شدن تنهاست
(رودکی)

۱ - ارشاد القلوب دیلمی.

۲ - ارشاد القلوب دیلمی.

به یاد آر آن ساعت را که تنهای تنها درگور درآیی و کسان و آشنایان بر تو پشت کنند، و آنچه از مال و منال با تو بود از دست رود، در آن ساعت اگر با تنهایی مانوس نباشی چه رنج داری؟!!

«لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ كُمِ وَمَا تَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَوَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَصَلَ عَنكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ».

«هرآینه آمدید به سوی ماتنها همچنان که شمارا بار اول فریدیم و وانهادید آنچه کسب کردید در ورای خویش و نیابیم باشما کساتان را که می پنداشتید اینان یار و یاور شمایند. به راستی که بریده شد پیوندتان و پندارها هم رها گشتند».

اینجاست منزل و این است سرنوشت. تو اگر در این نشأه باخدای سرگرم باشی در آن نشأه هیچ کم نداری که درخبر است که: «چون مؤمن را در قبر نهند و کسان قصد مراجعت کنند، بنده برنجد و به وحشت آید و از تنهایی با خدا شکوه کند خطاب آید: ای بنده من! تو را تنها گذاشتند و برفتند، به وحشت آمدی، غم مدار که من مونس و جلیس توام. باش تافقراتی از راز و نیاز معصوم را در دعای ابو حمزه در اینجا آورم تا چشمانت اشک و دلت نشاط پذیرد.

امام سجاد - علیه السلام - می فرماید:

«خدایا! مهربانی کن در آن دم که در بستر مرگ افتاده‌ام. قادر به حرکت نیستم و یارانم جابجا کنند. و نیز آنگاه که برای غسل دادن دست همسایگان به راست و چپم می غلطاند و آنگاه که کسان اطراف جنازه‌ام برگرفته‌اند و آنگاه که از این جهان رخت بر بسته‌ام و درگور بر پیشگاه حضرتت یکه و تنها وارد

می‌شوم، در این سرای جدید بر غریتم رحم کن تا آنجا که مونس و یاری جز تو نخواهم».

و خلوت نیکو آن بود که در تنهایی با خدا مانوس باشی و در ذکر و یاد و عبادت او باشی که بسا خلوت که از سکوت خالی بود در بیرون کس نبود و در درون تو صد جنجال باشد. در بیرون چیزی نبینی و در درون صد نساج به بافندگی مشغول اند. و بسا پختگان که در میان جمعند و از جمع فارغ چشم بانا خدا و دل با خدا دارند گوش با آواز و در دل صد راز در روی مردم نگرند و در کوی جانان باشند و این مقام کار مبتدیان نیست که با تو این راز در دفتر دیگر باز گوئیم.

تو در خلوت باید بانفس درافتی و او را زندانی کنی تا ضعیف و نحیف گردد.

گویند: راهبی را گفتند: تو راهبی؟

گفت: نه که سگ بانم.

گفتند: در کوی تو سگ نبینم.

گفت: من در درون خود همی بینم. او مرتب مرا می‌آزارد به پاسداری او نشسته‌ام و او را در قفس همی داشته‌ام.

دیوی است درون من که پنهانی نیست برداشتن سرش به آسانی نیست ایمانش هزار بار تلقین کردم آن کافر را سر مسلمانی نیست (نجم الدین کبری)

کشتن این دیو بعد از ایمان، اولین کار است و کارهای دیگر در پیش آن سهل و گذرا.

امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود:

«عَلَيْكَ بِذَاتِ نَفْسِكَ وَدَعِ مَا سِوَاهَا».

« بر تو باد اصلاح خویشتن و جز آن را رها کن. »
 ای عزیز! تو در طلب شهرت و آوازه‌ای و چه دانی که گمنامی عالمی
 دیگر و آرامشی بهتر دارد.

امام علی النقی - علیه السلام - فرمود:
 « إِنَّ رِضَاَ اللَّهِ وَطَاعَتَهُ لَا تُقْبَلُ وَلَا تُوجَدُ إِلَّا فِي عِبَادَةِ غُرَبَا. »
 (به راستی که خشنودی و طاعت پروردگار مورد قبول نیست بلکه
 وجود ندارد مگر در میان بندگان ناشناس).
 گویند: شبلی را که مردم را می‌گفت بر حذر باشید از افلاس. گفتند:
 افلاس چیست؟

گفت: افلاس انس با خلاق بود.
 عارفی را پرسیدند که: عزلت کی راست آید؟
 گفت: آنگاه که از نفس عزلت جسته باشی.
 باری چون خداوند خواهد که تورا در قرب خود نشانند انس به تنهایی
 در تو در افزایش و از خلق ببرد و بیاید خویش مشغول نماید.
 ودانی که محمد - صلی الله علیه و آله - قبل از بعثت بسا روزها و شبها به
 غار حرا رفتی و از خلق کناره جستی تا بدانجا که قریش درباره او گفتند: «ان
 محمد عَشَقَ رَبَّهُ»
 « به راستی که محمد - صلی الله علیه و آله - عاشق پروردگارش
 است. »

و باز دانی که آن میقات که خداوندگار مر موسی را فرمود:
 « وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً. »
 « و وعده دادیم موسی را سی شب و تمام گردانیدیم آن را به ده پس

تمام شد وقت مقرر پروردگارش به چهل شب)).
گفته اند که: موسی در این مدت از خلق کناره‌گزید و طعام و شراب نمی
خورد و به عبادت مشغول همی بود تا به شرف مکالمت حق - تعالی - نائل
آمد.

همچنین پیامبر حبیبش محمد - صلی الله علیه و آله - را فرمود:

«وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا»^۱.

(یادکن اسم پروردگارت و منقطع شو به سوی او منقطع شدنی)).

در پایان این بحث به فرمایش امام صادق - علیه السلام - توجه کامل
نما که آنچه گفته شد در این حدیث جمع آمده است:

«کسی که عزلت‌گزید در حصار خداوند متحصن می‌شود و در نگاهداشت
پروردگارش قرار می‌گیرد. پس خوش به حال بنده‌ای که در پنهان و آشکار
با خداوند خویش باشد.

چنین شخصی به نُه خصلت نیازمند است: تشخیص حق از باطل. دوست
داشتن فقر. گزینش سختی و زهد و اغتنام خلوت. نگرشی به پایان کارها.
مقصر دانستن خویش در عبادت در عین سعی و کوشش و رهایش از خودبینی.
از دیاد یاد پروردگار بدون غفلت، زیرا که غفلت شکارگاه شیطان است و منشأ
هر بلا و انگیزه هر حجابی است. و خالی کردن خانه از آنچه در آن حال به آن
نیازی نیست»^۲.

۱ - سوره مزمل، آیه ۸.

۲ - مصباح الشریعه.

بادستورات آمیزش چه باید کرد؟

و نیز شاید بود که تورا این پندار پیش آید که تو تأکید بر صله ارحام کردی، بر خدمت خلق اصرار نمودی با اعتزال این کارها چگونه توان نمود؟

همی دان که جمعی از فقها آمیزش را ارجح دانسته اند زیرا که نماز جماعت را آن همه ثواب بود.

و پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: آن کس که همش اصلاح امور مسلمین نباشد مسلمان نیست.

و حج کاری اجتماعی است و از واجبات بود و صله رحم و عیادت بیمار و بسیاری از کارهای اجتماعی چون قیام علیه ظالم و تهیه کسب واجب نماید اختلاط و آمیزش مردم را.

و جمعی را عقیده بر آن است که: ذکر و تفکر و معرفت نفس جز در خلوت صورت نیندد از طرفی در خلوت آفات معاشرت از قبیل دروغ، غیبت، نمایی و سخن چینی و حسد و دشمنی و کینه و ریا و خودنمایی و حب دنیا و حب ریاست و ترضیع عمر به باطل پیش نخواهد آمد. و در گذشته در

حدیث امام صادق - علیه السلام - باحفص بن غیاث دیدی که فرمود:
«ان قدرت آن لاتعرف فافعل»^۱.
«اگر توانی که شناخته نشوی آن کن».

واین دلالت دارد که گمنامی از شهرت به بود. ودانی که اویس دریمن بود و پیامبر درمکه، از آنجا بوی او می شنوید. و بسا نزدیکانش درکنارش بودند وازوی دوری می جستند که دراین راه کار دل کند نه تن. واین اختلاف نظر تاکنون باقی است واما اگر خواهی تاازاین بنده نظرخواهی، دراین هم حکم کلی نشاید. اگر گویی اعتزال دراسلام نیست باید آنچه از حدیث دراین مبحث با تو رفت همه را باطل دانی و اگر گویی هست باید آن همه دستورات اجتماعی را نادیده انگاری؟

این تکالیف اسلام دارو است و تو بیمار چه توان گفت؟ که هر دارو بر تو شفاست باید دید درد چیست و بیمار کیست؟ وزمان مداوا چه زمانی است؟ و مکان چه مکان؟ تانسخه دارو نوشته شود.

تو توجه نما از خانه برای چه بیرون می آیی؟ اگر برای امری است که در آن رضای خداست، خروج بهتر تا که درخانه، و اگر برای امری است که در آن سرگرمی و لهو و معصیت است خلوت بهتر که اجتماع.

براین حدیث از حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - بنگر:

«همنشین خوب از تنهایی بهتر است و تنهایی از همنشین بد بهتر».

پس اندیشه کن با که همنشینی. نور خوبان ظلمت تو را یزداید و معرفت ایشان جهل تو را بنشانند. کیست که پسندد خلوت را از معاشرت خوبان؟ ظلمت خود را به نزد خورشید بر، و خار خود را با گل در آمیز و برای شفای دردهای دلت به دامان خوبان در آمیز.

یا به گلین وصل کن این خار را	وصل کن بانار نور یار را
تا که نور او گشود نار تورا	وصل او گلین کند خار تورا
تو مثال دوزخی او مؤمن است	گشتن آتش به مؤمن ممکن است
مصطفی فرمود از گفت جحیم	کاو به مؤمن لابه گر گردد زبیم
گویدش بگذر زمن ای شاه، زود	هین که نورت سوز نارم زاریود
پس هلاک نار، نور مؤمن است	زان که بی ضد، دفع ضد لایمکن است

(مولوی)

و این داستان آن حدیث است که محمد - صلی الله علیه وآله - فرمود:
 «هنگامی که مؤمن از مقابل جهنم عبور می کند جهنم با عجز و لابه گوید:
 زود بگذر از من؛ زیرا نور تو آتش مرا خاموش می کند».

تو از چنین نوری می خواهی بگریزی زهی جهالت.
 اگر بینی از خوبان تنفر و اکراه داری، جنگ بادل خود دار تا چه مرض
 در اوست که از عالم نور گریزان است. برای معالجه در خدمت خوبان کمر
 بر بند تا آب رحمتش، آتش زحمت تورا خاموش کند.

چشمه آن آب رحمت مؤمن است	آب حیوان روح پاک محسن است
پس گریزان است نفس تو از او	زان که تو از آتشی او ز آب جو
ز آب آتش زان گریزان می شود	کاتشش از آب ویران می شود

(مولوی)

پس ای عزیز! تو خود طیب خود باش پیش از آنکه مرض دمار از
 تو برآرد و کار تو سرآرد. دانی که مرحوم آیت الله حاج ملاهادی سبزواری
 - رحمه الله علیه - حوزه و درس و بحث را رها کرد و ده سال تمام ناشناسا
 در مدرسه کرمان به فزاشی و جاروب کشی پرداخت و خدمت طلاب
 می کرد و بار ایشان می کشید و چون بعد از گذشت ده سال شناخته شد

آنجا را رها کرد.

تو در این باره چه اندیشی؟! مدرسی جلیل، به خدمتی قلیل تن در دهد و خویشتن به رنج اندازد. من که ندانم ولی آنچه دانم این است که در خود بیماری می‌دید که علاجش این بود و نیکو علاجی خویشتن را نمود. و ابراهیم ادهم چنان که خواندی سلطنت را رها کرد و مدتی در باغی به باغبانی پرداخت.

وموسی - علیه السلام - کاخ فرعون بگذاشت و به شبانی شعیب رفت همه اینها مداوای دردهاست.

بر سر دل بنشین. با او از در صلح در آئی، بکوش تا قدمی در راه نفس نروی که بینم باشاهد آوردن پیام رسول - صلی الله علیه و آله - که: «لارهبانیه فی الاسلام» خود در همه لجن زاری افکنند و به هر لغوی دل خوش دارند و عمر همه در لهو سر آرند که به خدا اینان نه معنی رهبانیت دانند و نه اسلام شناسند و نه بامعرفت رسول آشنایی دارند.

تا این گفتار بیش از این دراز نشود در این جا به سخن پایان می‌دهم و به امید آنکه در این دود فتر روح تو ای عزیز خواننده از هر آلودگی «تخلی» یافته و با خدای خویش آشنایی پیدا کرده و از آتش به در آمده و به صراط مستقیم و مغفرت پروردگارت از در «توگئی» راهی جُسته باشی با تو خدا حافظی می‌کنم و دست در دامنت افکنم که زنده و یامرده نویسنده را طلب آمرزش کنی تا اگر خدای متان منت نهاد بحث سوم «تحلی» را در آینده تقدیم حضورت دارم. خدای هم من و هم تو را از شر شیطان و هوای نفس در امان دارد.

بعد از این چیزی که کاری بر دهد لاله و نسیرین و سوسن بر دهد بار تو باشد گران، در راه چاه کج مرو تو راست راه شاهراه

آنکه عاقل بود در دریا رسید شد خلاص از دام و از آتش رهید
این دوروزک را که روزت هست زود پَر افشانی بکن از راه جود
اینقدر تخمی که ماندستت به کار تا در آخر بینی آن را برگ و بار
هین مگو فردا که فرداها گذشت تا بکلی نگذرت ایام کشت
(مولوی)

پایان